



مرکز تحقیقات اسلامی

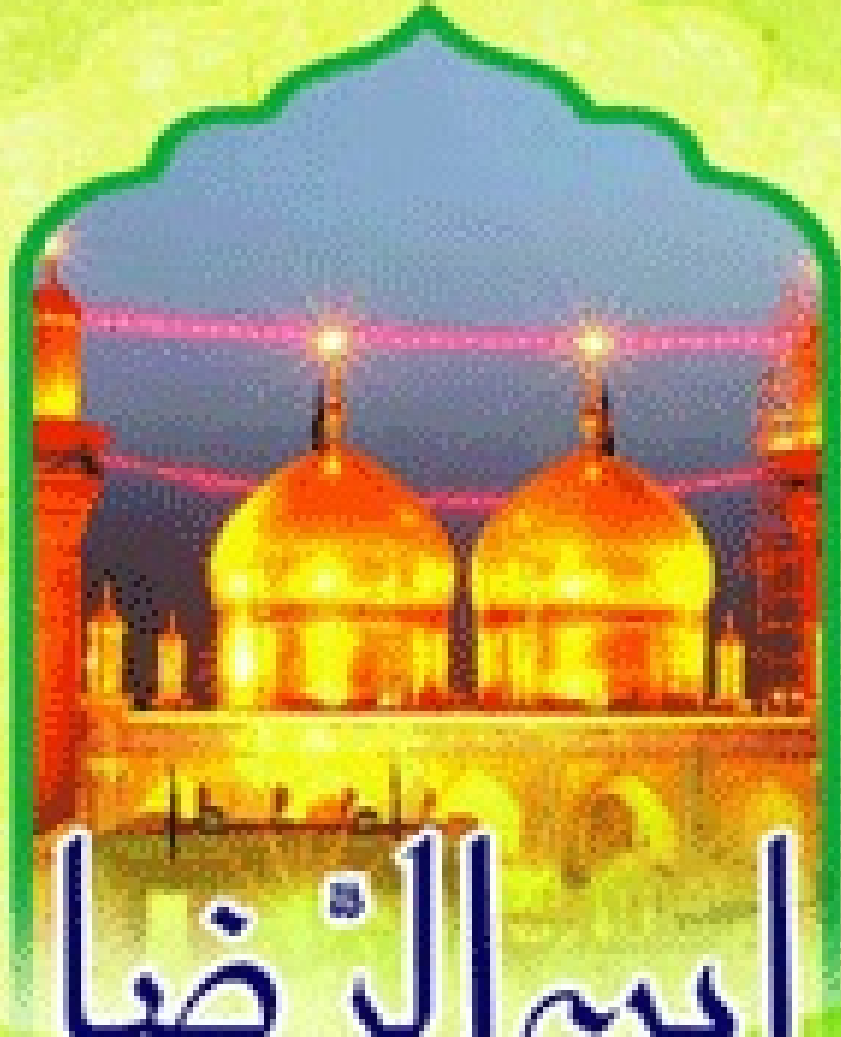
اصفهان

گامی



الرحمن  
علیهما صلوات

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir



# ایک الرضا

سیری در زندگی و فعالیت حضرت جواد الائمه (ع)

ترجمه: سید علی حسینی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابن الرضا: سیری در زندگی و فضایل حضرت جواد الائمه علیه السلام

نویسنده:

سید مجتبی سجادی

ناشر چاپی:

آینه هستی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۹	ابن الرضا : سیری در زندگی و فضایل حضرت جواد الائمه علیه السلام
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۲	فهرست مطالب
۱۹	مقدمه:
۲۲	خانواده حضرت جواد الأئمه علیه السلام
۲۲	مادر حضرت جواد الأئمه علیه السلام
۲۴	ولادت حضرت جواد الأئمه علیه السلام
۲۶	بشارت حضرت کاظم علیه السلام به ولادت حضرت جواد الأئمه علیه السلام
۲۶	کیفیت ولادت حضرت جواد الأئمه علیه السلام
۳۱	خلقت أنوار أئمه اطهار عليهم السلام
۳۵	اتهامی جگر سوز
۴۹	نام حضرت جواد الأئمه علیه السلام
۴۹	القاب حضرت جواد الأئمه علیه السلام
۵۰	حضرت جواد الأئمه علیه السلام مولودی مبارک
۵۱	نقش نگین حضرت جواد الأئمه علیه السلام
۵۳	فرزندان حضرت امام رضا علیه السلام
۵۷	فرزندان منسوب به حضرت رضا علیه السلام
۵۸	همسر حضرت جواد الأئمه علیه السلام
۷۷	فرزندان حضرت جواد الأئمه علیه السلام
۷۸	أبو محمّد موسى مبرقع
۷۹	زینب
۷۹	حکیمه خاتون

۷۹	ویزگی های حضرت حکیمه خاتون علیها السلام
۸۰	حافظ اسرار امامت عظمی
۸۰	ملاقات های روزانه حضرت حکیمه علیها السلام با امام زمان علیه السلام
۸۳	نیابت کبری و خاصه حضرت ولّی عصر علیه السلام
۸۴	آگاهی حضرت حکیمه خاتون علیها السلام از غیب
۸۵	حضرت حکیمه خاتون علیها السلام محدثی بزرگ
۸۵	تواضع حضرت حکیمه خاتون علیها السلام
۸۷	دعای حضرت حکیمه علیها السلام برای ولادت حضرت مهدی علیه السلام
۸۷	همسر و فرزندان حضرت حکیمه خاتون علیها السلام
۹۶	وفات حضرت حکیمه خاتون علیها السلام
۹۷	آغاز امامت حضرت جواد الأئمه علیه السلام
۹۸	حضرت جواد الأئمه علیه السلام بر بالین پدر
۹۸	اعلام عزاداری برای امام رضا علیه السلام از طرف امام جواد علیه السلام
۹۹	اجتماع شیعیان در خانه عبد الرحمن بن حجاج
۱۰۱	دیدار شیعیان با حضرت جواد علیه السلام در موسم حج
۱۰۴	تصریح حضرت رضا علیه السلام به امامت حضرت جواد علیه السلام
۱۱۷	تصریح امام کاظم علیه السلام به امامت حضرت جواد الأئمه علیه السلام
۱۲۰	مناظرات حضرت جواد الأئمه علیه السلام
۱۳۱	معجزات حضرت جواد الأئمه علیه السلام
۱۳۱	آگاهی حضرت جواد الأئمه علیه السلام از نیت افراد
۱۴۳	حضور امیرالمؤمنین علیه السلام در چهل مهمانی
۱۵۳	شهادت عصا به امامت حضرت جواد الأئمه علیه السلام
۱۵۵	طیّ الأرض به برکت حضرت جواد الأئمه علیه السلام
۱۵۹	دخول حضرت جواد علیه السلام به زندان و بیرون آوردن أبا صلت
۱۶۰	شفای نابینا به برکت حضرت جواد الأئمه علیه السلام
۱۶۱	شفای ناشنوا به برکت حضرت جواد الأئمه علیه السلام

- ۱۶۲ ----- شفای لال به برکت حضرت جواد الأئمه عليه السلام
- ۱۶۲ ----- اثر انگشتان حضرت جواد الأئمه عليه السلام بر سنگ
- ۱۶۳ ----- وحشت مخارق از حضرت جواد الأئمه عليه السلام
- ۱۶۴ ----- آگاهی حضرت جواد الأئمه عليه السلام از جنین در رحم
- ۱۶۵ ----- شفای بیمار به برکت حضرت جواد الأئمه عليه السلام
- ۱۶۷ ----- آگاهی حضرت جواد الأئمه عليه السلام از غیب
- ۱۷۱ ----- آگاهی حضرت جواد الأئمه عليه السلام از نام نویسنده نامه
- ۱۷۱ ----- آگاهی حضرت جواد الأئمه عليه السلام از نیت پسر عموی خود
- ۱۷۲ ----- آگاهی حضرت جواد الأئمه عليه السلام از شُتربان
- ۱۷۳ ----- آگاهی حضرت جواد الأئمه عليه السلام از گم شده
- ۱۷۴ ----- آگاهی حضرت جواد الأئمه عليه السلام از هدیه دهنده
- ۱۷۵ ----- آگاهی حضرت جواد الأئمه عليه السلام از مکان حیوان گم شده
- ۱۷۶ ----- آگاهی حضرت جواد الأئمه عليه السلام از گفتار پدر خود
- ۱۷۷ ----- آگاهی حضرت جواد الأئمه عليه السلام از سختی راه
- ۱۷۸ ----- سبز شدن درخت به برکت حضرت جواد الأئمه عليه السلام
- ۱۷۹ ----- آگاهی حضرت جواد الأئمه عليه السلام از زبان حیوانات
- ۱۸۵ ----- خواب و دستوری در طب از حضرت جواد الأئمه عليه السلام
- ۱۸۶ ----- استجابات دعای حضرت جواد الأئمه عليه السلام
- ۱۹۳ ----- تبدیل ظرف به آب
- ۱۹۴ ----- تبدیل برگ به نقره
- ۱۹۴ ----- تبدیل خاک به طلا
- ۱۹۵ ----- عبور از دجله و فرات
- ۱۹۶ ----- آگاهی حضرت جواد الأئمه عليه السلام از طول عمر
- ۱۹۸ ----- زنده شدن حیوان مُرده توسط حضرت جواد الأئمه عليه السلام
- ۱۹۹ ----- ملاقات با حضرت جواد علیه السلام به سفارش حضرت رضا علیه السلام
- ۱۹۹ ----- حجامتی که نشان از امامت می باشد

- ٢٠١ ----- توجه حضرت جواد الأئمه عليه السلام به مادرشان زهرا عليها السلام
- ٢٠٢ ----- حضرت مهدى عليه السلام در بيان حضرت جواد الأئمه عليه السلام
- ٢٠٣ ----- حرز حضرت جواد الأئمه عليه السلام
- ٢١٢ ----- خلفای معاصر حضرت جواد الأئمه عليه السلام
- ٢١٢ ----- آگاهی حضرت جواد الأئمه عليه السلام از نزدیک شدن شهادتشان
- ٢١٤ ----- شهادت حضرت جواد الأئمه عليه السلام
- ٢١٧ ----- نحوه شهادت حضرت جواد الأئمه عليه السلام
- ٢٢١ ----- فضیلت زیارت حضرت جواد الأئمه عليه السلام
- ٢٢٢ ----- کلمات قصار حضرت جواد الأئمه عليه السلام
- ٢٢٤ ----- مأخذ کتاب
- ٢٣٢ ----- درباره مرکز



## ابن الرضا: سیری در زندگی و فضایل حضرت جواد الائمه علیه السلام

### مشخصات کتاب

سرشناسه: سجادی، سیدمجتبی، 1357-

عنوان و نام پدیدآور: ابن الرضا: سیری در زندگی و فضایل حضرت جواد الائمه علیه السلام / سیدمجتبی سجادی.

مشخصات نشر: اصفهان: آینه هستی، 1401.

مشخصات ظاهری: 220 ص.

شابک: 600000 ریال: 5-63-7607-622-978

وضعیت فهرست نویسی: فیا

عنوان دیگر: سیری در زندگی و فضایل حضرت جواد الائمه علیه السلام.

موضوع: محمد بن علی (ع)، امام نهم، 195 - 220 ق. -- سرگذشتنامه

Muhammad ibn Ali, Imam IX -- Biography: موضوع

موضوع: محمد بن علی (ع)، امام نهم، 195 - 220 ق. -- فضایل

Muhammad ibn Ali, Imam V -- Virtues: موضوع

رده بندی کنگره: BP48

رده بندی دیویی: 297/9582

شماره کتابشناسی ملی: 9122948

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیا

ص: 1

اشاره



ابن الرضا

سیری در زندگانی و فضائل

حضرت جواد الأئمه علیه السلام

سیّد مجتبیٰ سجّادی

ص: 3

مقدمه:..... 8

خانواده حضرت جواد الأئمه عليه السلام ..... 11

مادر حضرت جواد الأئمه عليه السلام ..... 11

ولادت حضرت جواد الأئمه عليه السلام ..... 13

بشارت حضرت كاظم عليه السلام به ولادت حضرت جواد الأئمه عليه السلام ..... 15

كيفية ولادت حضرت جواد الأئمه عليه السلام ..... 15

خلقت أنوار أئمه اطهار عليهم السلام ..... 20

اتهامى جگر سوز..... 24

نام حضرت جواد الأئمه عليه السلام ..... 38

القاب حضرت جواد الأئمه عليه السلام ..... 38

حضرت جواد الأئمه عليه السلام مولودى مبارك..... 39

نقش نگين حضرت جواد الأئمه عليه السلام ..... 40

فرزندان حضرت امام رضا عليه السلام ..... 42

فرزندان منسوب به حضرت رضا عليه السلام ..... 46

همسر حضرت جواد الأئمه عليه السلام ..... 47

فرزندان حضرت جواد الأئمه عليه السلام ..... 66

أبو محمد موسى مبرقع..... 67

زينب..... 68

حكيمه خاتون..... 68

ويژگی های حضرت حكيمه خاتون عليها السلام ..... 68

ملاقات های روزانه حضرت حکیمه علیها السلام با امام زمان علیه السلام ..... 69

نیابت کبری و خاصه حضرت ولی عصر علیه السلام ..... 72

آگاهی حضرت حکیمه خاتون علیها السلام از غیب..... 73

حضرت حکیمه خاتون علیها السلام محدثی بزرگ..... 74

- تواضع حضرت حکیمه خاتون علیها السلام ..... 74
- دعای حضرت حکیمه علیها السلام برای ولادت حضرت مهدی علیه السلام ..... 76
- همسر و فرزندان حضرت حکیمه خاتون علیها السلام ..... 76
- وفات حضرت حکیمه خاتون علیها السلام ..... 85
- آغاز امامت حضرت جواد الأئمه علیه السلام ..... 86
- حضرت جواد الأئمه علیه السلام بر بالین پدر ..... 87
- اعلام عزاداری برای امام رضا علیه السلام از طرف امام جواد علیه السلام ..... 87
- اجتماع شیعیان در خانه عبد الرحمن بن حجاج ..... 88
- دیدار شیعیان با حضرت جواد علیه السلام در موسم حج ..... 90
- تصریح حضرت رضا علیه السلام به امامت حضرت جواد علیه السلام ..... 93
- تصریح امام کاظم علیه السلام به امامت حضرت جواد الأئمه علیه السلام ..... 106
- مناظرات حضرت جواد الأئمه علیه السلام ..... 109
- معجزات حضرت جواد الأئمه علیه السلام ..... 120
- آگاهی حضرت جواد الأئمه علیه السلام از نیت افراد ..... 120
- حضور امیرالمؤمنین علیه السلام در چهل مهمانی ..... 132
- ولایت حضرت جواد الأئمه علیه السلام بر اموات ..... 135
- شهادت عصا به امامت حضرت جواد الأئمه علیه السلام ..... 142
- طی الأرض به برکت حضرت جواد الأئمه علیه السلام ..... 144
- دخول حضرت جواد علیه السلام به زندان و بیرون آوردن ابا صلت ..... 148
- شفای نابینا به برکت حضرت جواد الأئمه علیه السلام ..... 149
- شفای ناشنوا به برکت حضرت جواد الأئمه علیه السلام ..... 150

شفای لال به برکت حضرت جواد الأئمه عليه السلام ..... 151

اثر انگشتان حضرت جواد الأئمه عليه السلام بر سنگ ..... 151

وحشت مخارق از حضرت جواد الأئمه عليه السلام ..... 152

ص: 5

- آگاهی حضرت جواد الأئمه عليه السلام از جنین در رحم..... 153
- شفای بیمار به برکت حضرت جواد الأئمه عليه السلام ..... 154
- آگاهی حضرت جواد الأئمه عليه السلام از غیب..... 156
- آگاهی حضرت جواد الأئمه عليه السلام از نام نویسنده نامه..... 160
- آگاهی حضرت جواد الأئمه عليه السلام از نیت پسر عموی خود..... 160
- آگاهی حضرت جواد الأئمه عليه السلام از شُتربان..... 161
- آگاهی حضرت جواد الأئمه عليه السلام از درمان أبوهاشم..... 161
- آگاهی حضرت جواد الأئمه عليه السلام از گم شده..... 162
- آگاهی حضرت جواد الأئمه عليه السلام از هدیه دهنده..... 163
- آگاهی حضرت جواد الأئمه عليه السلام از مکان حیوان گم شده..... 164
- آگاهی حضرت جواد الأئمه عليه السلام از گفتار پدر خود..... 165
- آگاهی حضرت جواد الأئمه عليه السلام از سختی راه..... 166
- سبز شدن درخت به برکت حضرت جواد الأئمه عليه السلام ..... 167
- آگاهی حضرت جواد الأئمه عليه السلام از زبان حیوانات..... 168
- خواب و دستوری در طب از حضرت جواد الأئمه عليه السلام ..... 174
- استجاب دعاى حضرت جواد الأئمه عليه السلام ..... 175
- تبدیل ظرف به آب..... 182
- تبدیل برگ به نقره..... 183
- تبدیل خاک به طلا..... 183
- عبور از دجله و فرات..... 184
- آگاهی حضرت جواد الأئمه عليه السلام از طول عمر..... 185



زنده شدن حیوان مُرده توسط حضرت جواد الأئمه علیه السلام ..... 187

ملاقات با حضرت جواد علیه السلام به سفارش حضرت رضا علیه السلام ..... 188

حجامتی که نشان از امامت می باشد..... 188

توجه حضرت جواد الأئمه علیه السلام به مادرشان زهرا علیها السلام ..... 190

ص: 6

حضرت مهدي عليه السلام در بيان حضرت جواد الأئمه عليه السلام ..... 191

حرز حضرت جواد الأئمه عليه السلام ..... 192

خلفای معاصر حضرت جواد الأئمه عليه السلام ..... 201

آگاهی حضرت جواد الأئمه عليه السلام از نزدیک شدن شهادتشان ..... 201

شهادت حضرت جواد الأئمه عليه السلام ..... 203

نحوه شهادت حضرت جواد الأئمه عليه السلام ..... 206

فضیلت زیارت حضرت جواد الأئمه عليه السلام ..... 210

كلمات قصار حضرت جواد الأئمه عليه السلام ..... 211

مآخذ كتاب ..... 215

ص: 7

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، الصلاة والسلام على سيدنا و مولانا، العبد المؤيد، و الرسول المسدد، المصطفى الأمجّد، أبي القاسم المصطفى محمّ صلى الله عليه وآله وسلم وعلى آله و سلم و على آل الله، الطيبين الطاهرين المعصومين، الهداة المهديين، و لا- سيما مولانا و مقتدانا علياً اميرالمؤمنين عليه السلام، و لعنة الله على منكري فضائلهم و مناقبهم من الآن إلى قيام يوم الدين.

در این دوران سختی که هر روز بر مشکلات افزوده می شود و از هر طرف مصائب و سختی ها آدمی را در تنگنا قرار می دهد. و هر صاحب طاقتی را به زانو در می آورد. بر آن شدم تا با نگارش این نوشتار، دست توسلی به دامان یگانه پسر حضرت رضا علیه السلام، حضرت جواد الائمه علیه السلام، بزنم. چرا که ایشان از یک طرف مورد علاقه وافر حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام بودند و هر کس برای حضرتشان گامی، اگر چه ناچیز بردارد، عنایات و جود نازنین حضرت ثامن الحجج علیه السلام شامل حالش می گردد. و از طرف دیگر به مقتضی جود بی مثال حضرت جواد الائمه علیه السلام قطعاً بی نصیب نخواهد بود.

اگر به این گدای خود، کند نظر شه سخا \*\*\* به عرش و فرش می زخم، طعنه بسی چه بی ریا

چرا که یک نگاه او، به ذره ای در این سرا \*\*\* کند جهان و شمس را، چو ذره ای به پیش ما

شهی که بوده از ازل، خیل فلک به یک ندا \*\*\* ز آدم و مسیح ما، زنده همی چه جان فزاز

خوان بی مثال او، به نغمه ای ز کبریا \*\*\* در این جهان و هر کجا، به مثل لحظه بقا

«مؤلف»

از این رو با استعانت از مظهر جود الهی، شروع در نگاشتن مختصری از فضائل و مناقب و شرح حال آن امام بزرگوار، به مقتضای بضاعت بسیار ناچیز خود نمودم، به امید آن که مورد قبول آن مولای بنده نواز قرار گرفته و با گوشه چشمی از این جیره خوار غرق معاصی خود، تقفدی نمایند. که عمری را به گمان خدمت گذاری به فنا داده و در این دهه چهلیم زندگانی با دستانی خالی نه روی برای گام برداشتن دارد و نه راهی برای بازگشت. و نه بضاعتی برای درک حضرت هادم اللذات علیه السلام، و فقط برایش چشم امیدی به الطاف کریمانه و شاهانه خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام باقی مانده، که به مقتضای «سجیتکم الکرّم و عادتکم الاحسان» هر بیچاره در راه مانده ای، امید وارد گشته و جان تازه ای پیدا می کند.

به جودت شود زنده جانم شها \*\*\* در این راه تاریک و بی انتها

نگاهی نما از کرم بر گدا \*\*\* به آن مادر گشته از آن جفا

به آن بازوی گشته از هم جدا \*\*\* به پهلوی بشکسته از ضرب پا

به آن صورت در سجود و دعا \*\*\* که گشته به مثل هلال شب رهنما

به آن برتر از عرش و لوح خدا \*\*\* به آن ناله های شب غم فزا

«مؤلف»

ص: 9

و صد البته به مقتضای آدمیت، آدمی که هیچ گاه از خطا و نسیان مصون نبوده و نخواهد بود. و «المعصوم من عصمه الله»، این نوشتار نیز از خطاهای سهوی مصون نخواهد بود. از این رو از اساتید بزرگوار و خوانندگان عزیز استدعا دارم، اشتباهات سهوی این مختصر را بر برادر خود ببخشایند و برای اصلاح آن ها در چاپ های آتی، با تذکرات سازنده خود، نگارنده را یاری فرمایند.

محتاج رحمت و غفران ذات مقدی ربوبی جلّ جلاله

«سید مجتبی سجّادی»

ص: 10

## خانواده حضرت جواد الأئمه عليه السلام

سلاله پاک نبوت و امامت، وجود نازنین حضرت جواد الأئمه عليه السلام در خانواده ای سرشار از دیانت و سخاوت و متانت و رحمت و مهربانی و... متولد شدند. پدر بزرگوار ایشان حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام، امام هشتم شیعیان می باشند. که زبان قاصر از توصیف این امام بزرگوار بوده و شرح حال ایشان نوشتار مستقلى را طلب می کند و نگارنده شرح حال مختصری از زندگانی و فضائل ایشان را در حد بضاعت فوق العاده ناچیز خود نگاشته، و امید است به احسن وجه مورد قبول آن مولای بنده نواز قرار گیرد.

## مادر حضرت جواد الأئمه عليه السلام

مادر حضرت جواد الأئمه عليه السلام أم ولدی (کنیز) به نام «سبیکه»<sup>(1)</sup>، و اهل نوبه بودند. و نیز برخی گفته اند: نام ایشان «خیزران»<sup>(2)</sup> بوده است. و نقل شده که ایشان از خاندان ماریه قبطیه، همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند.<sup>(3)</sup> و برخی نام ایشان را «ریحانه»<sup>(4)</sup> گفته اند.<sup>(5)</sup>

و عده ای نیز نام

ص: 11

- 
- 1- . سبیکه به معنی تکه های نقره است.
  - 2- . شاید علت تشبیه ایشان به درخت خیزران بلند قامت و رشید بودن ایشان بوده باشد. آن چنان که درخت خیزران دارای قامتی بلند و مستقیم است.
  - 3- . اصول کافی، ج 2، ص 505.
  - 4- . به معنی گل و گیاه خوش بو.
  - 5- . کشف الغمّة، ج 3، ص 485؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 379.

ایشان را «سکینه مریسیه» (1) دانسته اند. (2) و برخی نیز نام ایشان را «دره» ذکر کرده اند. (3)

و محقق توانا آیت الله سید محمد کاظم قزوینی رحمه الله نگاشته است: «فلعلها انما سمیت دره لتلاً و جهها بنور الامامة لما كانت حاملاً بالامام الجواد علیه السلام و سمیت سببکة بسبب لمعان وجهها کسببکة الذهب، و سماها الامام الرضا علیه السلام: الخیزران». (4)

(پس شاید ایشان «دره» نامیده شده باشد، چون صورت مبارکشان به سبب نور امامت نورانی بوده است، وقتی که بر حضرت امام جواد علیه السلام باردار بوده اند. و به سبب آن که صورت ایشان چونان پاره ای از طلا، درخشان بود، «سببکة» نامیده شده اند. و حضرت امام رضا علیه السلام ایشان را «خیزران» نامیدند.)

به هر تقدیر به نظر می رسد این تعدد اسماء به جهت وجود صفات نیکو یا به جهت محل ولادت ایشان بوده باشد. و ایشان بانوی بزرگواری از شهر مصر یا کشورهای غرب قاره آفریقا یا از منطقه نوبه که در شرق آفریقا واقع است، می باشند. و درباره زادگاه حضرت اختلاف ذاتی چندانی وجود ندارد. چرا که به طوری کلی می توان گفت زادگاه ایشان قاره آفریقا می باشد. (5)

و کنیه این بانوی بزرگوار نیز «أم الحسن» بوده است. (6)

و در عظمت و جلالت این بانوی بزرگوار همین بس که وجود نازنین حضرت خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله و سلم به طیب بودن و پاکیزگی ایشان تصریح کرده اند. و حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام به ایشان سلام رسانده اند. چنانچه مرحوم ثقة الإسلام کلین قدس سره از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده است، که رسول اللّ صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

ص: 12

1- . البته به نظر می رسد که ظاهراً در مورد این نام حضرت تصحیفی رخ داده باشد، و نام ایشان مریسیه به معنی محل نگاه داری اشیاء قیمتی و نقره ها باشد.

2- . کشف الغمة، ج 3، ص 483.

3- . الامام الجواد علیه السلام من المهد الي اللحد، ص 20.

4- . الامام الجواد علیه السلام من المهد الي اللحد، ص 20.

5- . الامام الجواد علیه السلام من المهد الي اللحد، ص 20.

6- . مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 379؛ دلائل الأمامة، ص 209.

«... يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ خَيْرَ الْإِمَاءِ ابْنُ النُّوْبِيَّةِ الطَّيِّبَةِ الْفَمِّ، الْمُتَنْجِبَةِ الرَّحِمِ...» (1)

(پدرم به فدای فرزند بهترین کنیزان، فرزند آن [کنیز] اهل نوبه که دهانی خوش بو و رحمی نجیب دارد.)

مرحوم ثقة الإسلام کلین قدس سره در جای دیگری در ضمن روایتی طولانی از یزید بن سلیط نقل کرده است، حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمودند: «... فَإِنْ قَدَّرْتَ أَنْ تُبَلِّغَهَا مِنِّي السَّلَامَ، فَافْعَلْ...» (2)

(... و اگر توانستی سلام مرا به آن کنیز هم برسانی، برسان...)

### ولادت حضرت جواد الأئمه عليه السلام

به اتفاق علماء حقه امامیه ولادت آن حضرت، در سال صد و نود و پنج هجری قمری (3) و در شهر مدینه منوره بوده است. (4)

اما درباره ماه و روز ولادت ایشان اختلاف است. مرحوم ثقة الإسلام کلین قدس سره ولادت آن حضرت را در ماه رمضان دانسته است. (5) و صاحب کتاب «کشف الغمة» نگاشته است:

«فَأَمَّا ولادته ففي ليلة الجمعة تاسع عشر رمضان سنة مئة و خمس و تسعين للهجرة، و قيل: عاشر رجب منها.» (6)

(اما ولادت ایشان در شب جمعه، نوزدهم ماه رمضان سال صد و نود و پنج هجری بوده است. ولی گفته اند: ایشان دهم رجب سال صد و نود و پنج هجری متولد شده اند.)

و مرحوم علامه مجلس قدس سره نگاشته است: از ابن عیاش روایت کرده اند که ولادت آن حضرت در دهم ماه مبارک رجب بوده است، چرا که توقیعی از حضرت صاحب الأمر علیه السلام توسط شیخ

ص: 13

1- . اصول کافی، ج 2، ص 88.

2- . اصول کافی، ج 2، ص 68.

3- . اصول کافی، ج 2، ص 505.

4- . جلاء العیون، ص 959.

5- . اصول کافی، ج 2، ص 505.

6- . کشف الغمة، ج 3، ص 483.



بزرگوار أبو القاسم رضوان الله عليه با این جملات: «إِنِّي أَسْأَلُكَ بِالمَوْلُودِينَ فِي رَجَبٍ، مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الثَّانِي وَابْنِهِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُتَّجِبِ» خارج شده است که شهادت بر صحت این قول می دهد. (1) البته مرحوم کفعم قدس سره در حاشیه کتاب «بلد الامین» پس از ذکر سخن شیخ می نگارد:

به نظر می رسد که بعضی از اصحاب این روایت را ندیده اند، از این رو خودشان اشکالی کرده اند و سپس جوابش را هم داده اند! به هر تقدیر آن ها گفته اند: اگر اشکال کنید که حضرت جواد الأئمه و امام هادی علیهما السلام در ماه رجب متولد نشده اند، پس چگونه حضرت حجت علیه السلام می فرمایند: خداوندا! از تو تقاضا می کنیم به دو مولود ماه رجب. جواب این است که منظور حضرت حجت علیه السلام توسل به آن دو امام، در این ماه می باشد، نه این که آن دو امام بزرگوار در این ماه به دنیا آمده باشند. (2)

مرحوم علامه مجلس قدس سره نیز در ردّ این جواب می نویسد:

آن چه در اینجا گفته شده است صحیح نمی باشد. چرا که اولاً: در صورتی این کلام صحیح است که بگوئیم روایت ابن عیاش درست نیست با این که شیخ آن را نقل کرده است. ثانیاً: اگر آن دو امام بزرگوار در این ماه متولد نشده باشند، اختصاص توسل به آن دو بزرگوار در این ماه وجهی نخواهد داشت. ثالثاً: اگر منظور حضرت حجت علیه السلام فقط توسل به آن دو بزرگوار در این ماه باشد نه ولادت ایشان، حضرت باید می فرمودند: خداوندا به این دو امام، نه این که بفرمایند: به این دو مولود در ماه رجب. (3)

ص: 14

---

1- . بحار الانوار، ج 50، ص 14.

2- . بحار الانوار، ج 50، ص 14.

3- . بحار الانوار، ج 50، ص 14.

## بشارت حضرت کاظم علیه السلام به ولادت حضرت جواد الأئمه علیه السلام

سال ها قبل از ولادت حضرت جواد الأئمه علیه السلام، حضرت امام کاظم علیه السلام از ولادت موفور و سرور حضرت خیر داده اند. چنانچه مرحوم ثقة الإسلام کلینی قدس سره در ضمن روایتی طولانی از یزید بن سلیط نقل کرده است، حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمودند:

«... يَا يَزِيدُ وَإِذَا مَرَّتَ بِهَذَا الْمَوْضِعِ وَ لَقَيْتَهُ وَ سَدَّ تَلْقَاهُ فَبَشَّرَهُ أَنَّهُ سَيُؤَلَّدُ لَهُ غُلَامٌ أَمِينٌ مَأْمُونٌ مُبَارَكٌ وَ سَدَّ يُعَلِّمُكَ أَنْتَكَ قَدْ لَقَيْتَنِي فَأَخْبِرْهُ عِنْدَ ذَلِكَ أَنَّ الْجَارِيَةَ الَّتِي كُنْتُ مِنْهَا هَذَا الْغُلَامُ، جَارِيَةٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مَارِيَةَ جَارِيَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أُمَّ إِبْرَاهِيمَ...» (1)

(...ای یزید! چون به اینجا عبورت افتاد و ایشان (حضرت رضا علیه السلام) را ملاقات کردی - که ملاقات هم خواهی کرد - به ایشان مژده بده که خدا پسری به ایشان عنایت خواهد کرد، امین، مورد اعتماد و مبارک. و ایشان (حضرت رضا علیه السلام) به تو خبر می دهند که مرا (حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام) در اینجا ملاقات کرده ای، آن هنگام تو به ایشان خبر بده که آن کنیز که مادر آن پسر (حضرت جواد الأئمه علیه السلام) است، کنیزی می باشد از خاندان ماریه کنیز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مادر ابراهیم (فرزند رسول اللّ صلی الله علیه و آله و سلم)...) (1)

## کیفیت ولادت حضرت جواد الأئمه علیه السلام

مرحوم علامه مجلس قدس سره از مرحوم ابن شهر آشوق قدس سره به سند معتبر از حضرت حکیمه خاتون علیها السلام، دختر بزرگوار حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است:

«روزی برادرم حضرت امام رضا علیه السلام مرا طلبیدند و فرمودند: ای حکیمه! امشب فرزند مبارک خیزران متولد می شود، باید که در وقت ولادت ایشان حاضر باشی، از این رو من در خدمت آن حضرت ماندم. چون شب شد، مرا با خیزران و زنان

ص: 15

قابله به حجره ای بردند و خود ایشان چراغی نزد ما روشن نمودند، و از حجره بیرون رفتند، و در را نیز بر روی ما بستند.

وقتی درد زایمان خیزران شروع شد و ایشان را بر بالای طشتی نشانیدیم، به ناگاه چراغ ما خاموش شد. در آن وقت به سبب خاموش شدن چراغ ناراحت و مغموم شدیم. که ناگاه دیدیم آن خورشید فلک امامت از افق رحم طالع گردیدند و در میان طشت قرار گرفتند. در حالی که پرده نازکی مانند جامه، آن حضرت را احاطه کرده بود، و نوری از آن حضرت ساطع بود، که تمام حجره از آن منور شده بود، و با وجود آن نور، از چراغ بی نیاز شدیم.

پس آن نور مبین را برداشتم و در دامان خود گذاشتم و آن پرده را از خورشید جمالش دور کردم. ناگاه حضرت امام رضا علیه السلام به حجره آمدند، و بعد از آن که ایشان را با لباس های مطهر پوشانده بودیم، آن گوشواره عرش امامت را از ما گرفتند و در گهواره عزت و کرامت گذاشتند، و آن مهد شرف و عزت را به من سپردند و فرمودند: از این گهواره جدا مشو. زمانی که روز سوم ولادت آن حضرت شد، دیده حقیقت بین خود را به سوی آسمان باز کردند و به جانب راست و چپ نگاه نمودند و با زبان فصیح فرمودند: «أشهد أن لا اله الا الله، وأشهد أن محمداً رسول الله.» چون این حالت عجیب را از آن نور دیده مشاهده کردم، با عجله خدمت حضرت امام رضا علیه السلام رفتم و آن چه دیدم و شنیده بودم را محضر آن حضرت عرض کردم. حضرت به من فرمودند: عجائبی که بعد از این، از ایشان مشاهده خواهی کرد، به مراتب از آن چه اکنون مشاهده کردی، بیشتر خواهد بود. (1)

ص: 16

---

1- . جلاء العیون با قدری ویرایش، ص 960؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 394.

و در روایت دیگری درباره ولادت حضرت جواد الأئمه علیه السلام از کلثم بن عمران روایت شده است:

«قُلْتُ لِلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَكَ وَلَدًا، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّمَا أُرْزِقُ وَلَدًا وَاحِدًا وَهُوَ يَرِثُنِي، فَلَمَّا وُلِدَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ: قَدْ وُلِدَ لِي شَيْبَةُ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَالِقِ الْبِحَارِ، وَ شَيْبَةُ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُدِّسَتْ أُمَّمٌ وَلَدَتْهُ قَدْ خُلِقَتْ (1) طَاهِرَةً مُطَهَّرَةً ثُمَّ (2) قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : يُقْتَلُ غَضَبًا فَيَبْكِي لَهُ وَ عَلَيْهِ أَهْلُ السَّمَاءِ، وَ يَغْضَبُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى عَدُوِّهِ وَ ظَالِمِهِ فَلَا يَلْبَثُ إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى يُعَجَّلَ (3) اللَّهُ بِهِ إِلَى عَذَابِهِ الْأَلِيمِ وَ عِقَابِهِ الشَّدِيدِ، وَ كَانَ طُولَ لَيْلَتِهِ (4) يُنَاغِيهِ فِي مَهْدِهِ.» (5)

(به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: از خداوند بخواهید فرزندی به شما مرحمت کند. حضرت فرمودند: خداوند به من یک پسر عنایت می کند که وارث من می باشد. پس زمانی که ابو جعفر (حضرت جواد علیه السلام) متولد شدند، حضرت رضا علیه السلام به اصحاب خود فرمودند: برای من فرزندی شبیه موسی بن عمران علیهما السلام در شکافتن دریا و شبیه عیسی بن مریم علیهما السلام در طهارت مادر متولد شد! پاک و پاکیزه به دنیا آمدند. سپس حضرت رضا علیه السلام فرمودند: او را با ظلم و ستم به شهادت می رسانند و اهل آسمان بر او گریه خواهند کرد. خداوند بر دشمن ستم کار او غضب می کند و جز زمان اندکی زنده نخواهد بود تا آن که خداوند او را به عذابی الیم و کفیری شدید گرفتار می کند. پس از تولد حضرت جواد الأئمه علیه السلام، حضرت رضا علیه السلام تمام شب در گهواره با ایشان گفتگو می کردند.)

این روایت شریف مشتمل بر نکات ارزنده ای می باشد. که برخی از آن ها عبارتند از:

اولاً: نشان دهنده آن است که حضرت رضا علیه السلام چونان پدر بزرگوار خود حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام همان گونه که قبلاً نیز در ضمن روایتی گذشت، سال ها قبل از ولادت موفور و سرور

ص: 17

1- . فی المأخذ: أم ولدته فلما ولدته.

2- . كلمة ثم، ليس في المأخذ.

3- . في المأخذ: حتى يحل.

4- . في المأخذ: ليله.

5- . بحار الانوار، ج 50، ص 15؛ عيون المعجزات، ص 120.

حضرت جواد الأئمه عليه السلام، از ولادت ایشان آگاه بوده اند، و خبر داشته اند که روزی صاحب فرزند بزرگواری خواهند شد و این امر خود نشان دهنده آن می باشد که ایشان علم غیب داشته اند.

ثانیاً: از فرمایش حضرت رضا علیه السلام که می فرمایند: «إِنَّمَا أُورِثُ وَوَلَدًا وَاحِدًا؛ به درستی که خداوند یک فرزند روزی من می فرماید.» به خوبی دانسته می شود که از حضرت رضا علیه السلام فقط یک پسر متولد خواهد شد. و بیش از یک پسر از ایشان باقی نخواهد ماند. از این رو دانسته می شود که آن چه برخی از متأخرین به آن میل نموده اند. و گمان کرده اند حضرت رضا علیه السلام داری چند فرزند بوده اند، اساسی ندارد.

ثالثاً: نشان دهنده آن است که حضرت جواد الأئمه عليه السلام، چونان پدر و اجداد خود وارث انبیاء عظام علیه السلام بوده اند، و معجزات آن بزرگواران نزد حضرتش می باشد.

رابعاً: این روایت شریف تصریح دارد که قداست مادر حضرت جواد الأئمه علیهما السلام، چونان قداست حضرت مریم علیها السلام است. خامساً: از این روایت شریف به خوبی دانسته می شود که وجود نازنین حضرت جواد الأئمه علیه السلام، وارث انبیاء عظام: می باشند. چرا که در این روایت به یک مورد آن، که اعجازهای حضرت عیسی علیه السلام باشد نیز تصریح شده است. از این رو حضرت قادر خواهند بود چونان جناب عیسی علیه السلام، نور را به چشمان کور مادرزاد برگردانند و اموات را زنده نمایند و ... همانگونه که در این نوشتار این گونه معجزات از حضرت جواد الأئمه علیه السلام نقل شده است.

سادساً: گفتگوی حضرت رضا علیه السلام با ایشان در گهواره، نشان از آن دارد که حضرت جواد الأئمه علیه السلام همچون پدران خود و برخی از حضرات انبیاء عظام، از همان بدو تولد، و لحظه ولادت، قادر به صحبت کردن و تکلم بوده اند. که این صحبت کردن حضرت جواد الأئمه علیه السلام از آغازین لحظات ولادت موفور و سرور و با برکت حضرت، که عالم امکان را منور به قدوم مبارکشان نمودند، خود علامت و نشان دهنده امام بودن ایشان می باشد.

چرا که امام معصوم علیه السلام باید از همان لحظه ولادت و بدو تولد، دارای کمال ذهنی و فکری و علمی باشد. که یکی از نشانه های آن، تکلم و صحبت نمودن با اطرافیان می باشد. به هر تقدیر این نشانه از صفات امام معصوم علیه السلام می باشد، و علماء اعلام و بزرگان مذهب حقه امامیه نیز به آن پرداخته اند و به این مطلب تصریح نموده اند.

همان گونه که حضرت عیسی علیه السلام نیز از همان آغازین لحظه ولادت خود و از بدو تولد، به زبانی کاملاً فصیح و شیوا با آن افرادی که در معبد بودند و به ناحق و از روی حسادت، دامان

حضرت مریم علیها السلام را آلوده می پنداشتند، گفتگو نمودند. و خود را پیامبری اولو العزم و صاحب کتاب معرفی نمودند و هرگونه تهمتی را از دامان مطهر مادر بزرگوار خود، حضرت مریم علیها السلام زدودند و این تشبیه که در روایت فوق هم آمده است، شاید خود اشاره ای باشد به آن عده ای که از روی افتراء، به حضرت جواد الأئمه علیه السلام اهانت نمودند و به دلیل آن که حضرت، به خلاف پدر بزرگوارشان، قدری سبزه بودند، در صدد انکار نسبت حضرت با وجود نازنین حضرت رضا علیه السلام برآمدند. از این رو جمعی قیافه شناس (1) را محضر حضرت جواد الأئمه علیه السلام آوردند. و با کمال

ص: 19

1- . القافه؛ جمع قائف و به معنای قیافه شناسان می باشد و آن ها کسانی بودند که از روی شباهت اندام به نسبت شخص با پدر یا برادر حکم می کردند. قیافه شناسی در نزد اعراب جایگاه مهمی داشته است، ولی علمای امامیه تعلیم و تعلّم و گرفتن مزد در قبال انجام این عمل را حرام می دانند. این حرمت، در بین علماء، گاه بطور مطلق موجود است؛ مانند گفتار علامه در منتهی، تذکره، قواعد، تحریر، ارشاد و نهاییه و قول ابن ادریس در سرائر و نیز سخن شهید در لمعه، سبزواری در کفایه، مقداد در تنقیح و سیّد در ریاض. و گاه در صورتی که موجب فعل حرام یا منجر به اظهار نظر قطعی گردد؛ مانند آنچه شهید در مسالك و روضه، و محقق ثانی در جامع المقاصد، و اردبیلی در شرح ارشاد، و میرزای کرباسی در مناہج و شیخ معظم در جواهر قائل شده اند. صاحب حدائق به استناد حدیثی که در جواهر آمده است، استفاده عدم تحریم نموده است. ولی صاحب جواهر آن را رد کرده و می گوید: روایت در مقابل اجماع قاصر است و احتمال دارد فرمایش حضرت امام رضا علیه الصلوٰة و السلام مبنی بر این که «شما به نزد قیافه شناسان بفرستید» برای بیان عدم مشروعیت باشد، نه برای رفع تهمت. و بیان آن حضرت می رساند که ایشان به صحت و درستی قیافه شناسی در این مورد عالم بوده و صرفاً برای آشکار شدن حجّت علیه کسانی که این پیشنهاد را ارائه داده بودند، بدین صورت بیان فرموده اند. زیرا هر کس که اطلاع جزئی از دیانت اسلام داشته باشد، عدم جواز این عمل و استفاده از آن را مسلم می داند، چه رسد به این که به استناد آن، مسائل مربوط به ارث و نکاح حل گردد. ضمناً مشروعیت لعان از واضح ترین دلایل عدم اعتبار قیافه شناسی می باشد. و اما در میان فقهای اهل سنت: نووی در شرح صحیح مسلم و حاشیه ارشاد الساری، ج 6، ص 226. اختلاف اهل تسنن را در مورد عمل به قیافه شناسی نقل کرده است. ابو حنیفه، ثوری و اسحاق - آن را حرام و شافعی و گروهی از علماء آن را جایز می دانند. مالک، فقط در مورد کنیز، عمل به آن را جایز شناخته است، و در جایی دیگر سخن از جایز بودن آن در مورد کنیز و حرّ هر دو زده است. وی مورد عمل را هنگامی می داند که خریدار و فروشنده، در طهر و پیش از استبراء با کنیز آمیزش کنند و او پس از گذشت شش ماه از آمیزش دوم و قبل از گذشت چهار سال از مواقعه اول، فرزندی بیاورد. در اینجا الحاق فرزند به یکی از آن دو نفر، طبق نظر قیافه شناس خواهد بود، ولی اگر تعیین بر قیافه شناس دشوار شد، یا فرزند را از هر دو نفی کرد، صبر می کنند تا فرزند بالغ شود. در آن موقع، به هر يك از آن دو که بخواهد، منسوب می گردد؛ و لو آن که قیافه شناس او را به آن دیگری ملحق کرده باشد. عمر بن خطاب، مالک و شافعی می گویند طفل پس از آن که به سنّ بلوغ رسید، باید از او خواست تا به هر کس میل دارد، منسوب گردد. ابو ثور و سحنون گفته اند که وی فرزند هر دو است. و ماجشون و محمد بن مسلمه که هر دو مالکی هستند گفته اند به آن که بیشتر شباهت دارد، ملحق می گردد. (حاشیه کتاب نگاهی گذرا بر زندگانی امام جواد علیه السلام، ج 1، ص 36)

وقاحت و ناباوری، وجودنازنین حضرت جواد الأئمه عليه السلام را به قیافه شناسان عرضه نمودند و با این کار خود، حضرت را آزار دادند.

## خلقت أنوار أئمه اطهار عليهم السلام

از سلمان فارسی نقل شده است که خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتیم. چون نظر مبارک ایشان به من افتاد، فرمودند:

«يَا سَلْمَانُ! إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا وَلَا رَسُولًا إِلَّا جَعَلَ لَهُ اثْنَيْ عَشَرَ نَبِيًّا.»

(ای سلمان! خداوند هیچ رسولی را مبعوث نکرده است، مگر آن که دوازده جانشین برایش قرار داده است.)

گفتم: این مطلب را از کتب آسمانی قبلی، تورات و انجیل، نیز دانسته ام. بعد حضرت فرمودند: «يَا سَلْمَانُ! فَهَلْ عَلِمْتَ نُبُؤَاتِي الْإِثْنَيْ عَشَرَ الَّذِينَ اخْتَارَهُمُ اللَّهُ لِلْإِمَامَةِ مِنْ بَعْدِي؟»

(ای سلمان! پس آیا دوازده جانشین مرا که خداوند آنان را برای امامت پس از من برگزیده است، شناخته ای؟)

گفتم: خدا و رسول او صلی الله علیه و آله و سلم دانایانتر هستند. لذا حضرت فرمودند:

«يَا سَلْمَانُ! خَلَقَنِي اللَّهُ مِنْ صَفَاءِ نُورِهِ فَدَعَانِي فَأَطَعْتُهُ وَخَلَقَ مِنْ نُورِي عَلِيًّا فَدَعَاهُ إِلَى طَاعَتِهِ فَأَطَاعَهُ وَخَلَقَ مِنْ نُورِي وَنُورِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَاطِمَةَ فَدَعَاهَا فَأَطَاعَتْهُ وَخَلَقَ مِنِّي وَ مِنْ عَلِيٍّ وَ مِنْ فَاطِمَةَ، الْحُسَيْنَ وَ الْحُسَيْنِ فَدَعَاهُمَا فَأَطَاعَاهُ فَسَمَّانَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِخُمْسَةِ أَسْمَاءٍ مِنْ أَسْمَائِهِ فَاللَّهُ الْمُحَمَّدُ وَ أَنَا مُحَمَّدٌ وَ اللَّهُ الْعَلِيُّ وَ هَذَا عَلِيُّ وَ اللَّهُ فَاطِرٌ وَ هَذِهِ فَاطِمَةُ وَ اللَّهُ الْإِحْسَانُ وَ هَذَا الْحَسَنُ وَ اللَّهُ الْمُحْسِنُ وَ هَذَا الْحُسَيْنُ ثُمَّ خَلَقَ مِنْ نُورِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةَ أَيْمَةٍ فَدَعَاهُمْ فَأَطَاعُوهُ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ سَمَاءً مَبْنِيَّةً أَوْ أَرْضاً مَدْحِيَّةً أَوْ هَوَاءً أَوْ مَاءً أَوْ مَلَكاً أَوْ بَشَرًا وَ كُنَّا يَعْلَمُهُ أَنْوَاراً نُسَبِّحُهُ وَ نَسْمَعُ لَهُ وَ نُطِيعُ.»

(ای سلمان! خداوند متعال مرا از نور مختار و منتخب خود آفرید. آن گاه مرا فرا خواند، اطاعتش کردم، و از نور من علیّ را آفرید. پس او را فرا خواند و او نیز خداوند را اطاعت کرد. و از نور من و علیّ، فاطمه را خلق فرمود و او را فرا خواند، پس او نیز به اطاعت خداوند متعال مشغول شد. آن گاه از من، علیّ و فاطمه، حسن و حسین را آفرید. آن گاه آن دو را فراخواند، آن ها نیز خداوند را اطاعت کردند، سپس خداوند متعال ما را به پنج نام از نام های خود نام گذاری فرمود: پس خداوند متعال، محمود است و من محمد هستم. خداوند علیّ است و ایشان هم علیّ هستند. خداوند متعال فاطر است و ایشان فاطمه هستند. خداوند احسان است و ایشان حسن می باشند. خداوند متعال محسن است و ایشان حسین هستند. آن گاه خداوند از نور حسین نه امام دیگر را آفرید و آنان را فرا خواند، پس آن ها نیز خداوند را اطاعت کردند، قبل از آن که خداوند متعال آسمان رفیع، زمین گسترده، هوا، آب، فرشته و بشر را بیافریند. و ما در علم خداوند انواری بودیم که او را تسبیح می کردیم و به فرمانش گوش می دادیم و او را اطاعت می کردیم. و از او شنوایی داشتیم و اطاعتش می کردیم.) سلمان عرض کرد: ای رسول خدا! کسی که جانشینان شما را بشناسد، چه امتیازی دارد؟ حضرت فرمودند:

«يَا سَلْمَانُ! مَنْ عَرَفَهُمْ حَقَّ مَعْرِفَتِهِمْ وَ اقْتَدَى بِهِمْ فَوَالِیِّ وَلِيَّهُمْ وَ تَبَرَّأَ مِنْ عَدُوِّهِمْ فَهُوَ وَاللّٰهِ مِتًّا يَرِدُ حَيْثُ نَرِدُ وَ يَسْكُنُ حَيْثُ نَسْكُنُ.»

(ای سلمان! کسی که نسبت به ایشان - آن گونه که شایسته است - معرفت داشته باشد و به آنان اقتدا کند و دوست آنان را دوست بدارد و از دشمن ایشان بیزارى جوید، پس او به خدا سوگند از ماست. هر جا ما وارد شویم، او هم با ماست. هر جا ما ساکن شویم، او هم ساکن خواهد شد).

سلمان می گوید: عرض کردم: یا رسول الله! آیا ممکن است بدون شناختن و دانستن نام و نسب ایشان، به آنان ایمان داشت؟ فرمودند: نه ای سلمان! پرسیدم: پس چگونه آنان را بشناسم و به آنان ایمان داشته باشم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: تاکنون از بین ائمه علیهم السلام، تا امام حسین علیه السلام را شناخته ای، و پس از ایشان، حضرت سید العابدین علیّ بن الحسین علیهما السلام، و بعد پسر ایشان، محمد بن علیّ علیهما السلام، باقر علم پیامبران و رسولان از اولین و آخرین می باشد.

آن گاه پسر ایشان جعفر بن محمد علیهما السلام آن لسان صادق است. سپس موسی بن جعفر علیهما السلام که در راه خدای تعالی، خشم خود را از روی صبر و شکیبائی فرو می خورد، امام می باشد. پس از ایشان پسرشان علیّ بن موسی علیهما السلام که راضی به امر خداوند است، امام می گردد. آن گاه محمد



بن علی علیهما السلام که بخشنده ای منتخب از میان مخلوقات می باشد، امام است. سپس علی بن محمد علیهما السلام که به سوی خدای تعالی هدایت می کند، امام می باشد. بعد از ایشان حسن بن علی عسکری علیهما السلام که ساکت و امین می باشند، امام است. و آن گاه پسرشان حجة بن الحسن المهدی علیهما السلام که ناطق و قائم به امر خداوند می باشند، امام می گردد. سلمان می گوید: عرض کردم: یا رسول الله! دعا بفرمایید من آنان را درک کنم. حضرت فرمودند:

«يَا سَلْمَانَ! إِنَّكَ مُدْرِكُهُمْ وَأَمْثَالُكَ وَمَنْ تَوَلَّاهُمْ بِحَقِيقَةِ الْمَعْرِفَةِ.» (1)

(تو و افرادی چون تو، و هر کس که آنان را از روی حقیقت معرفت دوست بدارد، ایشان را درک خواهید کرد.) پس، من خدا را بسیار سپاس گفتم و بعد از آن گفتم: آیا اجل به من مهلت می دهد که آنان را درک نمایم؟ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: این آیه شریفه را بخوان:

﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾ (2)

(و چون موعد نخستین آن پیامد، بندگانمان داشتیم با صلابت سخت که علیه شما برانگیختیم. آنان تا درون خانه ها را جستجو کردند، و این وعده ای انجام شده بود. سپس نوبت را به شما دادیم، و به مال ها و فرزندان مددتان دادیم، و وعده شما را افزون تر گردانیدیم.)

سلمان می گوید: گریه شوق امانم نداد، عرض کردم: ای رسول خدا! آیا این، به عهد و پیمان شما خواهد بود؟ حضرت فرمودند:

«إِى وَالَّذِي أَرْسَلَ رَسُولًا مِنْهُ بِعَهْدٍ مِّنِّي وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَتَسْعَةَ أُمَّةٍ وَكُلِّ مَنْ هُوَ مِنَّا وَمَظْلُومٍ فِينَا إِى وَاللَّهِ يَا سَلْمَانَ! ثُمَّ لِيُحْضَرَ نَّ إِبْلِيسُ وَ جُنُودُهُ وَ كُلُّ مَنْ مَحَضَّ الْإِيمَانَ مَحَضًّا وَ مَحَضَّ الْكُفْرَ مَحَضًّا حَتَّى يُؤْخَذَ بِالْقِصَاصِ وَ الْأَوْثَارِ (الْأَوْثَارِ) وَ التَّرَاثِ وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا وَ نَحْنُ تَأْوِيلُ هَذِهِ

ص: 22

1- . ظاهراً این فرمایش حضرت اشاره به رجعت مؤمنین، از جمله جناب سلمان دارد.

2- . اسراء: آیه 4 و 5.

الآيَةِ: (وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ(1)).»(2)

(آری سوگند به آن که محمد را به رسالت برانگیخت، این به پیمان من و علی خواهد بود. و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه امام دیگر و نیز هر کسی که از ماست و در راه ما ستم دیده است. آری سوگند به خدا، آن گاه ابلیس و لشکریانش و هر که در ایمان یا کفر خالص است، حاضر می شود تا او قصاص و خون خواهی گردد و پروردگارت به احدی ستم نمی کند. و ما تأویل این آیه مبارکه هستیم: (و چنین اراده کردیم که بر مستضعفان زمین منت گذاریم و ایشان را امامان و وارثان قرار دهیم و در زمین، قدرت و تمکنشان بخشیم و به چشم فرعون و هامان و لشکریان ایشان، آن چه را از آن حذر می کردند، بنمائیم).)

در حدیثی دیگری از یونس بن ظبیان از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است:

«إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ خَلْقَ إِمَامٍ أَنْزَلَ قَطْرَةً مِنْ تَحْتِ عَرْشِهِ عَلَى بَقْلَةٍ مِنْ بَقْلِ الْأَرْضِ أَوْ ثَمَرَةٍ مِنْ ثَمَارِهَا فَأَكَلَهَا الْإِمَامُ الَّذِي يَكُونُ مِنْهُ الْإِمَامُ فَكَانَتْ التُّنْفُةُ مِنْ تِلْكَ الْقَطْرَةِ فَإِذَا مَكَثَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا سَمِعَ الصَّوْتِ فَإِذَا مَضَى أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ كُتِبَ عَلَى عَصْدِهِ الْأَيْمَنِ (وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ(3)) فَإِذَا سَقَطَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ أُوتِيَ الْحِكْمَةَ وَجُعِلَ لَهُ مِصْبَاحٌ يَرَى بِهِ أَعْمَالَهُمْ.»(4)

(وقتی خداوند متعال بخواهد امامی را خلق کند، قطره ای را از زیر عرش خود بر دانه ای از دانه های زمین یا میوه ای از میوه های زمین فرو می ریزد و امامی که قرار است امام بعدی از او متولد شود، آن را می خورد و نطفه از همان قطره شکل می گیرد. وقتی چهل روز در شکم مادر بر او بگذرد، صدا را می شنود و وقتی چهار ماه بگذرد، بر بازوی راستش نوشته می شود: (و سخن پروردگارت

ص: 23

1- . القصص: 4 و 5.

2- . نگاهی گذرا بر زندگانی امام جواد علیه السلام ، ص 21؛ بحار الانوار، ج 25، ص 6.

3- . انعام: آیه 115.

4- . بحار الانوار، ج 25، ص 41؛ بصائر الدرجات، ج 2، ص 338.

به راستی و داد سرانجام گرفته است و هیچ تغییردهنده ای برای کلمات او نیست و او شنوای داناست.) و وقتی از شکم مادر متولد شد به او حکمت داده می شود و چراغی برایش افروخته می شود که اعمالشان را می بیند.)

مرحوم علامه مجلسی قدس سره در روایت دیگری از کتاب «عیون اخبار الرضا علیه السلام» از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام نقل کرده است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَيَّدَنَا بِرُوحٍ مِنْهُ مُقَدَّسَةٍ مُطَهَّرَةٍ لَيْسَتْ بِمَلَكٍ لَمْ تَكُنْ مَعَ أَحَدٍ مِمَّنْ مَضَى إِلَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهِيَ مَعَ الْأَئِمَّةِ مِمَّا تُسَدِّدُهُمْ وَتُوقِّفُهُمْ وَهُوَ عَمُودٌ مِنْ نُورِ بَيْتِنَا وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.» (1)

(خداوند عز و جل ما را به روحی مقدس و پاک از جانب خود تأیید کرد که آن روح، فرشته نیست، و با هیچ یک از گذشتگان جز رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نبوده است. آن روح با ائمه است که ایشان را ثابت قدم می کند و موفق می دارد. او ستونی از نور، بین ما و بین خداوند عز و جل است.)

### اتهامی جگر سوز

همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد برخی از روی مکر و حيله و عناد در نسب حضرت جواد الأئمه علیه السلام تشکیک نمودند و از آن جایی که ایشان به خلاف پدر بزرگوار خود، چهره ای سبزه داشتند، ادعا نمودند حضرت جواد الأئمه علیه السلام العیاذ باللّٰه فرزند حضرت رضا علیه السلام نیستند. از این رو حضرت را به جمعی قیافه شناس عرضه نمودند. مرحوم محمد بن جریر طبری امامی قدس سره در این باره از محمد بن اسماعیل حسنی از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نقل کرده است:

حضرت جواد الأئمه علیه السلام خیلی سبزه بودند. از این رو شکاکان و اهل ریب، در حالی که حضرت در آن زمان بیست و پنج ماه از عمر شریفشان گذشته بود، گفتند ایشان فرزند حضرت رضا علیه السلام نمی باشند. و برخی از آن ها گفتند، حضرت، فرزند «شنیف» غلام سیاه حضرت امام رضا علیه السلام است. و برخی دیگر گفتند، فرزند «لؤلؤ» می باشد. بدین سبب حضرت را نزد قیافه شناسان بردند و حال آن که حضرت رضا علیه السلام در آن زمان نزد مأمون در مرو بودند.

ص: 24

از این رو حضرت را به مسجد الحرام بردند تا قیافه شناسان ایشان را ببینند، و اظهار نظر کنند. پس در حالی که همه مردم گرد آمده بودند و به انوار الهی که از پیشانی آن حضرت ساطع می گشت، نظر می کردند. با یک نظر به حضرت، همه قیافه شناسان خود را با صورت به حالت سجده به زمین انداختند و گفتند:

«يَا وَيْحَكُمْ! مِثْلَ هَذَا الْكَوْكَبِ الدَّرِيِّ وَالنُّورِ الْمُنِيرِ، يُعْرَضُ عَلَيَّ أَمْثَالِنَا؟ وَهَذَا وَاللَّهِ الْحَسْبُ الزَّكِيُّ، وَالنَّسَبُ الْمُهَدَّبُ الطَّاهِرُ، وَاللَّهِ مَا تَرَدَّدَ إِلَّا فِي أَصْدَانِ بَرَآكِيَةٍ وَالْأَرْحَامِ طَاهِرَةٍ وَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا مِنْ ذُرِّيَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَرَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَازْجِعُوا وَاسْتَقْبِلُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفِرُوهُ، وَلَا تَشْكُوا فِي مِثْلِهِ.»

(ای وای بر شما! آیا مثل این چنین ستاره درخشان و نور تابنده ای را بر افرادی چون ما عرضه می کنید؟ و حال آن که به خدا سوگند ایشان دارای نژادی پاک و نسبی مهذب و پاکیزه هستند؛ به خدا سوگند شکی نیست که ایشان جز در پشت پاک و رحم های پاکیزه نبوده اند. و به خدا سوگند ایشان جز از فرزندان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیستند. بازگردید و رو به سوی خداوند نمائید، و برای خود طلب مغفرت کنید. و دیگر در مثل ایشان شکی به خود راه ندهید.)

آن گاه حضرت جواد الأئمه علیه السلام، در حالی که فقط بیست و پنج ماه داشتند با زبانی برنده تر از شمشیر و فصیح تر از هر فصیحی، خطاب به حاضرین فرمودند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَنَا مِنْ نُورِهِ بِيَدِهِ، وَاصْطَفَانَا مِنْ بَرِيَّتِهِ، وَجَعَلَنَا أُمَّةً عَلَى خَلْقِهِ وَوَحْيِهِ. مَعَاشِرَ النَّاسِ، أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ الرَّضَا بْنِ مُوسَى الْكَاطِمِ بْنِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ بْنِ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ بْنِ عَلِيِّ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ بْنِ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ ابْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَابْنِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَابْنِ مُحَمَّدِ الْمُصْطَفَى، فَمَنْ مِثْلِي يُشْكُ؟ وَعَلَى وَعَلَى أَبُوِي يُفْتَرَى! وَأَعْرَضُ عَلَى الْقَافَةِ! وَقَالَ: وَاللَّهِ، إِنِّي لَأَعْلَمُ بِأَنْسَابِهِمْ مِنْ آبَائِهِمْ، إِنِّي وَاللَّهِ لَأَعْلَمُ بِوِطَانِهِمْ وَظَوَاهِرِهِمْ، إِنِّي لَأَعْلَمُ بِهِمْ أَجْمَعِينَ، وَمَا هُمْ إِلَيْهِ صَائِرُونَ، أَقُولُهُ حَقًّا، وَأُظْهِرُهُ صِدْقًا، عِلْمًا وَرِثَانًا لِلَّهِ قَبْلَ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ، وَبَعْدَ بِنَاءِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ. وَإِيمُ اللَّهِ، لَوْ لَا تَطَاهُرُ

الْبَاطِلِ عَلَيْنَا، وَغَلَبَةُ دَوْلَةِ الْكُفْرِ، وَتَوَثُّبُ أَهْلِ الشُّكُوكِ وَ الشَّرِكِ وَ الشَّقَاقِ عَلَيْنَا لَقَلْتُ قَوْلًا يَتَعَجَّبُ مِنْهُ الْأَوْلُونَ وَ الْآخِرُونَ.»

(ستایش خداوندی را که ما را از نور خود با قدرتش آفرید و ما را از میان تمام مخلوقاتش برگزید و ما را امین خود بر خلق و وحی خود قرار داد. ای مردم، من محمّد بن علیّ الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمّد الباقر بن علیّ سیّد العابدین بن الحسین الشهید بن امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیهم السلام هستم و من پسر فاطمه زهرا علیها السلام و پسر محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم هستم. آیا در همچو منی شک می کنید؟ و بر من و پدر و مادرم افتراء می زنید! و مرا به قیافه شناسان عرضه می کنید؟ و فرمودند: به خدا سوگند من از پدر آن ها نسبت به نسب همه آنان آگاه تر هستم. به خدا سوگند من به ظاهر و باطن آنان آگاه تر هستم، من آگاه تر به همه آن ها می باشم، و از نهایت آن چه را ایشان بدان رسیده اند، خبر دارم؛ به حقّ سخن می گویم و آن چه اظهار می کنم از روی صداقت و آگاهی است. خداوند متعال پیش از آفریدن همه مخلوقات و بعد از بنای آسمان ها و زمین ها ما را وارث آن گردانید. به خدا سوگند اگر تبلیغات اهل باطل و نیرنگ و غلبه دولت کفر بر علیه ما نبود، و ظلم و تلاش شگاکان و مشرکان و منافقان بر علیه ما نبود، سخنی می گفتم که از آن، اولین و آخرین به شگفتی درآیند. (آن گاه دست مبارک خود را بر دهان قرار دادند و - خطاب به خود - فرمودند:

«يَا مُحَمَّدُ! اصْمُتْ كَمَا صَمَّتْ أَبَاؤُكَ، (فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَانْتُهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ (1)).»

(ای محمّد! سکوت کن، همان گونه که پدرانت پیش از این سکوت کردند، (همان گونه که پیغمبران اولوا العزم صبر نمودند و بر امت به عذاب تعجیل مکن تا روزی که آن چه وعده داده شده به چشم ببینند. آن روز پندارند که (در دنیا) به جز ساعتی از روز درنگ نداشتند. این تبلیغ رسالت و اتمام حجّتی است، پس آیا (قیامت) جز مردم فاسق هیچ کس هلاک خواهد شد؟).

سپس رو به مردی که در کنارشان قرار داشت نمودند، و دستش را گرفتند. و پیوسته از سر شانته های مردم می رفتند و آن ها برای حضرت راه می گشودند. راوی می گوید: دیدم گروهی از

ص: 26

پیرمردان با شخصیت متوجه ایشان بودند و می گفتند: خدا می داند رسالتش را کجا قرار دهد! پرسیدم: این پیرمردان کیانند؟ گفتند: گروهی از بنی هاشم از اولاد عبدالمطلب علیه السلام هستند. زمانی که خبر این جریان به حضرت رضا علیه السلام، موقعی که در خراسان بودند، رسید. فرمودند:

سپاس خداوند را که من و پسر من - محمد - را نمونه ای از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فرزندش - ابراهیم - قرار داد آن گاه حضرت رضا علیه السلام، متوجه برخی از شیعیان که در محضر مبارکشان حاضر بودند، شدند و فرمودند: آیا از اتهامی که برخی به ماریه قبطیه و آن چه در ولادت فرزندش ابراهیم پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ادعا کردند، آگاه هستید؟ گفتند: نه، ای مولای ما! شما داناتر هستید، ما را از آن با خبر کنید، تا بدانیم. حضرت فرمودند:

«هنگامی که ماریه به همراه تعدادی دیگر از کنیزان، به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هدیه شد. حضرت همه آن کنیزان را میان اصحاب خود تقسیم فرمودند و ماریه را برای خود نگاه داشتند. و همراه او خادمی بود که به او جریح می گفتند، که آن خادم، آداب و رسوم معاشرت با پادشاهان را به ماریه می آموخت. هنگامی که ماریه به دست مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اسلام آورد، جریح نیز به همراه ماریه مسلمان شد. و الحقیق ماریه و جریح ایمان و اسلام نیکویی داشتند، از این رو ماریه محبوب قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گردید.

ولی این موجب حسادت برخی از زنان آن حضرت به وی شد، لذا دو تن از همسران (عایشه و حفصه) حضرت، نزد پدران خود رفتند و از توجه و میل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ماریه شکایت کردند. و اظهار داشتند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وی را به ما دو نفر ترجیح می دهد. تا جائی که نفس سرکش آن دو آن ها را بر آن داشت که بگویند: ماریه از جریح به ابراهیم، باردار شده است. درحالی که گمان نمی کردند که جریح خادم مبتلا به نقصانی باشد.

پس پدران آن دو زن، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد خود نشسته بودند، نزد حضرت آمدند، و در مقابل حضرت نشستند و عرض کردند: ای رسول

خدا! جایز نیست برای ما که پنهان کنیم از شما، خیانتی را که برای ما نسبت به شما، ظاهر شده است. حضرت فرمودند: درباره من چه سخنی می گوئید؟! آن دو عرض کردند: ای رسول خدا! به درستی که جریح با ماریه فحشاء بزرگی انجام داده است. و فرزند ماریه از جریح می باشد، و آن فرزند از شما نیست ای رسول خدا!

پس به ناگاه رنگ چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خشم کبود شد، و به خاطر گفته سنگین آن دو، دگرگون گردیدند و فرمودند: وای بر شما، چه می گوئید؟ عرض کردند: ای رسول خدا! ما جریح و ماریه را تا مشربه اش تعقیب کرده ایم. و دیدیم که جریح با او مزاح و بازی می کند و از او چیزی را طلب می کند که مردان از زنانشان طلب می نمایند. پس به دنبال جریح بفرست که بی گمان او را در چنین حالی خواهید یافت، آن گاه درباره او حکم خود و حکم الهی را اجرا کنید.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ای ابا الحسن! (کنیه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام) شمشیرت ذو الفقار را بردار و به سوی مشربه ماریه برو، چنانچه ماریه و جریح را آن طور که این دو توصیف نمودند، یافتی، هر دو را با ضربه ای گداخته به قتل برسان. حضرت علی علیه السلام از جا برخاستند، و شمشیر خود را برداشتند و زیر جامه خود قرار دادند. پس وقتی می خواستند از نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بروند، رو به ایشان نمودند و به حضرت عرض کردند: ای رسول خدا! درباره آن چه به من امر فرمودید، همچون آهن گداخته در آتش باشم، یا مانند گواهی که آن چه را غایب نمی بیند، می بیند؟ حضرت فرمودند: جانم فدایت یا علی! بلکه چونان شاهدی باش که می بیند آن چه را که غائب نمی بیند.

حضرت علی علیه السلام نیز درحالی که شمشیر در دست داشتند حرکت کردند تا از دیوار مشربه ماریه بالا رفتند. و در آن هنگام ماریه در میان حجره نشسته بود و جریح نیز که همراه او بود،

آداب و رسوم معاشرت با پادشاهان را به او می آموخت و به او می گفت: حق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را بزرگ بشمار و آن حضرت را با کنیه بخوان و اکرام کن و در حال گفتن امثال این سخن ها بود.

که ناگاه جریح نگاهش به حضرت علی علیه السلام افتاد، در حالی که حضرت شمشیر برکشیده و به دست گرفته بودند، پس جریح از حضرت ترسید و به طرف درخت خرمائی که داخل حیات مشربه بود فرار کرد، و از آن بالا رفت. هنگامی که حضرت، وارد دار المشربه شدند، باد لباس جریح را کنار زد، پس به ناگاه آشکار گردید که او خواجه است.

از این رو حضرت به او فرمودند: پایین بیا ای جریح! عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! آیا جانم در امان است؟ حضرت فرمودند: جانت در امان می باشد. پس جریح از درخت پایین آمد، و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، دست او را گرفتند و خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آوردند و او را مقابل حضرت قرار دادند و محضر حضرت عرض کردند:

ای رسول خدا! به درستی که جریح خادمی خواجه می باشد. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صورت خود را به جانب دیوار نمودند و فرمودند: [چون جریح خواجه است] حلال است که آن دو به او نگاه کنند، ای جریح! خود را به آن دو بنما تا دروغ گو بودن آن دو واضح گردد؛ وای بر آن دو که بر خدا و رسولش جسارت نمودند.

پس جریح لباس های خود را کنار زد و آشکار گردید که او خادمی خواجه می باشد؛ همان گونه که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده بودند. پس آن دو زن (عایشه و حفصه) در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خود را به زمین انداختند. و به حضرت عرض کردند: ای رسول خدا! ما توبه می کنیم؛ از خداوند برای ما طلب مغفرت فرما که دیگر چنین نمی کنیم.

حضرت فرمودند: هنگامی که جسارت شما بر خدا و رسولش این گونه می باشد، خداوند متعال توبه شما را نمی پذیرد و استغفار من نیز برای شما دو نفر سودی ندارد. عرض کردند: ای رسول خدا! اگر برای ما طلب آمرزش فرمائید، به بخشش خداوند امیدوار خواهیم شد. همین جا بود که این آیه نازل شد:

(إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ (1))

«اگر هفتاد مرتبه برایشان طلب مغفرت کنی، خداوند ایشان را نخواهد آمرزید.»

ص: 29



سپس حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند: سپاس خداوند را که من و پسر من - محمد - را آسوه ای از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و پسرشان - ابراهیم (1) - قرار داده است. (2)

ص: 30

1- . این دروغ و اتهام بر مادر «ابراهیم»، و همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را شیخ جلیل «علی بن ابراهیم قمی» از علمای امامیه در قرن سوم در تفسیر خود که در ایران به چاپ رسیده است (صفحه 453) از بزرگان مورد اطمینان و از «زرارة بن اعین» نقل می کند که وی می گوید: از حضرت امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمودند: چون «ابراهیم» پسر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت، پیامبر بر او غمگین شدند. «عایشه» گفت: چرا برای او غصه می خورید؟ او پسر «جریح قبلی» بوده است. حضرت، به امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمان دادند تا «جریح» را به قتل رسانند. او از ترس گریخت و از درخت خرمايي در باغی بالا رفت. لباسش کنار رفت و پیدا شد که آن چه مردان دارند، وی ندارد. حضرت علی علیه السلام به سوی حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بازگشتند و آن حضرت را از ماجرا خبر دادند. آن حضرت فرمودند: حمد و ستایش از آن خداوندی است که بدی را از ما دور کرده است. آن گاه این آیه نازل گشت: (إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم... «همانا آنان که به شما بهتان بسته اند، مپندارید که کارشان موجب شرّی برایتان خواهد بود...» - نور: 11. همچنین در تفسیر وی (صفحه 640) از حضرت امام صادق علیه السلام آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از دروغ بودن خبر اطلاع داشتند و اما می خواستند که «جریح» را از کشته شدن نجات داده، باعث پشیمانی آن زن از گناه خود، گردند. «ابن ابی الحدید» در شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 457. می گوید: «عایشه» نسبت به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم جسور بود و از جمله بی ادبی های او درباره «ماریه» بود. او به یکی از زنان پیامبر، پنهانی داستان را گفت و با یکدیگر همدست شدند و به همین دلیل آیه شریفه «افک» در قرآن درباره آن دو نازل شد. این آیه که در محراب ها خوانده می شود، متضمن وعید سختی است که بعد از تصریح به وقوع گناه می باشد. پس هر چند که این مطلب، علّت حقیقی نزول آیه شریفه فوق می باشد، اما کینه ها و دشمنی ها آن را مخفی داشته است. محدثان و مفسران اهل سنت. در ماجرای نزول آیه شریفه «افک» روایاتی که «عائشه» و آن دیگری را تبرئه می کند، آورده اند. از جمله، «بخاری» در صحیح خود، ج 3، ص 33. و «مسلم» در صحیح، ج 2، ص 455. و «خازن» در تفسیر، ج 3، ص 46. و «بغوی» در حاشیه. و «ابن جریر طبری» در تفسیر، ج 3، ص 67. که مستند به «عروة بن زبیر» و «عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود و علقمه بن وقاص» از «عائشه» آن را نقل کردند. مرجع تمام احادیث اهل سنت در این مورد، «عائشه» است و تمام سعی، در جهت پاک نشان دادن وی می باشد؛ همان که جنگ «جمل» را به پا کرد و به «صاحبة الجمل» معروف است. و من نمی دانم مسلمین چگونه از نقل این ماجرا که پیرامون آزرده شدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم توسط این عده می باشد، خودداری ورزیده، آن را مسکوت گذارده اند. زیرا با توجه به مقام سرشار از قداست آن حضرت، داستان ساختگی آنان محال است. سرانجام برای رسوایی شایعه سازان آیه ای نازل گردید و آن چه «عائشه» ساخته است، توسط هیچ يك از مسلمانان، جز پدرش، روایت نشده است و تنها همین پدر و دختر به نقل این داستان پرداخته اند. با آن که مسلمین نسبت به نگاهستن تمامی مطالب - حتی آن ها که فاقد اهمیّت بوده است - علاقه داشته اند، آیا می توان گفت تمام مسلمین تصمیم به مخفی نگاهداشتن این داستان گرفته اند؟ البته، این با توجه به روش معمول مسلمین بعید می نماید. (حاشیه کتاب: نگاهی گذرا بر زندگانی امام جواد علیه السلام، ص 40 و

(41

2- . دلایل الإمامة، ص 201 تا 204؛ نگاهی گذرا بر زندگانی امام جواد علیه السلام، ص 39.

البته در این بین مشهور علماء عامه این آیات را در شأن عایشه می دانند و در این باره نقل کرده اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه تصمیم داشتند به جنگ بروند، در میان همسران خود قرعه می انداختند، و یکی از آن ها را به همراه خود می بردند. از این رو در نبرد بنی مصطلق نیز هنگامی که حضرت قرعه کشی نمودند، قرعه به نام عایشه افتاد، و در آن جنگ او را با خود همراه نمودند.

در مسیر برگشت و در یکی از منزل گاه های نزدیک مدینه، وقتی عایشه بدون اطلاع، برای قضای حاجت از کجاوه خارج می شود، شبانگاه حضرت دستور می دهند که کاروان حرکت کند. اما عایشه که برای قضای حاجت از کجاوه خارج شده بود، هنگام برگشتن از قضای حاجت، متوجه می شود که گردنبدش را گم کرده است. و برای پیدا کردن آن بر می گردد، و در این بین از کاروان جا می ماند، و آن ها حرکت می نمایند.

در همان حال، کاروان به گمان این که عایشه داخل کجاوه می باشد، حرکت می نماید. و عایشه نیز پس از پیدا کردن گردنبد خود، وقتی بر می گردد؛ می بیند اهل کاروان رفته اند. لذا به گمان آن که اهل کاروان برای پیدا کردن او بر می گردند، در همان جا می ماند و بعد از گذشت مدّت زمانی خوابش می برد.

صفوان بن معطل سلمی که از کاروان جدا شده بود، و با تأخیر حرکت می کرده است، به عایشه می رسید، و او را می شناسد. عایشه که هنوز خواب بوده است، با شنیدن صدای استرجاع صفوان از خواب بیدار می شود. و بر شتر او سوار می شد و هر دو در هنگام صبح به کاروان می پیوندند. در این بین عده ای به این خاطر به عایشه تهمت ارتباط نامشروع می زنند، و حتّی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز تحت تأثیر حرف های آن ها به عایشه کم توجهی می فرمایند.

عایشه که از این برخورد پیامبر متعجب بوده، و از علّت آن خبر نداشته، وقتی شبی نزد مادرش می رود تا از او پرستاری کند. در هنگام رفتن برای قضای حاجت می شنود که امّ مسطح فرزندش را نفرین می کند. از این رو عایشه از نفرین های او به فرزندش تعجب می نماید، وقتی ام مسطح دلیل این کار را تهمت فرزندش به عایشه عنوان می کند. عایشه از ناراحتی به شدّت گریه می نماید. سپس مادرش به او دل داری داده و علّت شیوع پیدا کردن این شایعه را، در اثر حسادت همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مردم به او عنوان می کند.

خود عایشه تهمت زندگان را عده ای از مردان قبیله خزرج، به همراه مسطح و حمنه بنت جحش و عبدالله بن ابی بن سلول می داند. وقتی در اثر شیوع این خبر بین مردم مشاجره رخ

می دهد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن ها را آرام می کنند، و بعد با حضرت علیّ علیه السلام و اسامه بن زید در این باره مشورت می نمایند. اسامه عایشه را از این تهمت تبرئه می کند. ولی حضرت علیّ علیه السلام ضمن این که می گویند: زن زیاد است، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می توانند با زن دیگری ازدواج کنند. و بعد پیشنهاد می نمایند دربارهٔ صحّت این خبر، از بریره کنیز عایشه، سؤال کنند. و بعد نیز حضرت علیّ علیه السلام، بریره را مورد ضرب شدید قرار می دهند و او را اذیت می نمایند و از او می خواهند تا راست بگوید. او هم عایشه را از این تهمت تبرئه می نماید.

عایشه به این خاطر نزد پدر و مادرش به شدّت گریه می کند. در این حال، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد آن ها می آیند، و عایشه را از حرف های مردم دربارهٔ او با خبر می نمایند و می فرمایند: اگر پاک باشی، خداوند متعال تو را تبرئه می نماید و اگر گناه کرده ای، توبه کن. عایشه با شنیدن این فرمایش حضرت، دوباره گریه می کند و از پدر و مادرش درخواست می کند تا جواب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بدهند. ولی آن ها این کار را انجام نمی دهند. اما خود عایشه در پاسخ فرمایش پیامبر، عرض می کند: به خدا سوگند، من می دانم که اگر به آن چه مردم به دروغ می گویند اقرار کنم، خداوند می داند که من از این تهمت به دور هستم. و اگر آن چه را که مردم می گویند، انکار کنم، تصدیق نمی نمایند.

عایشه در ادامه می گوید: خود را شایسته این که وحی دربارهٔ من نازل شود، نمی دانستم. ولی امیدوار بودم خدا پاک دامنی مرا در خواب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشان دهد. که در همان مجلس، به ناگاه وحی بر پیامبر نازل می شود و حضرت به عایشه بشارت می دهند که خداوند متعال او را در ضمن آیه ای تبرئه فرموده است. سپس پیامبر نزد مردم می روند و آن آیه ای که نازل شده است را برای مردم تلاوت می کنند و بعد هم امر می فرمایند، مسطح بن اثاثه، حسان بن ثابت و حمنه بنت جحش را حد بزنند. (1)

به هر تقدیر این خلاصه ای از آن چه است که اهل سنت درباره ماجرای افک نقل نموده اند. و ضعف این روایت از خود آن به وضوح دانسته می شود. چرا که معنا ندارد برای آن که برای عایشه فضیلتی را نقل کنند، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را این چنین زود باور معرفی نمایند که حتّی در شأن یک انسان معمولی هم سزاوار نیست، چه رسد به آن وجود نازنین که بدون تحقیق هیچ مطلبی را قبول

ص: 32

نمی فرمودند. آن هم به نحوی که حتی خود عامه نقل کرده اند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یک ماه از عایشه دوری نمودند، چنانچه در کتاب «صحیح بخاری» آمده است:

«قَالَتْ: وَلَمْ يَجْلِسْ عِنْدِي مُنْذُ قِيلَ مَا قِيلَ قَبْلَهَا، وَقَدْ لَبِثَ شَهْرًا، لَا يُوحَى إِلَيْهِ فِي شَأْنِي بَشِيءٌ» (1)

(عایشه می گوید: از وقتی که آن مطالب درباره من گفته شد، پیامبر نزد من نشستند و یک ماه گذشت و آیه ای در شان من بر ایشان نازل نشد.)

و ثانیاً: در این روایت تصریح شده است که حضرت علی علیه السلام نیز برای تحقیق در این باره کنیز عایشه را مورد ضرب و شتم قرار داده اند که این نیز از عجائب می باشد. ورد آن، چنان واضح است که حتی نیاز به استدلال ندارد.

و اینجاست که آدمی حیران می گردد، که چگونه می شود علماء عامه این قضیه را فضیلتی برای عایشه بدانند. عملی که هیچ بانوی پاک دامنی مرتکب آن نمی شود. و چگونه ممکن است، چنین چیزی وجه تمایزی برای همسر پیامبر، نسبت به دیگر بانوان قرار بگیرد. و چگونه امکان دارد چنین مطلبی فضیلت باشد. آیا آلوده نشدن به چنین گناهی، امتیازی برای عایشه ای که همسر پیامبر می باشد، به حساب می آید؟ مگر العیاذ باللّٰه سایر همسران پیامبر یا همسران سایر مسلمین، به این گناه آلوده بوده اند که آلوده نبودن عایشه، برای او امتیازی محسوب شود؟

چگونه ممکن است علماء عامه، با قبول چنین روایاتی اولاً: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را شخصی زود باور تلقی کنند. و ثانیاً: حضرت علی علیه السلام را به شکنجه کردن دیگران متهم نمایند. آن هم بدون هیچ جرم و گناهی، و فقط به جهت کنیز عایشه بودن، و نقل کنند حضرت آن کنیز را آزار داده اند. گذشته از این که خود اهل سنت روایاتی نقل کرده اند که بر خلاف آن چه در بین آن ها مشهور می باشد. نشان دهنده آن است که آن چه شیعیان در این باره نقل کرده اند، مطابق واقع می باشد. چنانچه حاکم نیشابوری یکی از بزرگان عامه نقل کرده است:

«عن عایشة قالت: اهدیت ماریة إلى رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و معها ابن عم لها، قالت: فوقع عليها وقعة، فاستمرت حاملاً، قالت: فعزلها عند ابن عمها، قالت: فقال اهل

ص: 33

الافک و الزور: من حاجته الى الولد ادعى ولد غيره، قالت: و كانت أمه قليلة اللبن، فابتاعت له ضائنة لبون، فكان يغذّي بلبنها، فحسن عليه لحمه، قالت عائشة: فدخل به عليّ النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم ذات يوم، فقال: كيف ترين؟ فقلت: من غدّي بلحم الضأن ليحسن لحمه، قال: و لا الشّبه؟ قالت: فحملني ما يحمل النساء من الغيرة ان قلت: ما ارى شهباً، قالت: و بلغ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما يقول الناس، فقال لعليّ...» (1)

(عائشه می گوید: ماریه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هدیه شد و با او پسر عمویش هم بود. او بعد از آن که به عنوان همسر نزد پیامبر بود، حامله شد. پس حضرت او را نزد پسر عمویش قرار دادند. بعد اهل افک گفتند که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به فرزند احتیاج دارد، فرزند دیگران را به خود نسبت داده است. و از آنجا که مادر ابراهیم کم شیر بود، ابراهیم را با شیر گوسفند تغذیه می نمودند. از این رو او فربه گردید. عائشه می گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابراهیم را نزد من آوردند و فرمودند: او را چگونه می بینی؟ عرض کردم: هر کس از شیر گوسفند تغذیه کند، فربه می شود. حضرت فرمودند: آیا ابراهیم شبیه من نیست؟ عائشه می گوید: غیرت (و حسادت) که زنان دارند مرا بر آن داشت که بگویم: شباهتی نمی بینم. و بعد تهمت های مردم [نسبت به ماریه] به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید، پیامبر نیز علیّ را فرستادند...)

البته حاکم نیشابوری در این روایت نام آن کسانی را که به ماریه قبطیه، مادر ابراهیم فرزند پیامبر تهمت زده اند را نمی آورد. ولی معلوم است که آنان باید کسانی بوده باشند که اهل سنت نسبت به آن ها تعصب دارند، و نمی خواهند با معرفی آن ها خدشه ای به آبروی آن ها وارد کنند.

و همچنین در کتب علماء عامه روایت دیگری وجود که آن چه را اهل سنت در ماجرای افک مشهور می دانند را زیر سؤال می برد، و دیدگاه پیروان مکتب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را در این زمینه تقویت می نماید. چنانچه در کتاب «صحیح مسلم»، که متعلق به یکی از بزرگترین علماء عامه می باشد، نقل شده است:

ص: 34

«عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ رَجُلًا كَانَ يُتَّهَمُ بِأَمِّ وَآدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِعَلِيِّ: اذْهَبْ فَاصْرِبْ عُنُقَهُ، فَأَتَاهُ عَلِيُّ فَإِذَا هُوَ فِي رُكْبَتَيْ يَتَبَرَّدُ فِيهَا. فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ: اخْرُجْ. فَنَاولَهُ يَدَهُ فَأَخْرَجَهُ. فَإِذَا هُوَ مَجْبُوبٌ لَيْسَ لَهُ ذِكْرٌ. فَكَفَّ عَلِيُّ عَنْهُ. ثُمَّ أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّهُ لَمَجْبُوبٌ مَا لَهُ ذِكْرٌ.» (1)

(انس بن مالک می گوید: مردی درباره همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متهم بود [و می گفتند که ابراهیم فرزند پیامبر، از آن مرد است. وقتی حضرت شنیدند] به حضرت علی علیه السلام فرمودند: برو و گردن متهم را بزنی. پس وقتی که حضرت علی علیه السلام نزد او رفتند، او را در گودال آبی در حالی که مشغول خنک کردن خود بود، یافتند. حضرت علی علیه السلام به او فرمودند: خارج شو! و بعد دست او را گرفتند و او را از گودال خارج نمودند که به ناگاه معلوم شد او مقطوع الذکر است، و آلت ندارد. پس حضرت علی علیه السلام او را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آوردند و عرض کردند: یا رسول الله! بدرستی که او مقطوع الذکر است، و آلت ندارد.)

و در روایت دیگری ابن عساکر یکی از علماء عامه روایت کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عمر فرمودند: جبرئیل بر من نازل شد، و به من خبر داد:

«أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ بَرَأَ مَارِيَةَ، وَقَرِيبَهَا مِمَّا وَقَعَ فِي نَفْسِي، وَبَشْرَنِي: أَنَّ فِي بَطْنِهَا مَنِي غَلَامًا، وَأَنَّهُ أَشْبَهَ الْخَلْقَ بِي، وَأَمْرَنِي أَنْ أَسْمِيَهُ إِبرَاهِيمَ...» (2)

(به درستی که خداوند عزّ و جلّ ماریه و خویشاوند او [پسر عموی] را از آن چه بر نفس من واقع شده بود، تیرنه نمود. و به من بشارت داد: از من در شکم او پسری می باشد که شبیه ترین مردم نسبت به من است و به من امر نمود که اسم او را ابراهیم قرار دهم...)

همان گونه که ملاحظه می فرمائید، حتّی در برخی از روایاتی که از اهل سنت نیز به دست ما رسیده، تصریح شده است، که آن کسی که از بین زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مورد افتراء قرار گرفت و به او تهمت زدند، جناب ماریه قبطیه می باشند.

و صد البته آن چه در مآخذ اهل سنت و یا به نقل از آن ها، در کتاب های شیعیان نقل شده است، که برخی از آن روایات از باب اسکات خصم هم در این نوشتار آورده شد، و دلالت می کند

ص: 35

1- . صحیح مسلم، ج 4، ص 2139.

2- . تاریخ مدینه دمشق، ج 3، ص 46.

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به جناب ماریه قبطیه شک کرده بودند. مورد تأیید پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام نمی باشد. چنانچه در همین نوشتار، در ضمن روایتی در پاورقی یکی از صفحات قبل گذشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دروغ بودن آن افتراء، آگاه بودند.

و همچنین همان گونه که در همانجا نیز تصریح شده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به این جهت با شنیدن کلام بد خواهان، به امیرالمؤمنین علیه السلام امر کردند که با شمشیر خود به آنجا بروند، تا جان جریح را حفظ نمایند. از این رو حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم وجود نازنین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان شاهدی بینا و شنوا، و به جهت روشن شدن افکار عمومی، روانه فرمودند و امر بررسی این موضوع را به حضرت واگذار کردند.

به هر تقدیر آن چنان برخی نسبت به حضرت جواد الأئمه علیه السلام در صدد شبهه افکنی بودند که حتی با جو سازی های خود، نزدیکان حضرت رضا علیه السلام را نیز در تنگنا قرار دادند و آن ها را هم مجبور کردند، برای ساکت کردن کینه توزان، حضرت جواد الأئمه علیه السلام را به قیافه شناسان عرضه نمایند. از این رو در روایت دیگری از مرحوم ثقة الإسلام کلینی قدس سره از حضرت علی بن جعفر علیهما السلام نقل شده است:

برادران حضرت امام رضا علیه السلام نزد آن حضرت رفتند و عرض کردند: در میان ما امامی که رنگش گندم گون باشد، وجود نداشته است. حال آن که امام جواد علیه السلام گندم گون هستند. حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند: ایشان پسر من هستند. آن ها عرض کردند: حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قیافه شناسی را معتبر دانسته اند؛ بین ما و شما می بایستی قیافه شناسان قضاوت کنند. حضرت فرمودند: شما در پی آنان بفرستید، اما من این کار را نمی کنم و به آنان نگوید برای چه کاری آن ها را دعوت کرده اید؛ و وقتی قیافه شناسان آمدند، ما را در باغ بنشانید.

از این رو عموها، برادران و خواهران حضرت امام رضا علیه السلام همه در صحنی نشستند. آن حضرت نیز در حالی که جامه ای گشاده و پشمین بر تن و کلاهی بر سر و بیلی بر دوش داشتند، در میان باغ به بیل زدن مشغول شدند، گوئی که باغبان هستند و ارتباطی به حاضران ندارد. آن گاه حضرت ابو جعفر جواد علیه السلام را حاضر نمودند و از قیافه شناسان درخواست یافتن پدرش را نمودند. قیافه شناسان به اتفاق گفتند که پدر این کودک، در این جمع حضور ندارد؛ اما این شخص عموی پدرش و این، عموی خود اوست و این عمه اوست؛ و اگر پدر او نیز در اینجا باشد، باید آن مردی باشد که در داخل باغ، بیل بر دوش گذارده است؛ چرا که ساق پای این دو بر یک گونه است. در

این وقت بود که حضرت امام رضا علیه السلام وارد آن جمع شدند و قیافه شناسان به اتفاق گفتند که ایشان، پدر این کودک هستند. حضرت علی بن جعفر علیهما السلام ادامه می دهند: من از جا برخاستم و آب دهان حضرت امام جواد علیه السلام را مکیدم و عرض کردم: در محضر خداوند متعال شهادت می دهم که شما امام من هستید. حضرت امام رضا علیه السلام، گریستند و فرمودند:

«يَا عَمَّ أَلَمْ تَسْمَعْ أَبِي يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: بِأَبِي ابْنِ خَيْرَةَ الْإِمَاءِ ابْنِ التَّوْبَةِ الطَّيِّبَةِ الْفَمِّ، الْمُتَّجِبَةِ الرَّحِمِ، (1)

يَكُونُ مِنْ وُلْدِهِ الطَّرِيدُ الشَّرِيدُ الْمُؤْتُوْرُ بِأَبِيهِ وَجَدَّهُ صَاحِبُ الْعَيْبَةِ، يُقَالُ مَاتَ أَوْ هَلَكَ فِي أَىِّ وَادٍ سَلَكَ.»

(ای عمو مگر سخن پدرم را نشنیدی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: پدرم به فدای پسر بهترین کنیزان که از خاندان نوییه، پاک دهان و با عفت است. از فرزندانش، آن امام (حضرت مهدی علیه السلام) رانده شده و آواره می باشد که انتقام خون پدر و جدش گرفته نشده و صاحب غیبت است. درباره اش می گویند از دنیا رفته یا در بیابانی هلاک شده است.)

حضرت علی بن جعفر علیهما السلام به حضرت عرض کرد: فدایت شوم، راست گفتم. (2)

از فرمایش حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده اند: بِأَبِي ابْنِ خَيْرَةَ الْإِمَاءِ ابْنِ التَّوْبَةِ الطَّيِّبَةِ الْفَمِّ. می توان استفاده کرد که حضرت، پیش بینی این تهمت ناجوان مردانه به حضرت جواد الأئمه علیه السلام را نموده بودند. خاصه آن که مادر حضرت همان گونه که قبلاً نیز گذشت از خاندان ماریه قبطیه، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشند. از همین رو رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مادر حضرت جواد الأئمه علیه السلام را با صفت «الطیبه» مورد ستایش قرار می دند. و از ایشان با صفاتی محیر العقول تمجید می فرمایند.

ص: 37

1- . نگاهی گذرا بر زندگانی امام جواد علیه السلام ، ص36؛ اصول کافی، ج2، ص86.

2- . نگاهی گذرا بر زندگانی امام جواد علیه السلام ، ص37؛ کشف الغمة، ج3، ص496.



## نام حضرت جواد الأئمه عليه السلام

نام ایشان محمّد می باشد و برای حضرت سه کنیه ذکر کرده اند که معروف ترین آن ها «أبو جعفر» می باشد. چونان کنیه جدّ بزرگوارشان حضرت امام محمّدباقر علیه السلام، (1) از این رو به حضرت جواد الأئمه عليه السلام، أبو جعفر ثانی نیز گفته می شود. (2) و برخی هم گفته اند: کنیه دیگر ایشان به مناسبت فرزند بزرگوار ایشان حضرت امام علیّ بن محمّد علیهما السلام، «أبو علیّ» می باشد. (3) و کنیه دیگر حضرت جواد الأئمه عليه السلام «أبو عبدالله» است. (4)

چرا که در بین عرب موسوم است، حتّی بدون داشتن فرزندی با نام «عبدالله» به شخصی این کنیه را بدهند. همان گونه که برای حضرت، پسرانی با نام های جعفر و عبدالله در منابع دیده نشده است.

## القاب حضرت جواد الأئمه عليه السلام

القاب متعددی برای حضرت ذکر کرده اند ولی پدر بزرگوارشان حضرت امام رضا علیه السلام، ایشان را: صادق؛ راست گو، صابر؛ مقاوم، فاضل؛ صاحب فضیلت، قرة أعین المؤمنین؛ نور چشم مؤمنان و غیظ الملحدین؛ مایه غیظ و خشم ملحدان، لقب داده اند. (5)

و مرحوم ابن شهر آشوب قدس سره القاب دیگری را نیز برای حضرت ذکر کرده است که عبارتند از: مختار؛ برگزیده، مرضی؛ پسندیده خداوند، متوکل؛ واگذار کننده امور به خدا، متقی؛ با تقوا، زکی؛ پاک، تقی؛ پرهیزکار، منتجب؛ گزینش شده از طرف خدا، مرتضی؛ مورد پسند، قانع؛ راضی به رضای خداوند، جواد؛ بخشنده، عالم ربانی؛ دانشمند الهی، ظاهر المعانی؛ فضائل وی آشکار، قلیل التوانی؛ قوی و سترگ و... (6)

ص: 38

---

1- . کشف الغمة، ج3، ص483.

2- . نور الأبصار، ص326.

3- . مناقب ابن شهر آشوب، ج4، ص379.

4- . تذکرة الخواص، ص321.

5- . عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج2، ص614.

6- . مناقب ابن شهر آشوب، ج4، ص379.

## حضرت جواد الأئمة عليه السلام مولودی مبارک

مرحوم قطب الدین راوندی قدس سره از علی بن اسباط و عباد بن اسماعیل نقل کرده است: ما در محضر حضرت رضا علیه السلام در سرزمین منا بودیم که فرزند بزرگوارشان حضرت جواد الأئمة علیه السلام را آوردند، از این رو به حضرت عرض کردیم: ایشان مولود مبارکی هستند. حضرت فرمودند:

«نَعَمْ، هَذَا الْمَوْلُودُ الَّذِي لَمْ يُوَلَدْ فِي الْإِسْلَامِ أَعْظَمُ بَرَكَةً مِنْهُ.» (1)

(بله، ایشان مولودی هستند که در اسلام با برکت تر از این مولود متولد نشده.)

معنای بَرَكَةُ اللَّهِ آن چنان که اهل لغت نگاشته اند یعنی:

«عُلُوهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ.» (2)

(برتری و رفعت بر هر چیزی.)

و از ابن عباس نقل شده است:

«معنى البركة: الكثرة فى كل خير.» (3)

(معنی برکت: زیادی و بسیاری در هر خیری می باشد.)

حال با توجه به گفتار اهل لغت، و آن چه از ابن عباس نقل شده است، تا حدودی می توان پی به معنای برکت در فرمایش حضرت رضا علیه السلام برد. از این رو باید گفت: فرزند بزرگوار حضرت رضا علیه السلام، وجود نازنین حضرت جواد الأئمة علیه السلام از همه جهات بر عالمیان برتر بوده و منشأ خیر و برکات در تمامی امور می باشند. و یکی از آن موارد، در عصر حضرت رضا علیه السلام ظهور پیدا نمود. چرا که مدّت زمانی از عمر شریف و امامت حضرت گذشته بود، و ایشان صاحب فرزندی نشده بودند و جمعی چونان واقفیه در صدد عیب جوئی و زیر سؤال بردن امامت ایشان بودند. و از آن جایی که امام معصوم علیه السلام باید عاری از هرگونه عیب و نقصی باشد، و سرآمد همه علوم و فضائل اخلاقی باشد. این امر موجب شبه افکنی جمعی شده بود، و در امامت حضرت رضا علیه السلام تشکیک می کردند. و با ولادت حضرت جواد الأئمة علیه السلام تبلیغات و شبهه هائی که در این زمینه به وجود آورده بودند، برطرف گردید.

ص: 39

1- [1] الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 386.

2- تاج العروس من جواهر القاموس، ج 13، ص 515؛ لسان العرب، ج 10، ص 396.

3- لسان العرب، ج 10، ص 396.

## نقش نگین حضرت جواد الأئمه عليه السلام

مرحوم طبرسی قدس سره نگاشته است: نقش نگین حضرت «حسبی الله حافظی» بوده است. (1)

ولی برخی نقش نگین حضرت امام جواد علیه السلام را «نعم القادر، الله» دانسته اند. (2) و مرحوم محمد بن جریر طبری امامی قدس سره نقش نگین حضرت را، چونان پدر بزرگوارشان حضرت رضا علیه السلام «العزة لله»، دانسته است. (3)

و استبعادی ندارد که حضرت چند انگشتر بر دست کرده باشند. و مرحوم سید بن طاووس قدس سره از حسین بن موسی بن جعفر نقل کرده است:

«رَأَيْتُ فِي يَدِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيِّ الرِّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ خَاتَمَ فَضَّةٍ نَاحِلٍ، فَقُلْتُ: مِثْلَكَ يَلْبَسُ مِثْلَ هَذَا؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَذَا خَاتَمُ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.» (4)

(در دست ابو جعفر، حضرت جواد الأئمه عليه السلام، انگشتری از نقره دیدم که خیلی نازک شده بود. عرض کردم: مثل شما چنین انگشتری به دست می کند؟ فرمودند: این انگشتر سلیمان بن داوود علیهما السلام است.)

پر واضح است که این انگشتر از جمله آثار انبیاء عظام علیهم السلام می باشد. که از حضرت سلیمان علیه السلام، از پیامبری به پیامبر دیگر و از امامی به امام بعدی، به ارث رسیده است. و روزی در دست حضرت جواد الأئمه علیه السلام بوده و هم اکنون در دست حضرت ولی عصر علیه السلام می باشد. و مرحوم علامه مجلسی قدس سره در کتاب «بحار الانوار» در ضمن روایتی طولانی درباره این انگشتری نقل کرده است: امام حسن مجتبی علیه السلام به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردند:

یا امیرالمؤمنین! سلیمان بن داوود از خدا سلطنتی را خواست که شایسته احدی بعد از او نباشد، و خداوند به او عطا کرد. آیا شما از قدرت سلیمان چیزی دارید؟ حضرت فرمودند: قسم به آن کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، سلیمان بن داوود از خداوند متعال درخواست سلطنت کرد و به او عنایت نمود، ولی پدرت قدرتی دارد که احدی پس از جدت پیامب صلی الله علیه و آله و سلم نه از پیشینیان و نه آن هایی که خواهند آمد، دارای چنین قدرتی نبوده و نخواهند بود.

ص: 40

1- . نفیس مکارم الأخلاق، ج 1، ص 275.

2- . تذکرة الخواص، ص 321.

3- . دلائل الإمامة، ص 209.

4- . سعد السعود، ص 236.

سپس بعد از گفتگوهائی، دو مرتبه حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام [برای آگاهی اصحاب] به پدر بزرگوار خود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردند: «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنَّ سَلِيمَانَ بْنَ دَاوُدَ كَانَ مُطَاعًا بِخَاتَمِهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بِمَاذَا يُطَاعُ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَذَا عَيْنُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، أَذَا لِسَانُ اللَّهِ النَّاطِقُ فِي خَلْقِهِ، أَنَا نُورُ اللَّهِ الَّذِي لَا يُطْفَأُ، أَنَا بَابُ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ وَ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ، ثُمَّ قَالَ: أَتُحِبُّونَ أَنْ أُرِيَكُمْ خَاتَمَ سَلِيمَانَ بْنِ دَاوُدَ، قُلْنَا: نَعَمْ، فَأَدْخَلَ يَدَهُ إِلَى جَيْبِهِ فَأَخْرَجَ خَاتَمًا مِنْ ذَهَبٍ فَصَبَّهُ مِنْ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ عَلَيْهِ مَكْتُوبٌ: مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ.» (1)

(یا امیرالمؤمنین! سلیمان بن داوود به وسیله انگشتر خود اطاعت می شد، امیرالمؤمنین با چه وسیله ای اطاعت می شوند؟ پس حضرت فرمودند: من چشم خداوند در زمین و زبان گویای خداوند در میان مردم هستم، من نور خاموش نشدنی خداوند می باشم، و من درب به سوی خداوند متعال و حجّت او بر مردم هستم. سپس حضرت فرمودند: مایل هستید انگشتر سلیمان را به شما نشان دهم؟ گفتیم: آری. پس حضرت دست خود را در گریبان بردند و انگشتر زیبای چشم نوازی از یاقوت قرمز بیرون آوردند که بر آن نوشته شده بود: محمد و علی.)

از این که در پاسخ امام مجتبی علیه السلام وقتی سؤال می کنند: «إِنَّ سَلِيمَانَ بْنَ دَاوُدَ كَانَ مُطَاعًا بِخَاتَمِهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بِمَاذَا يُطَاعُ؟؛ سلیمان بن داوود به وسیله انگشتر خود اطاعت می شد، امیرالمؤمنین با چه وسیله ای اطاعت می شوند؟»، حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «أَنَا عَيْنُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، أَنَا لِسَانُ اللَّهِ النَّاطِقُ فِي خَلْقِهِ، أَنَا نُورُ اللَّهِ الَّذِي لَا يُطْفَأُ، أَنَا بَابُ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ وَ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ؛ من چشم خداوند در زمین و زبان گویای خداوند در میان مردم هستم، من نور خاموش نشدنی خداوند می باشم، و من درب به سوی خداوند متعال و حجّت او بر مردم هستم»، به خوبی دانسته می شود که تمامی معجزات و فضائل حضرت، فقط به برکت ذات مقدس ربوبی جلّ جلاله می باشد و حضرت برای دستیابی به این معجزات محتاج به هیچ شخص و هیچ چیز دیگری نیستند. به خلاف حضرات انبیاء عظام علیهما السلام که برای انجام هر معجزه ای، خداوند متعال را به حضرات معصومین علیهما السلام قسم می داده اند و از برکات اهل بیت علیهما السلام و یا نام آن بزرگواران و یا

ص: 41

هر آن چه متعلق به حضرات معصومین علیهما السلام بوده است، برای رسیدن به حاجات خود یا انجام معجزات بهره می برده اند. به هر جهت این روایت شریف نشان دهنده آن است که قدرت حضرت سلیمان علیه السلام به برکت انگشتی بوده است که نام مبارک و مقدس حضرات «محمد و علی» بر روی آن نوشته شده بوده است.

آری خداوند متعال، عالمی را فقط به برکت نام مقدس حضرت محمد مصطفی و حضرت علی مرتضی علیهما السلام، مطیع حضرت سلیمان علیه السلام نموده است. نه این که کسی گمان کند به برکت خود این بزرگواران عالم مطیع حضرت سلیمان علیه السلام شده بود. بلکه به برکت نام مقدس آن ها، حضرت سلیمان علیه السلام چنین مقامی پیدا کرده است. چرا که خود این بزرگواران مقامی بس والا و بالاتر از این داشته و دارند.

### فرزندان حضرت امام رضا علیه السلام

درباره این که حضرت امام رضا علیه السلام چند فرزند داشته اند، و حضرت جواد الأئمه علیه السلام دارای چند برادر و خواهر بوده اند: شش قول وجود دارد:

قول اول: حضرت فقط یک پسر دارند و آن هم حضرت جواد الأئمه علیه السلام می باشند. چنانچه صاحب کتاب «عمدة الطالب» درباره تعداد فرزندان حضرت رضا علیه السلام می نویسد:

«و العقب من علیّ الرضا بن موسی الكاظم علیهما السلام ... إبنه أبی جعفر محمد الجواد علیه السلام.» (1)

(تنها فرزند علیّ الرضا بن موسی الكاظم علیهما السلام ... فرزندشان أبی جعفر محمد الجواد علیه السلام می باشد.)

و مرحوم شیخ مفید قدس سره در «ارشاد» می فرماید:

ص: 42

«و مضى الرضا عليّ بن موسى عليهما السلام و لم يترك ولداً نعلمه إلا إبنه الإمام بعده أبا جعفر محمّد بن عليّ عليهما السلام.» (1)

(حضرت رضا عليه السلام از دنیا رفتند و سراغ ندارم که فرزندی از ایشان به جای مانده باشد، جز پسرشان ابا جعفر محمّد بن عليّ علیهما السلام که امام بعد از ایشان بودند.) مسعودی نیز در «اثبات الوصية» نقل کرده است: وجود نازنین امام رضا عليه السلام فرمودند:

«إنما أرزق ولداً و هو يرثني.» (2)

(همانا یک فرزند ارزانی من می شود و هموارث من است.)

مرحوم محمّد بن جریر طبری آملی قدس سره نیز در کتاب «دلایل الامامة» در ذیل نام اولاد حضرت رضا عليه السلام، فقط به نام حضرت ابو جعفر محمّد بن عليّ علیهما السلام تصریح می کند. (3)

و مرحوم ابن شهر آشوب قدس سره نیز می نویسد:

«ولده محمّد الأمام فقط.»

(حضرت رضا عليه السلام تنها فرزندشان امام محمّد [تقی عليه السلام] بود.) (4)

قول دوم: یک پسر که همان امام محمّد تقی عليه السلام است و یک دختر به نام فاطمه؛ که این مختار مرحوم شیخ محمّد تقی شوشتری قدس سره در کتاب «رسالة فی تواریخ النبی و الآل علیهم السلام» است. (5)

قول سوم: دو پسر به نام محمّد (حضرت جواد الأئمة عليه السلام) و موسی؛ چنانچه صاحب کتاب «العدد القویة» نگاشته است. (6)

ص: 43

---

1- . إرشاد، ج 2، ص 271.

2- . اثبات الوصية، ص 217.

3- . دلایل الامامة، ص 184

4- . مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 367.

5- . رسالة فی تواریخ النبی و الآل علیهم السلام، ص 86.

6- . العدد القویة، ص 294.

قول چهارم: دو پسر به نام محمد (حضرت جواد الائمه علیه السلام) و موسی و یک دختر به نام فاطمه؛ چنانچه مختار صاحب مجدی است. (1)

و گویا مرحوم شیخ عباس قمی قدس سره نیز به آن مایل می باشد. (2)

قول پنجم: پنج فرزند: به نام های محمد الامام أبو جعفر الثانی (حضرت جواد الائمه علیه السلام) و جعفر و أبو محمد الحسن و ابراهیم و یک دختر. و این مختار ابن جوزی از علماء اهل سنت می باشد. (3) قول ششم: پنج پسر و یک دختر؛ چنانچه عده ای از متأخرین امامیه نیز این قول را پذیرفته اند و در کتاب «کشف الغمة» نگاشته است:

«أَمَّا أَوْلَادُهُ: فَكَانُوا سِتَّةً، حَمْسَةٌ ذُكُورٌ وَ بِنْتُ وَاحِدَةٌ، وَ أَسْمَاءُ أَوْلَادِهِ: مُحَمَّدٌ الْقَانِعُ [حضرت جواد الائمه علیه السلام]، الْحَسَنُ، جَعْفَرٌ، إِبْرَاهِيمُ، الْحُسَيْنُ وَ عَائِشَةُ.» (4)

البته صاحب کتاب «کشف الغمة» اگر چه در این کتاب نقل نموده که حضرت رضا علیه السلام چند فرزند داشته اند. ولی مع الوصف در جای دیگری از همین کتاب در ضمن روایتی از حنان بن سدیر نقل کرده است:

«قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيْ يَكُونُ إِمَامٌ لَيْسَ لَهُ عَقِبٌ؟ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ: أَمَّا إِنَّهُ لَا يُؤَلِّدُ لِي إِلَّا وَاحِدًا...» (5)

(به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: ممکن است امام فرزند نداشته باشد؟ حضرت فرمودند: برای من جز یک فرزند متولد نخواهد شد...)

و مرحوم مقدس اردبیلی قدس سره در «حديقة الشيعة» می نویسد، اولاد امام رضا علیه السلام عبارتند از:

ص: 44

1- . المجدی فی انساب الطالبین، ص 323.

2- . منتهی الآمال، ج 2، ص 548 و 549.

3- . تذكرة الخواص، ص 321.

4- . كشف الغمة، ج 3، ص 345.

5- . كشف الغمة، ج 3، ص 409.

«حضرت أبو جعفر محمد بن علیّ علیهما السلام، حسن، حسین، جعفر و ابراهیم و یک دختر و به قول شیخ مفید رحمه الله به غیر از حضرت امام محمد تقی علیه السلام فرزندی نداشت.»<sup>(1)</sup>

و صاحب کتاب «جنات الخلود» و «تحفة العالم» و همچنین جمعی از علماء عامه مثل ابن جنابذی و ابن طلحه شافعی و ابن خشاب نیز این قول را اختیار کرده اند.<sup>(2)</sup> صدیق مکرم آیت الله شیخ عبدالرسول پیمانی زید عزه نیز در کتاب «بحوث متفرقة هامة» بعد از ذکر مدارک هر یک از اقوال نگاشته است:

«اما قول پنجم و ششم هیچ شاهی از روایات معتبره یا غیر معتبره ندارد، بنابراین ظاهر می شود ضعف قول صاحب «جنات الخلود» و «تحفة العالم» که قول ششم را اصح دانسته اند، در صورتی که خلاف صحیحه صریحه محمد بن عیسی است [که این صحیحه دلالت می کند حضرت رضا علیه السلام غیر از حضرت جواد الأئمه علیه السلام فرزندی نداشتند]. و همین طور ثابت می شود ضعف قول صاحب «کشف الغمة» و «حديقة الشیعة» که قول ششم را اختیار کرده اند. و معلوم شد که اصح اقوال، قول دوم است به دلیل روایاتی که بیان گذشت، و بر فرضی که هیچ کدام از شش روایت از نظر سند معتبر نباشد، و لیکن قطعاً به اندازه قولی که از مورّخین نقل می شود، اعتبار خواهد داشت. پس مانیم و دو قول: یکی قول قدمای امامیه، مثل مفید و طبرسی و ابن شهر آشوب که مؤید است به روایاتی که در کتابی مثل «کافی» نقل شده؛ و یکی قول عده ای از علمای غیر معروف اهل سنت و عده ای از متأخرین شیعه؛ و بر همگان معلوم است که قول قدما، مقدم بر متأخرین، و قول شیعه مقدم بر قول سنتی است؛ مخصوصاً که قول

ص: 45

---

1- . حدیقة الشیعة، ج 2، ص 841.

2- . بحوث متفرقة هامة، ص 8.



## فرزندان منسوب به حضرت رضا علیه السلام

صاحب کتاب «امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام منادی توحید و امامت»، بعد از رد نظریه تعدد اولاد ذکور حضرت رضا علیه السلام می نویسد: «البته جای این پرسش خواهد بود که آرامگاه های موجود و منسوب به فرزندان حضرت رضا علیه السلام در برخی از نقاط چیست؟ و از چه اعتباری برخوردار هستند؟ [از این رو باید گفت آن چه مسلم است همه آن بزرگواران قطعاً امامزاده می باشند و ممکن است با واسطه به حضرت رضا علیه السلام و یا به امامان دیگر علیهم السلام با واسطه یا بدون واسطه نسب برسانند. ولی در هیچ مأخذی تأیید نشده است که فلان امامزاده که در فلان نقطه از جهان است فرزند بلا فصل امام رضا علیه السلام می باشد.]، تنها مورد قابل تأمل، آرامگاه امامزاده حسین قزوین می باشد، که قدیمی ترین مأخذی که از این بقعه یاد کرده است، کتاب «تاریخ قزوین و فضائل آن» تألیف حافظ ابو یعلی خلیل بن عبدالله بن احمد قزوینی می باشد که در سال 446 هجری قمری در گذشته است. و این کتاب اکنون در دسترس نیست، ولی از آن نقل شده است.

ورافعی در شرح آرامگاه های قزوین، مزاری را منسوب به حسین بن علی الرضا علیهما السلام، آورده است. ولی احمد بن محمد بن عبدالرحمان گیلانی، در کتاب «سراج الأنساب» درباره صاحب این آرامگاه نوشته است:

«حسین الثائر بن علی بن داود بن عبدالله بن محمد بن ابو یونس بن علی بن عبدالله بن جعفر الطیار.»(2)

و در بعضی منابع این آرامگاه را به حسین بن موسی علیهما السلام برادر حضرت رضا علیه السلام منسوب کرده اند. و حمدالله مستوفی، ضمن شرح آثار قزوین و مقابر آن و نیز در فصل زندگانی حضرت

ص: 46

1- . بحوث متفرقة هامة، ص 19.

2- . سراج الأنساب، ص 179.

رضا علیه السلام از آرامگاه، امامزاده حسین، یاد می کند. و شیخ عبدالجلیل رازی شیعی، ضمن شمارش اماکن زیارتی، می نویسد:

«اهل قزوین، باید به زیارت ابو عبدالله حسین الرضا علیه السلام بروند؛ چه شیعیان و چه عامه.»

پس تردیدی در اصل آرامگاه و قدمت آن نمی باشد، هر چند معلوم نیست چه شخصی در آن، مدفون است؟ بعضی ایشان را فرزند امام هشتم علیه السلام دانسته اند، برخی ایشان را فرزند امام هفتم علیه السلام معرفی کرده اند و سرانجام اشخاصی نیز وی را از فرزندان و نوادگان جعفر طیار علیه السلام دانسته اند.»<sup>(1)</sup>

به هر صورت برای این که بتوان امامزاده ای را به حضرت رضا علیه السلام نسبت داد، اولاً: باید ثابت شود که از اولاد حضرت می باشند، که چنین چیزی ثابت نیست. و ثانیاً: بر فرض که ثابت شود، حضرت رضا علیه السلام، فرزندی با این نام داشته اند، باید در منابع و مآخذ تصریح شود، که فلان امامزاده که در فلان مکان دفن شده اند، همان کسی می باشند که در کتب تاریخ و انساب نسبشان به حضرت امام رضا علیه السلام می رسد. و یا آن که لا اقل در بین مردمان آن شهر و دیار از قدیم الایام مشهور باشد که فلان امامزاده از فرزندان حضرت رضا علیه السلام می باشند.

### همسر حضرت جواد الأئمه علیه السلام

هنگامی که مأمون عباسی، حضرت رضا علیه السلام را به اجبار به مرو طلبید. برای آن که عوام فریبی کند و مردم را فریب دهد سه کار انجام داد. یکی این که حضرت رضا علیه السلام را ولیعهد خود نمود. و دیگر آن که یکی از دختران خود، به نام أم حبیبه را به اجبار به عقد حضرت رضا علیه السلام درآورد. که آن چه مسلم می باشد این است که أم حبیبه هیچ گاه به خانه حضرت امام رضا علیه السلام وارد نشد. و همان گونه که مرحوم سپهر نیز در کتاب «ناسخ التواریخ» نقل کرده است، أم حبیبه همچنان

ص: 47

---

1- . امام علی بن موسی الرضا علیه السلام منادی توحید و امامت، ص 21.

دوشیزه باقی ماند. (1) و در نهایت دختر دیگرش اُمّ الفضل را با اصرار فراوان برای حضرت جواد الأئمه علیه السلام نامزد نمود. (2)

و صد البتّه مأمون عباسی با این سه کار، هم شیعیان را به همراهی با خود راغب می کرد. و هم می توانست به درون خانه این دو امام بزرگوار نفوذ کرده و آگاهی بیشتری از زندگانی این دو بزرگوار پیدا نماید. و هم می توانست وانمود کند که العیاذ باللّٰه اهل بیت علیهم السلام طالب دنیا می باشند، و فقط موقعیت مناسبی به دست نیاورده اند. هر چند در اهداف خود ناکام ماند و نتیجه ای نگرفت تا جایی که مجبور شد حضرت رضا علیه السلام را به شهادت برساند. برخی گمان کرده اند که مأمون در مرو اُمّ الفضل را به عقد حضرت جواد الأئمه علیه السلام درآورد. (3) و حال آن که این گمان باطل است. چون اولاً: حضرت جواد الأئمه علیه السلام در آن زمان در مرو نبودند و حضرت رضا علیه السلام به تنهایی به مرو برده شده بودند. و ثانیاً: از گفتار برخی از علماء به خوبی می توان پی برد که لا اقل ازدواج حضرت جواد الأئمه علیه السلام با اُمّ الفضل یک سال بعد از شهادت حضرت رضا علیه السلام و بازگشت مأمون به بغداد واقع شده است. (4)

به هر تقدیر وقتی مأمون تصمیم گرفت دخترش اُمّ الفضل را به ازدواج حضرت جواد الأئمه علیه السلام در آورد، عده ای را به مدینه روانه کرد تا حضرت را به این منظور به مدینه بیاورند. (5) و در این که در آن هنگام حضرت چند ساله بوده اند، اختلاف است. برخی سن حضرت را یازده سال دانسته اند. (6) و مرحوم طبری امامی قدس سره سن حضرت را شانزده سال ذکر کرده است. (7) ولی مرحوم ابن شهر آشوب قدس سره سن حضرت را نه سال و چند ماه دانسته است. (8)

به هر صورت بعد از شهادت حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام مردم زبان به شماتت مأمون گشودند و او را ملامت نمودند، و مورد طعن و هجمه قرار دادند. از این رو مأمون در صدد بود که خود را از آن جرم و خطای بزرگ تبرئه نماید. به همین دلیل وقتی از خراسان به بغداد آمد، و

ص: 48

- 1- . ناسخ التواریخ، ج 14، ص 380 به نقل از جنات الجلود.
- 2- . مرآة الجنان، ج 2، ص 60؛ مروج الذهب، ج 3، ص 441.
- 3- . مروج الذهب، ج 3، ص 441.
- 4- . كشف الغمة، ج 3، ص 484.
- 5- . نگاهی گذرا بر زندگانی امام جواد علیه السلام، ص 91 به نقل از مرآة العقول.
- 6- . كشف الغمة، ج 3، ص 484.
- 7- . دلائل الامامة، ص 260.
- 8- . مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 382.

پایتخت خود را عوض نمود. با عزمی بیش از پیش قصد نمود آن چه در مرو به اجبار در مورد ازدواج حضرت جواد الأئمه علیه السلام با أم الفضل، به حضرت رضا علیه السلام تحمیل نموده بود را عملی نماید. لذا نامه ای خدمت حضرت امام محمد تقی علیه السلام نوشت، و با عزت و اکرام، آن حضرت را به بغداد طلبید.

وقتی حضرت به بغداد تشریف بردند، پیش از آن که با آن ملعون ملاقات کنند، روزی آن ملعون به قصد شکار از قصرش خارج شد. ولی در بین راه به جمعی کودک رسید که در میان راه ایستاده بودند و حضرت امام محمد تقی علیه السلام نیز در میان ایشان ایستاده بودند، چون کودکان شوکت و کویه مأمون را مشاهده کردند، همگی پراکنده شدند، اما حضرت جواد الأئمه علیه السلام از جای خود حرکت نفرمودند، و با نهایت آرامش و وقار در مکان خود ایستادند. تا آن که مأمون به نزدیک آن حضرت رسید، و از مشاهده انوار امامت و جلالت و ملاحظه آثار متانت و اُبّهت آن حضرت تعجب کرد. و عنان اسب خود را کشید، و پرسید: ای کودک! چرا مانند کودکان دیگر از سر راه دور نشدی، و از جای خود حرکت نمودی؟ حضرت فرمودند: ای خلیفه! راه تنگ نبود که برای تو راه را باز نمایم، و جرم و خطائی نیز مرتکب نشده ام که به سبب آن از تو بگریزم، و گمان نمی کنم که تویی جرم کسی را در معرض عقوبت قرار دهی.

مأمون از شنیدن سخنان حضرت تعجب نمود، و از مشاهده حسن و جمال حضرت، متحیر گردید و پرسید: ای کودک! نام شما چیست؟ حضرت فرمودند: محمد نام دارم، گفت: پسر چه کسی هستید؟ حضرت فرمودند: پسر علی بن موسی الرضا هستم. وقتی مأمون نسب شریف حضرت را شنید تعجبش برطرف شد، و از شنیدن نام آن امام مظلوم که خود شهید کرده بود، منفعل گردید، و صلوات و رحمت بر حضرت رضا علیه السلام فرستاد و به راه خود ادامه داد.

وقتی مأمون به صحرا رسید، نگاهش به دزاجی افتاد، و بازی را برای شکار اوها کرد، و باز مدتی دیده نشد، ولی وقتی باز از هوا برگشت، ماهی کوچکی در منقار داشت که هنوز نیمه جانی در آن بود. مأمون از مشاهده این اتفاق تعجب کرد، و آن ماهی را در کف دست خود گرفت و به شهر بازگشت. ولی هنگامی که به همان مکان که در هنگام رفتن به صحرا حضرت را ملاقات کرده بود، رسید. دوباره دید که کودکان همگی پراکنده شدند، و حضرت از جای خود حرکت نفرمودند. پس عرض کرد: ای محمد! این چیست که در دست دارم؟

حضرت با الهام ذات مقدس ربوبی جلّ جلاله فرمودند: حقّ تعالی دریاها را خلق کرده است که ابر از آن دریاها بلند می شود، و ماهیان ریزه با ابر بالا می روند، و بازهای پادشاهان آن ها را

شکار می کنند، و پادشاهان آن ها را در کف دست می گیرند و برگزیدگان سلالهٔ نبوت را با آن ها امتحان می کنند. مأمون از شنیدن فرمایش حضرت تعجبش بیشتر شد و عرض کرد: حقا که شما فرزند حضرت امام رضا علیه السلام هستید، و از فرزند آن امام بزرگوار این عجایب و اسرار بعید نیست. پس آن حضرت را با عزت و احترام نزد خود طلبید، و تصمیم گرفت که امّ الفضل، دختر خود را به آن حضرت تزویج نماید. (1)

صاحب کتاب «الاحتجاج» در این باره از ریان بن شیبب نقل کرده است: وقتی مأمون خواست دخترش امّ الفضل را به عقد ازدواج حضرت جواد علیه السلام درآورد جماعت عبّاسیون با خبرشده و بر آنان بسیار گران آمد و از این تصمیم سخت ناراحت شده و ترسیدند کار آن حضرت به همان جا کشده شود که کار پدر بزرگوارشان امام رضا علیه السلام به آنجا رسید، و منصب ولایتعهدی مأمون به حضرت جواد علیه السلام و بنی هاشم انتقال یابد.

از این روگرویی از آن ها دور هم جمع شدند و درباره این مسئله به بحث و گفتگو پرداختند و بعد برخی از نزدیکان مأمون نزدش آمدند و گفتند: ای امیرالمؤمنین! شما را به خدا سوگند می دهیم، از این تصمیمی که دربارهٔ ازدواج ابن الرضا گرفته اید صرف نظر کنید، زیرا ما در هراسیم نکند منصبی که خدا به ما داده از دستمان خارج شود، و شما با این کار لباس عزّتی که خدا به ما پوشانده را از دستمان درآورد.

زیرا شما به خوبی از کینه دیرینه و تازه ما با بنی هاشم آگاه هستید، و از شیوهٔ خلفای پیشین با آن ها مطلع هستید که آنان را تبعید کرده و تحقیر می نمودند، و ما در آن رفتاری که شما نسبت به پدرش رضا انجام دادی در هول و هراس بودیم، تا این که خود خداوند تشویش ما را از ناحیه او برطرف فرمود. شما را به خدا قسم مبادا دوباره ما را به اندوهی که به تازگی از سینه های ما رخت بسته، بازگردانی. و نظر خود را در مورد ازدواج امّ الفضل با فرزند علی بن موسی، به سوی فرد دیگری از خانواده و دودمان بنی عبّاس که در خور آن هستند بازگردان؟

مأمون به آنان گفت: اما هر آن چه میان شما و اولاد ابی طالب است؛ سبب آن تنها خود شما هستید و اگر خودتان انصاف دهید هر آینه آنان (به خلافت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) شایسته تر هستند، و اما رفتار خلفای گذشته نسبت به آنان که گفتید همانا آنان با این عمل خود قطع رحم و خویشاوندی نمودند و از این که من نیز مانند ایشان مرتکب آن شوم به خدا پناه می برم! و قسم

ص: 50

به خدا من از آن چه نسبت به ولایتعهدی علی بن موسی الرضا علیهما السلام انجام دادم هیچ گونه پشیمان نیستم، و بی تردید من خود از او درخواست نمودم که کار خلافت را به دست گرفته و من خود آن مقام را از خود دور ساختم، ولی ایشان از پذیرش آن خودداری کردند و مقدرات الهی چنان پیش آمد که دیدید.

و اما این که من محمد بن علی (حضرت جواد علیه السلام) را برای دامادی خود انتخاب نمودم تنها بواسطه برتری او با خردسالی اش در دانش و علم بر تمام علمای زمان می باشد. و براستی که دانش او شگفت انگیز است، و من امید آن دارم، آن چه من از او خبر دارم، او خود برای تمام مردم آشکار و هویدا سازد تا همه دریابند که نظر و رأی صواب همان است که من در باره ایشان انجام داده ام. عباسیون در پاسخ مأمون گفتند: گر چه رفتار و کردار این جوان خردسال تو را به شگفتی واداشته و شیفته خود ساخته، ولی در هر حال او کودکی است که میزان معرفت و فهم او اندک می باشد، پس او را مهلت داده و صبر کن تا عالم شده و در دانش دین، فقیه گشته و دانش بجوید، بعداً هر چه خواهی درباره او انجام بده.

مأمون گفت: وای بر شما! من از شما به حال این جوان آشناتر هستم، ایشان از خاندانی است که علمشان از جانب خدا و بسته به دانش عمیق بی انتها و الهامات پروردگار است. پدران ایشان پیوسته در علم دین و ادب از همگان بی نیاز بوده و دست همگان از رسیدن به حد کمال آنان کوتاه و نیازمند به درگاه ایشان بوده است. اگر می خواهید ایشان را آزمایش کنید تا دریابید که من سخن به راستی گفتم و صدق کلام من بر شما هویدا گردد؟

گفتند: ما از آزمایش ایشان خشنودیم، پس اجازه بفرمایید ما کسی را در حضور شما بیاوریم تا از ایشان مسائل فقهی و احکام دین را پرسش کند، اگر جواب درست دادند ما دیگر اعتراضی نداشته و بر شما خرده نخواهیم گرفت، و استواری و محکمی اندیشه امیرالمؤمنین نزد آشنا و غریب و دور و نزدیک آشکار می گردد، و اگر از دادن پاسخ در مانده و عاجز شدند، در این صورت صدق سخن ما روشن می شود که تنها از سر مصلحت بوده است.

مأمون گفت: هر زمانی که خواستید این مطلب را در حضور من عملی سازید. آنان از نزد مأمون خارج شده و رأی همه بر این شد که از یحیی بن اکثم که قاضی بزرگ آن زمان بود را بخواهند تا او سؤالی از امام جواد علیه السلام نماید که ایشان قادر به پاسخ آن نباشند، و برای این مهم وعده اموالی نفیس و وعده های فراوانی به او دادند.

آن گاه نزد مأمون آمده از او خواستند زمانی را برای این مطلب تعیین کند که همه در آن روز در حضور مأمون جمع شوند. مأمون نیز روزی را برای این مجلس تعیین نمود و در آن روز همه آمدند و یحیی بن اکثم نیز حاضر شد، و مأمون دستور داد برای امام جواد علیه السلام تشکی پهن کنند و دو بالش روی آن قرار دهند. حضرت جواد الأئمه علیه السلام که در آن زمان نه سال و چند ماه داشتند به مجلس آمده و میان آن دو بالش جلوس فرمودند، و یحیی بن اکثم نیز مقابل آن حضرت نشسته و اهل مجلس هر کدام در جای خود قرار گرفتند، و مأمون نیز بر روی تشکی چسبیده به تشک آن حضرت نشسته بود.

یحیی بن اکثم رو به مأمون نموده و گفت: ای امیرالمؤمنین! اذن می فرمایی از ابو جعفر پرسش کنم؟ مأمون گفت: از خود ایشان اجازه بگیر! پس یحیی بن اکثم رو به آن حضرت کرد و گفت: فدای شما شوم اجازه می فرمائید پرسم؟ حضرت فرمودند: بپرس. یحیی بن اکثم گفت: فدای شما شوم نظر شما درباره فردی که در حال احرام شکاری را بکشد چیست؟

حضرت جواد علیه السلام فرمودند: آیا در خارج از حرم کشته است یا در داخل حرم؟ دانا به مسأله و حکم بوده یا جاهل؟ عمداً کشته یا به خطا؟ آن فرد آزاد بوده یا برده؟ اولین بار بوده که چنین کاری کرده یا پیش از آن نیز انجام داده؟ شکار از پرندگان بوده یا غیر آن؟ شکار کوچک بوده یا بزرگ؟ اصرار بر چنین کاری دارد یا نادم و پشیمان است؟ شکار در شب اتفاق افتاده یا در روز؟ در احرام عمره بوده یا احرام حج؟! حَجَّ؟!

یحیی بن اکثم از فرمایشات امام علیه السلام مات و مبهوت شد و آثار عجز و ناتوانی در سیمایش هویدا گردید و زبانش به لکنت افتاد، به نوعی که اهل مجلس آن را فهمیدند. مأمون گفت: الحمدلله مطلب همان شد که من پیشی بینی کرده بودم، سپس به فامیل و خاندان خود نظری انداخته و گفت: حال آن چه را قبول نمی کردید دریافتید؟ سپس رو به حضرت جواد علیه السلام کرد و عرض نمود: خواستگاری کنید و خطبه را برای خودتان بخوانید فدای شما شوم، زیرا من شما را به دامادی خود پسندیده ام و دخترم امّ الفضل را به همسری شما درآوردم هر چند گروهی از این کار ناراضی هستند.

پس آن حضرت [بالا جبار] خطبه عقد را به این عبارت جاری ساختند: حمد و ثنای خداوند اقرار و اعترافی بر نعمات او است، و کلمه «لا إله إلا الله» اخلاص در وحدانیت او، و درود خدا بر محمد آقای مردمان، و برگزیده عترتش باد، اما بعد: از جمله فضل خداوند بر خلائق این است که با حلال؛ ایشان را از ارتکاب حرام بی نیاز ساخته، و فرموده است:

(وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ ۚ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (1))

«و مجردهایتان را و شایستگان از بندگان و کنیزان خود را به زناشویی دهید، که اگر تنگ دست باشند خداوند آنان را از بخشش خویش بی نیاز می گرداند؛ و خداوند فراخی بخش و دانا است.»

آن گاه حضرت چنین فرمودند: همانا محمد بن علی بن موسی؛ امّ الفضل دختر عبد الله مأمون را خواستگاری می کند، و صداق و مهریه اش را مهریه جدّه اش فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرار می دهد که پانصد درهم خالص تمام عیار باشد، پس ای امیر المؤمنین! آیا با این مهریه، او را به همسری من، در خواهی آورد؟

مأمون عرض کرد: آری ای ابو جعفر! دخترم امّ الفضل را با این مهریه که فرمودید به همسری شما در آوردم، آیا شما نیز این ازدواج را پذیرفتید ای ابو جعفر؟

امام فرمودند: آری پذیرفتم و بدان خشنود گشتم. پس مأمون فرمان داد هر یک از مردمان از نزدیک و غیر آنان، بنا بر رتبه و مقامشان در جای خود بنشینند.

ریان راوی خبر می گوید: زمانی نگذشت که آوازهایی مانند آوازه های کشتیبان ها شنیدم که با هم سخن می گفتند، سپس خادمی را دیدیم که با نقره، کشتی ساخته و آن را با ریسمان های ابریشمی روی چهار چرخ از چوب بسته و آوردند و آن کشتی پر از عطر بود، مأمون فرمان داد در ابتدا آن گروه حاضر در آنجا را معطر نمایند، و بعد آن کشتی مصنوعی را به خانه های اطراف بکشند، و همه را با آن عطر خوش بو کنند.

سپس ظروف خوراکی آوردند و همگان خوردند، و در نهایت جایزه ها را آوردند و به هر شخصی در حدّ قدر و مرتبه اش جایزه دادند. وقتی مجلس به پایان رسید و همه مردم جز نزدیکان پراکنده شدند، مأمون رو به آن حضرت کرده و عرض نمود: فدای شما شوم اگر صلاح دانستید احکام هر کدام از آن چه درباره کشتن شکار در حال احرام فرمودید را برای ما بیان فرمایید تا ما نیز بدانیم و بهره ببریم.

امام جواد علیه السلام فرمودند: آری؛ فرد محرم چون در خارج حرم شکاری را بکشد و آن شکار پرنده و بزرگ باشد کفاره آن یک گوسفند است، و اگر در داخل حرم بکشد کفاره اش دو برابر می شود، و اگر جوجه پرنده را در خارج حرم بکشد کفاره او بره ای است که تازه از شیر گرفته شده

ص: 53



باشد، و اگر آن را در داخل حرم بکشد باید هم آن را بدهد و هم بهای آن جوجه ای را که کشته است، و اگر شکار از حیوانات وحشی بود، مثلاً اگر الاغ وحشی بود کفّاره اش یک گاو است. و شکار شتر مرغ کفّاره اش یک شتر است، و شکار آهو کفّاره اش یک گوسفند است، و اگر هر کدام از این حیوانات وحشی را در داخل حرم کشت کفّاره اش دو برابر می شود، و این را بدان اگر قربانی به کعبه رسد و فرد محرم کاری کند که قربانی بر او واجب شود و احرامش احرام حجّ باشد آن قربانی را در منی باید بکشد، و اگر احرام عمره باشد در مکه قربانی کند، و کفّاره صید در مورد عالم به مسأله و نادان یکسان است. و اما در شکار عمد گناه نیز کرده و در خطاء از او برداشته شده، و اگر فرد کشنده آزاد باشد کفّاره بر عهده خود او می باشد، و اگر بنده باشد کفّاره بر عهده آقای او است، و بر فرد صغیر کفّاره واجب نیست ولی بر کبیر واجب است، و شخصی که از کرده خود نادم و پشیمان است به همان جهت عقوبت اخروی از او برداشته می شود، ولی آن که پشیمان نیست به طور حتم در آخرت عقاب خواهد شد.

مأمون گفت: آفرین ای ابو جعفر! خدا به شما خیر عطا فرماید! حال خوب است شما نیز از یحیی بن اکثم سؤالی کنید همان طور که او از شما پرسید؟ حضرت به یحیی بن اکثم فرمودند: پرسش کنم؟ گفت: هر طور که می خواهید فدای شما شوم، اگر قادر بودم پاسخ شما را خواهم گفت و گر نه از شما بهره خواهم برد.

حضرت فرمودند: مرا آگاه کن از مردی که در بامداد به زنی نگاه می کند و آن بر او حرام است، و چون روز بالا می آید بر او حلال می گردد، و هنگام ظهر دوباره حرام می شود، و هنگام عصر بر او حلال می شود، و غروب بر او حرام می شود، و عشاء بر او حلال می شود، و نیمه شب بر او حرام می شود، و هنگام سپیده دم بر او حلال می گردد، این چگونه زنی است؟ و برای چه حلال و از چه جهت حرام می شود؟

یحیی بن اکثم عرض کرد: قسم به خدا که من به جواب آن رهنمون نمی شوم، و وجه حرمت حلال بودن آن را نمی دانم، اگر صلاح می دانید بفرمایید تا بهره مند شویم؟

امام علیه السلام فرمودند: این زن کنیز مردی است که بیگانه ای بر او نظر انداخته و آن نگاه حرام بوده، ولی وقتی روز می شود، وی را از صاحبش خریداری می کند، پس بر او حلال می گردد، و بعد ظهر آزادش می کند، پس بر او حرام می شود، عصر با او ازدواج که کرد، باز بر او حلال می شود، و غروب ظهارش می نماید، لذا بر او حرام می گردد، هنگام عشاء کفّاره ظهار را پرداخت

می کند، حلال می شود، نیمه شب او را یک طلاق می دهد، حرام می گردد، سپیده دم که رجوع کرد، بر او حلال می شود.

مأمون رو به حضار مجلس که از خاندان خود او بودند کرد و گفت: آیا در بین شما کسی هست که از این پرسش چنین پاسخی بگوید، یا پرسش قبل را بدان تفصیل که شنیدید بدانند؟ گفتند: نه به خدا قسم، همانا امیرالمؤمنین داناتر به چیزی است که می اندیشد. مأمون گفت: «وَيَحْكُمُ إِنَّ أَهْلَ هَذَا الْبَيْتِ خُصُّوا مِنَ الْخَلْقِ بِمَا تَرَوْنَ مِنَ الْفَضْلِ وَإِنَّ صِغَرَ السِّنِّ فِيهِمْ لَا يَمْنَعُهُمْ مِنَ الْكَمَالِ. أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ افْتَتَحَ دَعْوَتَهُ بِدُعَاءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ ابْنُ عَشْرِ سِنِينَ وَقَبْلَ مِنْهُ الْإِسْلَامَ وَحَكَمَ لَهُ بِهِ وَلَمْ يَدْعُ أَحَدًا فِي سِدِّهِ غَيْرَهُ وَبَايَعَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ وَهُمَا ابْنَا دُونِ السِّتِّ سِنِينَ وَلَمْ يُبَايِعْ صَبِيًّا غَيْرَهُمَا أَوْ لَا تَعْلَمُونَ مَا اخْتَصَّ اللَّهُ بِهِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ وَأَنََّّهُمْ ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ يَجْرِي لِآخِرِهِمْ مَا يَجْرِي لِأَوَّلِهِمْ.»

(وای بر شما! این خاندان در بین تمام مردم مخصوص به فضیلت و برتری گشته اند و خردسالی مانع ایشان از کمال نیست! مگر نمی دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که می خواستند مردم را به اسلام دعوت نمایند، دعوت خود را با امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام آغاز نمودند و حال آن که علی علیه السلام در آن وقت ده ساله بودند و پیامب صلی الله علیه و آله و سلم اسلام ایشان را پذیرفتند و به آن حکم فرمودند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جز علی علیه السلام کس دیگری را در آن سنّ به اسلام دعوت نفرمودند، و حسن و حسین علیهما السلام نیز با ایشان بیعت کردند در حالی که کمتر از شش سال داشتند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با کسی جز آن دو در آن سنّ بیعت نفرمودند؟! مگر اکنون به فضیلت و برتری که از طرف خداوند به اینان داده شده پی نبردید، و نمی دانید اینان نژادی هستند که بعضی از آن ها از بعضی دیگر هستند، آن چه درباره آخرین ایشان ثابت و جاری است، درباره نخستین ایشان نیز جاری می باشد.)

گفتند: راست گفتی ای امیرالمؤمنین! سپس آن قوم برخاسته و رفتند، و فردای آن روز همه به اتفاق حضرت جواد علیه السلام در آن مجلس حاضر شدند، و افسران و سرلشکران و پرده داران و نزدیکان خلیفه و دیگران جهت تبریک به مأمون و حضرت جواد علیه السلام حضور یافتند. سپس در آنجا سه طبق نقره آورده شد که پر از گلوله هایی بود که از مشک و زعفران ساخته بودند، و در بین

آن گلوله ها برگه های کوچکی لوله شده بود که در آن ها حواله اموال نفیس و بسیار و عطایای سلطنتی و آب و ملک نوشته بودند.

پس مأمون فرمان داد تا آن گلوله ها را بر سر نزدیکان خود بریزند، و هر که گلوله ای در دستش قرار می گرفت آن را باز می کرد و آن حواله را بیرون می کشید و برای اخذ آن به خزانه دار مأمون مراجعه می نمود و دریافت می کرد، و از سوی دیگر کیسه های طلا آورده، در میان مجلس گذاشتند، و مأمون همه را در بین افسران و سرلشکرها و باقی مردم پخش کرد، و عاقبت همه حضار از آن مجلس دارا و ثروتمند خارج شدند، و همچنین مأمون صدقاتی به فقرا و مسکینان داد، و از آن روز به بعد مأمون پیوسته حضرت جواد علیه السلام را گرمی می داشت، و قدر و مرتبه آن حضرت را بزرگ داشته و او را بر همه اولاد و خاندان خود مقدم می داشت. (1)

و صد البته حضرت جواد الأئمه علیه السلام به این ازدواج رغبتی نداشتند و با اصرار مأمون مجبور به این وصلت شدند. که این مطلب را می توان از شکوه های گاه و بی گاه اُمّ الفضل به پدرش به خوبی فهمید. (2) ولی مأمون با این کار بیشتر می توانست بیش از پیش بر رفت و آمدها و ملاقات های شیعیان با حضرت، تسلط داشته باشد و حضرت را به طور کامل و دائم زیر نظر بگیرد. و از طرف دیگر توانائی پیدا می کرد تا بر علیه حضرت جواد الأئمه علیه السلام تبلیغ کرده و در بین همگان، حضرت را طالب دنیا معرفی نماید، به نحوی که حتی حاضر شده اند با چونان مأمونی وصلت نمایند. و همچنین در بین عامه مردم، که بسیاری از آن ها بی خبر از اتفاقات و اختلافات بین امام و مأمون بودند، حضرت را برای کسب محبوبیت، به عنوان داماد خود، معرفی می نمود. لذا با اجبار، دختر خود اُمّ الفضل را به ازدواج حضرت جواد الأئمه علیه السلام در آورد. و این زن از جواد الأئمه علیه السلام دارای فرزندی نشد، (3) که این نیز خود مؤیدی است بر آن که اگر چه عقدی بین حضرت با اُمّ الفضل واقع شده، ولی ممکن است نکاح و واقعه ای صورت نگرفته باشد.

از این رو مرحوم حافظ رجب برسی قدس سره روایتی را نقل کرده که شاید بتوان از آن استفاده کرد که اگر چه عقدی بین حضرت جواد الأئمه علیه السلام و اُمّ الفضل واقع شده است، ولی ممکن است مناحکه و واقعه ای واقع نشده باشد. گر چه در صورتی که واقعه ای هم واقع شده باشد چیزی از خباثت های اُمّ الفضل کم نمی شود. چنانچه همسران حضرت نوح و حضرت هود علیهما السلام نیز از

ص: 56

1- . الاحتجاج، ج 2، ص 508 تا 519؛ بحار الانوار، ج 50، ص 74 تا 79.

2- . بحار الانوار، ج 50، ص 79.

3- . تحفة الأزهار و زلال الأنهار، ج 2، قسمت 2، ص 429.

همین قبیل بودند. با این فرق که آن‌ها با تمام خبائشان نقشه قتل پیامبران الهی را پی ریزی نکردند. ولی امّ الفضل حتی حضرت جواد الأئمه علیه السلام را نیز به شهادت رساند. به هر تقدیر مرحوم حافظ رجب برسی قدس سره از ابو هاشم جعفری نقل کرده است:

«كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ بِبَغْدَادَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ يَأْتِيهِ الرَّحَادِمُ يَوْمًا وَقَالَ: يَا سَيِّدَنَا! إِنَّ سَيِّدَتَنَا أُمَّ جَعْفَرٍ تَسْتَأْذِنُكَ أَنْ تَصِيرَ إِلَيْهَا. فَقَالَ لِلرَّحَادِمِ: ازْجِعْ فَإِنِّي فِي الْأَثْرِ، ثُمَّ قَامَ وَرَكِبَ الْبُعْلَةَ وَأَقْبَلَ حَتَّى قَدِمَ الْبَابَ، فَخَرَجَتْ أُمُّ جَعْفَرٍ أُخْتُ الْمَأْمُونِ فَسَأَلَتْهُ الدُّخُولَ عَلَى أُمِّ الْفَضْلِ بِنْتِ الْمَأْمُونِ، وَقَالَتْ: يَا سَيِّدِي! أَحَبُّ أَنْ أَرَاكَ مَعَ ابْنَتِي فِي مَوْضِعٍ وَاحِدٍ فَتَقَرَّ عَيْنِي، قَالَ: فَدَخَلَ وَالسُّتُورُ تُشَالُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَمَا لَبِثَ أَنْ خَرَجَ رَاجِعًا وَهُوَ يَقُولُ: (فَلَمَّا رَأَيْتُهُ أَكْبَرْتُهُ (1)) قَالَ: ثُمَّ جَلَسَ فَخَرَجَتْ أُمُّ جَعْفَرٍ تَعْتُرُ ذُبُولَهَا، فَقَالَتْ: يَا سَيِّدِي! أَنْعَمْتَ عَلَيَّ بِنِعْمَةٍ فَلَمْ تُبَيِّنْهَا، فَقَالَ لَهَا: (أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ (2)) إِنَّهُ قَدْ حَدَثَ مَا لَمْ يَحْسُنْ إِعَادَتُهُ فَارْجِعِي إِلَى أُمِّ الْفَضْلِ فَاسْتَخْبِرِيهَا عَنْهُ، فَرَجَعَتْ أُمُّ جَعْفَرٍ فَأَعَادَتْ عَلَيْهَا مَا قَالَ، فَقَالَتْ: يَا عَمَّةُ! وَمَا أَعْلَمُهُ بِذَلِكَ عَنِّي، ثُمَّ قَالَتْ: كَيْفَ لَا أَدْعُو عَلَى أَبِي وَقَدْ زَوَّجَنِي سَاحِرًا، ثُمَّ قَالَتْ: وَاللَّهِ يَا عَمَّةُ! إِنَّهُ لَمَّا طَلَعَ عَلَيَّ جَمَالُهُ حَدَثَ لِي مَا يَحْدُثُ لِلنِّسَاءِ فَصَدَّ رُبْتُ يَدِي إِلَى أَنْوَابِي فَصَدَّ مَمْتَهَا، فَبَهْتَتْ أُمُّ جَعْفَرٍ مِنْ قَوْلِهَا ثُمَّ خَرَجَتْ مَذْعُورَةً، وَقَالَتْ: يَا سَيِّدِي! وَمَا حَدَّثْتَ لَهَا؟ قَالَ: هُوَ مِنْ أَسْرَارِ النَّسَاءِ. فَقَالَتْ: يَا سَيِّدِي! أَتَعْلَمُ الْغَيْبَ؟ قَالَ: لَا. قَالَتْ: فَزَلَّ إِلَيْكَ الْوَحْيُ؟ قَالَ: لَا. قَالَتْ: فَمِنْ أَيْنَ لَكَ عِلْمٌ مَا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ وَهِيَ؟ فَقَالَ: وَأَنَا أَيْضًا أَعْلَمُهُ مِنْ

ص: 57

1- يوسف: آیه 31.

2- النحل: آیه 1.

عَلِمَ اللَّهُ. قَالَ: فَلَمَّا رَجَعَتْ أُمُّ جَعْفَرٍ قُلْتُ يَا سَيِّدِي! وَمَا كَانَ إِكْبَارُ النَّسْوَةِ؟ قَالَ: هُوَ مَا حَصَلَ لِأُمِّ الْفَضْلِ، فَعَلِمْتُ أَنَّهُ الْحَيْضُ. (1) (من در محضر حضرت جواد الأئمه عليه السلام در بغداد بودم. که یاسر خادم آمد و عرض کرد: ای مولای ما! امّ جعفر از شما درخواست کرده که نزدش برآید. حضرت به یاسر خادم فرمودند: برو من هم پشت سر تو می آیم. سپس برخواستند و سوار قاطر شده به درب خانه او رفتند. پس امّ جعفر خواهر مأمون بیرون آمد و بر حضرت سلام نمود و خواهش کرد که حضرت نزد ام الفضل دختر مأمون بروند، و گفت: ای مولای من! دوست دارم شما را با دخترم در یک مکان بینم تا چشمم روشن گردد. گفت: حضرت جواد الأئمه عليه السلام وارد [خانه] شدند در حالی که پرده ها [با]

ص: 58

1- . مشارق انوار الیقین، ص 152؛ بحار الانوار، ج 50، ص 83؛ مدینه معجز، ج 7، ص 401؛ ریاض الأبرار، ج 2، ص 452؛ و خصیصی در کتاب «الهدایة الكبرى» این روایت را این چنین نقل کرده است: وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبَانَ عَنْ خَالِدِ الْعَطَّارِ الْكُوفِيِّ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كُنْتُ فِي دَارِهِ بِبَغْدَادَ وَأَنَا جَالِسٌ بَيْنَ يَدَيْهِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ يَاسِرُ الْخَادِمِ فَرَحَّبَ بِهِ وَقَرَّبَهُ ثُمَّ قَالَ: يَا سَيِّدِي سَتَنَا [سَيِّدُنَا] أُمُّ جَعْفَرٍ تَسْتَأْذِنُكَ بِالْمَسِيرِ إِلَى أُمِّ الْفَضْلِ لِسَلَامٍ عَلَيْكَ وَعَلَيْهَا وَقَدْ اسْتَأْذَنْتَ فَقَالَ لَهُ: قُلْ لَهَا أَقْبِلِي إِلَيْهِ بِالرُّحْبِ وَالسَّعَةِ فَمَضَى الْخَادِمُ وَقُمْتُ وَأَنَا أَقُولُ فِي نَفْسِي إِنَّهُ لَيْسَ هَذَا وَقْتُ جُلُوسِ أُمِّ جَعْفَرٍ تَصِيرُ إِلَيْهِ [إِلَى] أُمِّ الْفَضْلِ فَقَالَ لِي: اجْلِسْ يَا أَبَا هَاشِمٍ فَإِنَّ أُمَّ جَعْفَرٍ تَحْضُرُ وَتَرَى مَا يَجِبُ فَجَلَسْتُ وَانْصَرَفَتْ أُمُّ جَعْفَرٍ فَأَذْنَتْ عَلَيْهِ قَبْلَ أَذَانِهَا عَلَى أُمِّ الْفَضْلِ فَقَالَ لِلْخَادِمِ قُلْ لَهَا يَحْضُرُ رَبِّي إِلَّا مَنْ يَحْتَسِبُ بِنَا وَهُوَ أَبُو هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيُّ ابْنُ عَمِّكَ فَاسْتَحْيَتْ وَاعْتَزَلَتْ بِجَانِبٍ حَيْثُ لَا أَرَاهُمْ وَأَسَمِعُ كَلَامَهُمْ فَدَخَلْتُ وَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَاسْتَأْذَنْتُهُ بِالْدُخُولِ عَلَى أُمِّ الْفَضْلِ بِنْتُ الْمَأْمُونِ زَوْجَتِهِ فَأَذِنَ لَهَا فَمَا لَبِثَ أَنْ عَادَتْ إِلَيْهِ فَقَالَتْ لَهُ يَا سَيِّدِي إِنِّي لِأَجِبُ أَنْ أَرَكَ وَأَمُّ الْخَيْرِ بِمَوْضِعٍ وَاحِدٍ لَتَقَرَّ عَيْنِي وَأَفْرَحَ وَأَعْرِفَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اجْتِمَاعَكُمْ مَا يَفْرَحُ فَقَالَ ادْخُلِي إِلَيْهَا فَإِنِّي تَابِعُكَ فِي الْأَثَرِ فَدَخَلْتُ أَمُّ الْخَيْرِ فَقَدَّمَتْ نَعْلَيْهِ وَدَخَلَ وَالسُّتُورُ تَشْتَتَالُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَمَا لَبِثَ أَنْ أَسْرَعَ رَاجِعاً وَهُوَ يَقُولُ «فَلَمَّا رَأَيْتُهُ أَكْبَرْتُهُ» وَجَلَسَ وَخَرَجَتْ أُمُّ جَعْفَرٍ فَقَالَتْ يَا سَيِّدِي مَا حَدَّثَ إِلَّا خَيْراً مَا رَأَيْتَ وَمَا حَضَرَتْ إِلَّا خَيْراً وَلِمَ لَا تَجْلِسُ فَمَا الَّذِي حَدَّثَ فَقَالَ يَا أُمَّ جَعْفَرٍ حَدَّثَ مَا لَا يَصِحُّ أَنْ أُعِيدَهُ عَلَيْكَ فَارْجِعِي إِلَى أُمِّ الْفَضْلِ فَاسْأَلِيهَا بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا فَإِنَّهَا تُخْبِرُكَ مَا حَدَّثَ مِنْهَا سَاعَةَ دُخُولِي إِلَيْهَا فَإِنَّهُ مِنْ سِرِّ النِّسَاءِ فَأَعَادَتْ أُمَّ جَعْفَرٍ عَلَى أُمِّ الْخَيْرِ مَا قَالَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَتْ: لَهَا يَا عَمَّةُ مَا الَّذِي حَدَّثَ مِنِّي قُلْتُ: يَا بِنْتَهُ مَا أَعْلَمُ مَا هُوَ فَحَلَفْتُ أَنِّي مَا أَحْضَرْتُ إِلَّا خَيْراً، وَظَنَنْتُ أَنَّهُ رَأَى فِي وَجْهِكَ كُرْهًا، فَقَالَتْ: لَا وَاللَّهِ يَا عَمَّةُ مَا تَبَيَّنَ بَوَاجِهُي كُرْهًا وَلَا عَلِمْتُ مَا حَدَّثَ فَارْجِعِي إِلَيْهِ اسْأَلِيهِ أَنْ يُخْبِرَكَ فَقُلْتُ: يَا ابْنَتَهُ إِنَّهُ قَالَ: إِنَّهُ مِنْ سِرِّ النِّسَاءِ فَقَالَتْ أُمَّ الْخَيْرِ: كَيْفَ لَا أَدْعُو عَلَى أَبِي وَقَدْ زَوَّجَنِي سَاحِرًا فَقَالَتْ لَهَا: يَا بِنْتَهُ لَا تَقُولِي هَذَا فَلَنْ [فَلَا] فِي أَبِيكَ وَلَا فِيهِ أَرِيئِي فَمَا الَّذِي حَدَّثَ قَالَتْ: يَا عَمَّةُ وَاللَّهِ مَا هُوَ طَلَعَ حَقًّا إِلَّا أَنْعَزَلْتُ إِلَى الصَّلَاةِ وَحَدَّثَ مِنِّي مَا يَحْدُثُ مِنَ النِّسَاءِ فَصَرَبْتُ يَدِي إِلَى أَثْوَابِي وَضَمَمْتُهَا فَخَرَجَتْ أُمَّ جَعْفَرٍ إِلَيْهِ، وَقَالَتْ: يَا سَيِّدِي أَنْتَ تَعْلَمُ الْغَيْبَ قَالَ: لَا قَالَتْ مَنْ لَكَ بِأَنْ تَعْلَمَ مَا حَدَّثَ مِنْ أُمِّ الْخَيْرِ مِمَّا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ وَهِيَ فِي الْوَقْتِ فَقَالَ لَهَا: نَحْنُ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلِمْنَا وَعَنِ اللَّهِ نُخْبِرُ، قَالَتْ لَهُ: يَنْزِلُ عَلَيْكَ الْوَحْيُ قَالَ لَا قَالَتْ: مَنْ أَيْنَ لَكَ عِلْمُ ذَلِكَ، قَالَ: مِنْ حَيْثُ لَا تَعْلَمِينَ وَسَتَرَجِعِينَ إِلَى مَنْ تُخْبِرُنَّهُ بِمَا كَانَ فَيَقُولُ لَكَ: لَا تَعْجَبِي فَإِنَّ فَضْلَهُ وَعِلْمَهُ فَوْقَ مَا تَظُنِّينَ فَخَرَجَتْ أُمَّ جَعْفَرٍ وَدَنُوتُ مِنْهُ وَقُلْتُ لَهُ: قَدْ سَمِعْتُكَ وَأَنْتَ تَقُولُ «فَلَمَّا رَأَيْتُهُ أَكْبَرْتُهُ» فَهَذَا خَبَرُ النَّسْوَةِ الَّذِي خَرَجَ عَلَيْهِنَّ يُوسُفُ لَمَّا رَأَيْتُهُ وَالْإِكْبَارُ مِمَّا حَدَّثَ مِنْ أُمَّ الْفَضْلِ فَعَلِمْتُ أَنَّهُ الْحَيْضُ. (الهداية الكبرى، ص 304)

اعجاز] از مقابل آن حضرت کنار می رفت، اما طولی نکشید که حضرت برگشتند. در حالی که این آیه را می خواندند: (پس هنگامی که [زنان] او را دیدند، وی را بسیار بزرگ یافتند.) سپس حضرت جواد الأئمه علیه السلام نشستند. که ناگاه اُمّ جعفر با ناراحتی آمد و عرض کرد: ای مولای من! بر من نعمتی دادید ولی آن را تمام نکردید! حضرت به او فرمودند: (فرمان خدا به زودی فرا می رسد پس (ای کافران، شما به تمسخر و هزل) تقاضای تعجیل آن مکنید.) به درستی که اتفاقی رخ داد که باز گویی آن نیکو نیست، برو نزد اُمّ الفضل و از خود او سؤال نما. اُمّ جعفر نزد اُمّ الفضل برگشت و سخن امام جواد الأئمه علیه السلام را به او گفت. ام فضل گفت: ای عمه! او از کجا متوجه حال من گردید؟ سپس گفت: چگونه من پدرم را نفرین نکنم، در حالی که مرا به ساحری تزویج نموده؟ و بعد گفت: به خدا ای عمه! همین که جمال او بر من ظاهر گشت، عادت ماهانه ای که برای زنان رخ می دهد، در من پیدا شد! از این رو با دست لباس های خود را گرفتم و آن ها را به خود فشردم. ام جعفر از شنیدن سخنان اُمّ الفضل مبهوت شد و بعد از آن با ترس از نزد اُمّ الفضل خارج گردیده، و محضر حضرت جواد الأئمه علیه السلام آمد. و عرض کرد: ای مولای من! چه اتفاقی برای اُمّ الفضل رخ داده است؟ حضرت فرمودند: این از اسرار زنان است. اُمّ جعفر عرض کرد: آیا شما از غیب آگاهی دارید؟ فرمودند: نه! عرض کرد: به شما وحی نازل می شود؟ فرمودند: نه! عرض کرد: پس شما از کجا مطلبی را متوجه شدید که جز خداوند و اُمّ الفضل کس دیگری از آن خبر ندارد؟ فرمودند: من نیز به سبب علم خدا از آن آگاه شدم. راوی گفت: هنگامی که اُمّ جعفر رفت، به حضرت عرض کردم: در آن آیه ای که درباره یوسف فرمودید، منظور از اکبار زنان چیست [که تا یوسف را مشاهده کردند آن حالت برایشان رخ داد]؟ فرمودند: همان حالتی است که برای اُمّ الفضل به وجود آمد از این رو دانستم که او [نیز چونان آن ها فی المجلس] عادت ماهانه و حیض شده است.

به هر تقدیر همان گونه که از ظاهر این روایت شریف استفاده می شود، وقتی اُمّ الفضل برای اولین مرتبه حضرت جواد الأئمه علیه السلام را ملاقات نمود، به دلیل «خبثت و عدم لیاقتی» که داشت، حائض گشت و مباشرتی حاصل نشد. و اگر ما این علت را بپذیریم و بگوئیم به دلیل خبثاتی که داشته است، در اولین ملاقاتی که با حضرت داشت، مباشرتی واقع نشده است. از آن جایی که هیچ گاه اُمّ الفضل از اعمالش توبه نکرد، بلکه دهان به اهانت امام علیه السلام گشود، و حتی حضرت را متهم به ساحر بودن کرد، و این رویه را تا پایان عمر ادامه داد، و دائم از حضرت بدگویی و سعایت می کرد، تا جایی که در نهایت آن چنان هر روز بر بغض او افزوده می شد، که حضرت را مسموم و به شهادت رساند، نباید تا پایان عمر شریف حضرت، مباشرتی رخ داده باشد. چرا که

آن علت، که خبائث اُم الفضل باشد، تا پایان عمر حضرت ادامه داشته است، بلکه خبائث او دائماً روز افزون می شده است.

به هر صورت اگر ما بپذیریم که علت حائض شدن او در اولین ملاقاتش با حضرت، عدم لیاقت و خبائث اُم الفضل بوده است. چنانچه از ظاهر این روایت شریف به خوبی دانسته می شود، و با توجه به این که این خبائثش تا پایان عمر روز افزون می شده، باید قبول کنیم که هیچ گاه مباشرتی و مناکحه ای بین او و حضرت جواد الأئمه علیه السلام نبوده است. گرچه اگر مباشرتی هم بوده باشد او چونان همسران حضرت نوح و حضرت هود علیهما السلام، خواهد بود. که مورد عذاب خداوند واقع شدند و فضیلتی برایش نخواهد بود. ثانیاً: در این روایت تشبیهی در نهایت لطافت واقع گردیده شده است، و کنار رفتن پرده ها برای حضرت جواد الأئمه علیه السلام به اعجاز الهی، چونان باز شدن درب ها برای حضرت یوسف علیه السلام می باشد، که خود نشان از در تنگنا بودن حضرت جواد الأئمه علیه السلام دارد. و به خوبی از این تشبیه می توان استفاده کرد، که همان گونه که زلیخا موفق نشد با حضرت یوسف علیه السلام مباشرتی داشته باشد، بین حضرت جواد الأئمه علیه السلام با اُم الفضل نیز مباشرتی واقع نشده است.

ثالثاً: از متن روایت شریف به نظر می رسد که آن چنان حضرت جواد الأئمه علیه السلام به این ازدواج بی میل بوده اند، بلکه نفرت داشته اند که زفاف را به تأخیر انداخته بوده اند. به نحوی که خانواده مأمون، بر خلاف رسوم مرسومه که عروس به خانه داماد می رفته، نه داماد به خانه عروس، مجبور می گردند، رأساً برای این ملاقات اقدام کنند. همان گونه که جناب یوسف علیه السلام نیز از ملاقات زنان مصری بی زار بود. چنانچه خداوند در قرآن از زبان جناب یوسف علیه السلام می فرماید:

﴿قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ (1)﴾

«یوسف گفت: خداوندا، مرا رنج زندان خوش تر از این کار زشتی است که اینان از من تقاضا دارند.»

وقرائت آیاتی که مربوط به حضرت یوسف علیه السلام است، به وسیله حضرت جواد الأئمه علیه السلام خود گواهی خدشه ناپذیر بر این مطلب می باشد. از این رو شاید بتوان از آن استفاد نمود که همان گونه که حضرت یوسف علیه السلام به هیچ عنوان راضی به مباشرت با زلیخا نشد، و لو به قیمت آن که سال ها

ص: 60

در گوشه زندان بماند، حضرت جواد الأئمه علیه السلام نیز راضی به مباشرت با أم الفضل نشدند. و لو به قیمت آزارهایی که جناب یوسف علیه السلام مثلش را ندید.

رابعاً: اگر زنان مصری، بعد از دیدن حضرت یوسف علیه السلام در مقام تجلیل از مقام حضرتش برآمدند و گفتند:

(مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ (1))

«این جوان نه آدمی بلکه فرشته بزرگ حسن و زیبایی است.» ولی أم الفضل در توجیه خیانت و عدم توفیق خود به حضرت جواد الأئمه علیه السلام جسارت نمود و حضرت را به سحر نمودن متهم کرد و تهمت ساحر بودن به حضرت زد و گفت:

«كَيْفَ لَا أَدْعُو عَلَى أَبِي وَقَدْ زَوَّجَنِي سَاحِرًا.»

که این مطلب نشان از آن دارد که أم الفضل به مراتب بدتر از زنان مصری بوده است. و زنان مصری بر او شرف داشته اند.

خامساً: این که حضرت جواد الأئمه علیه السلام اظهار می کنند از غیب خبر ندارند. به این معنا است که جنابشان بدون اجازه خداوند و بالاستقلال از غیب بی خبر می باشند. مگر این که بگوئیم منظور أم جعفر خواهر مأمون از این که گفت: خبر دادن شما از حال أم فضل به وسیله علم غیب بوده است؟ این بوده باشد که آیا شما این خبر را از لوح محفوظ داده اید؟ که در این صورت پاسخ حضرت که می فرمایند: از طرف خداوند این خبر را می دهم، بس فضیلتی بزرگ است و نشان دهنده ارتباط مستقیم حضرت، با ذات مقدس ربوبی جلّ جلاله می باشد. بدون نیاز به لوحی از الواح مقدسه یا ملکی از ملائکه مقرب خداوند متعال، و شاید به همین خاطر باشد که حضرت جواد الأئمه علیه السلام وحی بودن آن را نیز انگار می کنند.

چرا که اگر ملکی از جانب خداوند پیامی را بیاورد به آن وحی گفته می شود. که به تصریح روایات وحی بعد از رسول خدا علیه السلام قطع شده است. و در جای خود اعظام علماء مذهب حقه امامیه بحث کرده اند که وجود نازنین حضرات معصومین علیهم السلام مظاهر صفات ذات مقدس ربوبی جلّ جلاله هستند و یکی از آن صفات علم می باشد. لذا به خوبی می توان از فرمایش حضرت

ص: 61



استفاده نمود که علم ایشان از خداوند متعال سرچشمه می گیرد. و مظهر در هر آئی از آنات، از خداوند خود کسب فیض می کند.

و اطالۀ کلام در این مقام نه در گنجایش این مختصر و نه در حدّ بضاعت بسیار اندک نگارنده می باشد. و این مطالب نشان از مظلومیت و غربت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام دارد. که جناب اسداللّهی و امام الموحّدین علیّ بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

«الدهر انزلی ثم انزلی ثم انزلی حتی قیل معاویة و علی؟!» (1) (روزگار مرا تنزل داد، سپس تنزل داد، سپس تنزل داد تا این که گفته شد معاویة و علی [و برای حضرت فرقی قائل نشدند])

و ابن ابی الحدید معتزلی از زبان حضرت نگاشته:

«لم یرض الدهر لی بذلک حتی أردلنی فجعلنی نظیراً لابن هند و ابن النابغة.» (2)

(روزگار به این خاطر از من راضی نشد تا جائی که مرا نظیری برای فرزند هند و فرزند نابغه قرار داد.)

و نگارنده را از این مظلومیت دیگر قدرتی بر کتابت نیست، و با چشمی گریان در مقام انشاء می گوید:

کی توان گفت از فروزانی آن شمس وجود \*\*\* که نگاهش می رباید برق چشمان در سجود

نه در آن حال قیامی که شود هر دیده گور \*\*\* مظهر ذات الهی باشد آن غایت بود

حال با توجه به مطالب گذشته، در نهایت می توان از باب این آیه شریفه که می فرماید: (وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَصْرِ رَبِّهَا لِلنَّاسِ ۚ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ) (3) گفت: تو خود حدیث مفصل بخوان از

ص: 62

---

1- . حدیقة الشیعة، ج 1، ص 260.

2- . شرح ابن ابی الحدید، ج 20، ص 326.

3- . «و ما این همه مثل ها را برای مردم می زنیم (تا حقایق برای آن ها روشن شود) و لیکن به جز مردم دانشمند کسی تعقل در آن ها نخواهد کرد.» عنکبوت: آیه 43.

این مجمل، و ممکن است امر درباره حضرت خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله و سلم و سبط اکبر، حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام نیز همین گونه بوده باشد. چرا که از طریق عامه هم نقل شده است:

«عن عائشه رضی الله عنها قالت: ما رأيت فرج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قطّ.»<sup>(1)</sup>

(از عایشه نقل شده که گفت: هیچ گاه عورت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ندیدم.) و شاید به همین خاطر به عایشه، حمیراء گفته شده است. چرا که حمیراء مصغر حمراء می باشد.<sup>(2)</sup> و حمراء به معنای قرمز است. حال با توجه به شمائل ظاهری عایشه، که به تصریح برخی از علماء عامه «سیاه چهره» بوده است. چنانچه در این باره نقل شده است: شنیدم یحیی می گوید: عبّاد گفته: به سهیل بن ذکوان گفتیم: عایشه را دیده بودی؟ گفت: بله، گفتیم او را برایم توصیف کن؟ گفت:

«کانت سوداء.»

(عایشه، سیاه چهره بود.)<sup>(3)</sup>

بنابراین لقب حمیراء که به معنای «سرخ کوچک» می باشد، با توجه به «سیاه چهره» بودن عایشه، مناسب او نخواهد بود. مگر آن که بگوئیم هنگام ملاقات با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عادت ماهیانه پیدا می کرده است، و چون در ایام عادت زنانه، مقاربت با همسر حرام است، هیچ گاه عورت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را هم طبق گفته خود، ندیده است.

حال ممکن است کسی بگوید، عادت ماهیانه زنان امری عادی می باشد، و ربطی به عداوت یا کراهتشان از مردان ندارد. از این رو می گوئیم، آری، غالب موارد این گونه است، ولی همه جا و نسبت به همه زنان به این نحو نمی باشد. چنانچه درباره عمر بن خطاب نقل شده است:

ص: 63

---

1- سنن ترمذی، ج 5، ص 570؛ وسائل الوصول إلى شمائل الرسول صلی الله علیه و آله و سلم ص 229؛ مسند إسحاق بن راهویه، ج 2، ص 466. و برخی این روایت را به این صورت نقل شده است: «عن عائشه رضی الله عنها قالت: ما رأيت عورة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قطّ.» جامع الآثار فی مولد النبی المختار صلی الله علیه و آله و سلم، ج 4، ص 2025.

2- لغت نامه دهخدا، ج 1، ص 1046.

3- یحیی بن معین و کتابه التاریخ، ج 3، ص 509.

«أنه كانت له امرأة تكره الرجال، فكان كلما أرادها اعتلت بالحیض، فظن أنها كاذبة، فأتاها، فوجدها صادقة، فأتى رسول اللّ صلى الله عليه و آله و سلم فأخبره، فأمره أن يتصدق بخمسي دينار.» (1)

(عمر بن خطاب همسری داشت که از مردان کراحت داشت، از این رو هرگاه که قصد مباشرت با او را می نمود حائض می گشت، پس گمان کرد آن زن دروغ می گوید، ولی وقتی نزد او رفت، او را راست گویافت. از این رو عمر بن خطاب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و حضرت را از آن امر با خبر نمود. پس حضرت او را امر کردند که پنجاه دینار صدقه بدهد.) و صد البته نقصان در این روایت متوجه عمر بن خطاب است، نه آن زن، چرا که حضرت خاتم الأنبیا صلی الله علیه و آله و سلم عمر را به پرداخت صدقه، که برطرف کننده پلیدی های آدمی تا حدودی است، امر کرده اند. و اشکالی را متوجه آن زن نمی کنند، و حتی نمی فرمایند از طرف او صدقه بده.

به هر تقدیر بعد از مجلس مناظره ای که حضرت جواد الأئمه علیه السلام با علماء عامه داشتند، و همه آن ها را به نحو خفت باری مجاب نمودند. مأمون عباسی شوق عجیب و بیش از پیشی پیدا نمود که دختر خود أم الفضل را به ازدواج حضرت درآورد. (2)

اما أم الفضل از این ازدواج صاحب فرزندی نشد و با این که از حضرت فرزندی نداشت، توقع داشت، حضرت مقطوع النسل باقی بماند، و با شخص دیگری ازدواج نکنند. از این رو بعد از ازدواج حضرت جواد الأئمه علیه السلام با مادر امام هادی علیه السلام کینه حضرت را بیش از پیش به دل گرفت و متصل نزد پدرش مأمون از حضرت به دروغ، بدگویی می نمود و به حضرت افتراء می زد. (3)

ولی حضرت جواد الأئمه علیه السلام برای فرزندان خود به دنبال مادری صالحه و متدین بودند. چنانچه محمد بن فرج نوه حضرت جعفر طیار علیه السلام نقل کرده است: حضرت جواد الأئمه علیه السلام مرا طلبیدند، و به من فرمودند:

«کاروانی به شهر آمده که در آن کاروان، برده فروشی وجود دارد، که کنیزانی همراه او هستند، سپس شصت دینار به من دادند و فرمودند: با این شصت دینار،

ص: 64

1- . الجامع لعلوم الإمام احمد، ج 21، ص 96.

2- . ارشاد، ج 2، ص 281.

3- . الامام الجواد ( علیه السلام ) من المهد الي اللحد، ص 70.

کنیزی را که دارای چنین و چنان اوصاف است، خریداری کن. پس نزد آن برده فروش رفتم و طبق فرمایش حضرت جواد الأئمه علیه السلام او را شناختم.»

سپس محمد بن فرج می گوید: آن بانو مادر حضرت ابی الحسن امام هادی علیه السلام بودند. که روایت کرده اند نام ایشان «سمانه علیها السلام» می باشد. (1)

و در شأن و منزلت حضرت سمانه علیها السلام همین بس که حضرت امام هادی علیه السلام درباره ایشان فرموده اند: «أُمِّي عَارِفَةٌ بِحَقِّي وَ هِيَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ لَا يَقْرُبُهَا شَيْطَانٌ مَرِيدٌ وَلَا يَنَالُهَا كَيْدُ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَ هِيَ مَكْلُوءَةٌ بِعَيْنِ اللَّهِ الَّتِي لَا تَنَامُ، وَ لَا تَتَخَلَّفُ عَنْ أُمَّهَاتِ الصَّادِقِينَ وَ الصَّالِحِينَ.» (2)

(مادرم عارف به حق من می باشند و ایشان از اهل بهشت هستند، شیطان سرکش به ایشان نزدیک نمی شود و نیرنگ هیچ ستم گر متکبر به ایشان نمی رسد، و ایشان تحت نظر خداوندی که خواب به او راه ندارد، محفوظ و مصون از گزند دشمن می باشند، و چونان مادران صدیقین و صالحین هستند.)

و در جایی دیگر درباره حضرت سمانه علیها السلام گفته شده است:

«كانت من القاتنات المتهجدات، و يكفى فى جلالتها أنّها كانت المفضة للشيعه فى نقل الأحكام الشرعيه فى أيام الشدة.» (3)

(ایشان از زنان اهل خضوع و خشوع [در برابر ذات باری تعالی] و شب زنده دار [و اهل نماز شب] بودند. و در جلالیشان کفایت می کند که ایشان در نقل احکام شرعی پناه گاه شیعه در ایام شدت و سختی بودند.)

به هر تقدیر حضرت سمانه علیها السلام بانوی بزرگواری هستند که زبان قادر به توصیف این مجلله نمی باشد. و به نظر می رسد که حضرت جواد الأئمه علیه السلام بعد از امّ الفضل، غیر از ایشان همسر

ص: 65

1- . دلائل الامامة، ص 216.

2- . دلائل الامامة، ص 216؛ اثبات الوصية، ص 228.

3- . مصابيح الانوار، ص 501.

دیگری نگرفته باشند. ولی اُمّ الفضل در ضمن روایتی طولانی درباره حرز حضرت جواد علیه السلام، همسر دیگری را از احفاد عمار یاسر به ایشان نسبت می دهد،<sup>(1)</sup>

ولی حتی از فحوای روایت استفاده می شود که حضرت حکیمه خاتون علیها السلام دختر حضرت جواد الأئمه علیه السلام نیز از وجود چنین زنی آگاهی نداشته اند. و ممکن است که این نسبت برای توجیه سعایت ها و عداوت هایش با حضرت جواد الأئمه علیه السلام بوده باشد. اگر چه وجود همسر دیگری نیز برای حضرت جواد الأئمه علیه السلام هیچ منافاتی با عرف آن دوران و شرع مقدس ندارد. و الله العالم بحقائق الامور.

### فرزندان حضرت جواد الأئمه علیه السلام

وجود نازنین حضرت جواد الأئمه علیه السلام در طول زندگانی با برکت خود، از حضرت سمانه علیها السلام صاحب فرزندان بزرگواری شدند. و به نظر می رسد که همه فرزندان حضرت جواد الأئمه علیه السلام، از حضرت سمانه علیها السلام باشند. چنانچه جمعی به این مطلب تصریح کرده اند. من جمله صاحب کتاب «تحفه الازهار» درباره نام فرزندان حضرت و نام مادرشان، نگاشته است:

«ابا الحسن الإمام علیّ الهادی علیه السلام و ابا أحمد موسى المبرقع، و ابا أحمد الحسين، و ابا موسى عمران، و فاطمة، و خدیجة امّ کلثوم، و حکیمه، أمهم امّ ولد تدعی سمان مغریبة.»<sup>(2)</sup>

و صاحب کتاب «المعقبون من آل ابي طالب علیه السلام» تعداد فرزندان حضرت جواد الأئمه علیه السلام را، نه نفر دانسته است. که از بین آن بزرگواران پنج پسر به نام های: امام أبو الحسن علیّ النقی الهادی علیه السلام، و أبو أحمد موسى المبرقع، و محمّد، و علیّ، و یحیی، می باشند. و چهار دختر به نام های: حکیمه، و بریهه، و أمامه، و فاطمه، هستند.<sup>(3)</sup> و صاحب کتاب «المجدي في انساب الطالبین» فرزندان حضرت را، حضرت علیّ [النقی الهادی علیه السلام] و محمّد و موسى و حسن و حکیمه و بریهه و أمامه و فاطمه، دانسته است.<sup>(4)</sup>

ص: 66

1- . مهج الدعوات، ص 37.

2- . تحفة الأزهار و زلال الأنهار، ج 2، قسمت 2، ص 429.

3- . المعقبون من آل ابي طالب علیه السلام، ج 2، ص 30.

4- . المجدي في انساب الطالبین، ص 323.

به هر تقدیر سخن درباره حضرت امام علیّ النقی علیه السلام کتاب مستقلی را طلب می کند. و نگارنده درباره زندگانی و برخی از فضائل حضرت امام هادی علیه السلام و فرزند بزرگوارشان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام کتابی را تحت عنوان «دو خورشید درخشان سامراء» در دو بخش به رشته تحریر درآورده که به حمد الله به چاپ نیز رسیده است. اما فرزندان دیگر حضرت عبارتند از:

### أبو محمد موسی مبرقع

یکی دیگر از فرزندان حضرت جواد الأئمه علیه السلام، حضرت موسی مبرقع علیه السلام است. و از آن جایی که جناب موسی همیشه صورت خود را می پوشانند و برقع به صورت خود می زدند، به موسی مبرقع معروف شدند. حال این پوشاندن صورت یا به این جهت بوده است که نمی خواستند، در بین مردم شناخته شوند. چرا که با توجه به عداوتی که بنی عباس با بنی الزهراء علیهم السلام داشتند، مورد آزار و اذیت قرار می گرفتند. و یا به این علت بوده که صورت زیبا و درخشانی داشته اند و نمی خواسته اند جلب توجه نمایند و مورد حسادت و چشم زخم قرار بگیرند، و یا به خاطر هر دو دلیل، پیوسته صورت خود را از مردم پنهان می نموده اند.

جناب موسی مبرقع علیه السلام، جدّ سادات رضویّه در تمام جهان هستند، و بسیاری از سادات در اقصی نقاط این کره خاکی به ایشان نسب می رسانند. و در بین سادات رضویّه، ایشان اولین کسی هستند که در سال دویست و پنجاه و شش هجری قمری به قم مهاجرت کردند. ولی هنگامی که وارد قم شدند، بزرگان عرب که آن زمان ساکن قم بودند، از ایشان استقبال نکردند، و بسیار به ایشان کم توجهی نمودند. از این رو به کاشان رفتند و در آنجا احمد بن عبد العزیز استقبال شایسته ای از ایشان نمود، و حضرت موسی مبرقع علیه السلام را اکرام کرد و خلعت های بسیار و مرکب ها به ایشان بخشید و مقرر کرد هر سال هزار مثقال طلا با یک اسب مسرّح به ایشان با کمال احترام

اما بعد از مدتی رؤسای عربی که ساکن قم بودند، از کار خود پشیمان شدند، و به خدمت ایشان آمدند، و عذر خواهی نمودند، و با اکرام تمام، ایشان را به قم بردند. در قم حال ایشان نیکو گشت و قریه و مزارعی را خریدند و بعد از مدتی خواهران ایشان، زینب و امّ محمد و میمونّه و همچنین بریهه دختر حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام نزد ایشان رفتند، و در قم ساکن شدند. و در نهایت، جناب موسی مبرقع علیه السلام، شب چهارشنبه، روز آخر اردیبهشت ماه، دو روز مانده به آخر ماه ربیع الثانی، در سال دویست و نود و شش هجری قمری از دنیا رفتند. و امیر قم، عباس بن عمرو غنوی بر بدن مطهر ایشان نماز خواند و در همین مکانی که هم اکنون در قم معروف است، دفن نمود. (2)

## زینب

حضرت زینب علیها السلام همان کسی هستند که برای اولین بار با حصیر و بوریای بر قبر مطهر حضرت فاطمه معصومه علیها السلام سایبانی ساختند و سپس بر آن قبر مطهر و نورانی قبه ای بنا کردند. زینب و امّ محمد و میمونّه و بریهه بعد از وفات، در کنار حضرت فاطمه معصومه علیها السلام دفن شدند. (3)

## حکیمه خاتون

حضرت حکیمه علیها السلام در زمان ازدواج حضرت امام حسن عسکری علیه السلام با حضرت نرجس علیها السلام، و هنگام ولادت حضرت ولّی عصر علیه السلام نقش ارزنده ای داشته اند. و عمده روایات ولادت حضرت مهدی علیه السلام به وسیله ایشان نقل شده است.

## ویژگی های حضرت حکیمه خاتون علیها السلام

درک محضر چهار امام معصوم علیهم السلام، و مادر بزرگوارشان حضرت سمانه علیها السلام، و حضرت نرجس علیها السلام، و دارا بودن مکارم اخلاق و صفات حسنه و نیکو، همچون کرم و سخاوت، تقوی و پرهیزکاری، عفت و پاک دامنی، رازداری، اطاعت از صاحبان ولایت کلّیه و امامت عظمی،

ص: 68

1- . منتهی الآمال، ج 2، ص 618.

2- . منتهی الآمال، ج 2، ص 619.

3- . منتهی الآمال، ج 2، ص 619.

و رضایت به رضای سبحانی، همراه با علمی که سرچشمه اش از وحی الهی که همان علم ائمه اطهار علیهم السلام می باشد، موجب بروز ویژگی های خاصی در این بانوی بزرگوار گردیده است.

که هر یک از این صفات در وجود هر شخصی باشد، او را چونان شمسی فروزان خواهد نمود. حال اجتماع همه این ویژگی ها در وجود حضرت حکیمه خاتون علیها السلام ایشان را تبدیل به بانوی الحقیق کم نظیر در میان زنان عالم نموده است. به هر صورت یکی از ویژگی های بارز حضرت حکیمه خاتون علیها السلام حفظ اسرار امام خود می باشد.

### حافظ اسرار امامت عظمی

در صورتی که به روایات مراجعه کنیم، به خوبی خواهیم دانست که حضرت حکیمه خاتون علیها السلام تا چه اندازه از اسرار ائمه اطهار علیهم السلام با خبر بوده اند، و آگاهی داشته اند. یکی از آن موارد، با خبر بودن ایشان از امر ولادت حضرت بقیه الله الاعظم علیه السلام می باشد. که اگر کسی کمتر اطلاعی از اخبار داشته باشد، نیک می داند که امام حسن عسکری علیه السلام به جزء تعدادی از خواص، هیچ کس دیگری را حتی از ولادت موفور السرور حضرت مهدی علیه السلام آگاه نکرده بودند، چه رسد که اجازه ملاقات با ایشان را به کسی بدهند، و با حضرت گفتگو کنند و در ارتباط باشند.

و این در صورتی است که فقط تعدادی از اصحاب خاص حضرت، از ولادت ایشان با خبر بوده اند. و در بین آن خواص نیز، فقط تعداد اندکی امام زمان علیه السلام را ملاقات کرده بودند. که در همان ملاقات نیز حضرت به همه آن ها تاکید می فرمودند که کسی را از این واقعه با خبر نکنید. چرا که حکام بنی عباس شدیداً در جستجوی حضرت ولی عصر علیه السلام بودند. به هر تقدیر یکی دیگر از ویژگی های حضرت حکیمه خاتون علیه السلام این است که در آن دوران خفقان و فوق العاده سخت توفیق زیارت حضرت حجّت بن الحسن علیهما السلام را پیدا کرده اند.

### ملاقات های روزانه حضرت حکیمه علیها السلام با امام زمان علیه السلام

همان گونه که نگاشته شد یکی از ویژگی های فوق العاده بارز و ارزنده و مهم حضرت حکیمه خاتون علیها السلام زیارت حضرت ولی عصر علیه السلام بوده است. حال در این میان که حتی بسیاری از خواص از امر ولادت حضرت ولی عصر علیه السلام نیز بی خبر بودند، تنها کسی که دائم از بدو تولد حضرت، تا پایان عمر شریف و پر برکت خود، با حضرت صاحب الزمان علیه السلام، در ارتباط بوده است، حضرت



حکیمه خاتون علیها السلام می باشند. خود ایشان درباره ملاقات های خود، در دوران غیبت صغری با حضرت مهدی علیه السلام فرموده اند:

«وَاللَّهِ إِنِّي لَأَرَاهُ صَبَاحاً وَمَسَاءً» (1)

(به خدا سوگند من هر صبح و شام ایشان [حضرت مهدی علیه السلام] را می بینم.)

البته اگر چه حضرت حکیمه خاتون علیها السلام هر روز خدمت حضرت ولی عصر علیه السلام می رسیدند، اما این امر را برای همگان افشاء نمی کردند. و در غالب موارد وقتی از ایشان درباره زیارت و ملاقات با حضرت بقیة الله الأعظم علیه السلام سؤال می نمودند، از آن جایی که حکام بنی عباس در صدد پیدا نمودن و به شهادت رساندن حضرت بودند، ایشان برای حفظ جان حضرت مهدی علیه السلام با توریه کردن، و از روی تقیه این امر را پنهان می کردند. و به جز اندکی از خواص، هیچ کس دیگری از ملاقات های هر روزه ایشان با امام زمان علیه السلام آگاه نبوده است.

از این رو مرحوم علامه مجلسی قدس سره از کتاب ارزشمند «کمال الدین و تمام النعمة» از احمد بن ابراهیم روایت کرده است: در سال دویست و شصت و دو هجری قمری خدمت حضرت حکیمه خاتون علیها السلام دختر حضرت امام محمدتقی علیه السلام و خواهر امام علی نقی علیه السلام رسیدم و از پشت پرده با ایشان صحبت نمودم، و از عقیده ایشان درباره مسئله امامت سؤال کردم. حضرت حکیمه خاتون علیها السلام هم یکایک ائمه اطهار علیهم السلام را برای من نام بردند و شمردند، تا این که به نام حضرت حجة بن الحسن علیهما السلام رسیدند و بعد از ذکر نام ائمه اطهار علیهم السلام به نام مبارک حضرت مهدی علیه السلام تصریح کردند. پس من به ایشان عرض کردم:

«جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ مُعَايِنَةً أَوْ خَبْرًا؟ فَقَالَتْ: خَبْرًا عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ كَتَبَ بِهِ إِلَيَّ أُمِّي فَقُلْتُ لَهَا: فَأَيُّ الْوَالِدَيْنِ؟ فَقَالَتْ: مَسْتَوْرَةٌ. فَقُلْتُ: إِلَى مَنْ تَفْرَعُ الشَّيْعَةَ؟ فَقَالَتْ: إِلَى الْجَدِّ، أُمُّ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقُلْتُ لَهَا: أَقْتَدِي بِمَنْ [فِي] وَصِيَّتِهِ إِلَى امْرَأَةٍ؟ فَقَالَتْ: افْتِدَاءً بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَالْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ أَوْصَى إِلَى أُخْتِهِ زَيْنَبَ بِنْتِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي الظَّاهِرِ وَكَانَ مَا يَخْرُجُ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مِنْ عِلْمٍ يُنسَبُ إِلَى زَيْنَبَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ سَتْرًا عَلَى عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، ثُمَّ قَالَتْ: إِنَّكُمْ قَوْمٌ أَصْحَابُ

ص: 70

1- . کمال الدین و تمام النعمة، ج2، ص 154؛ روضة الواعظین، ج2، ص 260.

أَخْبَارٍ، أَمَا زُوِّيْتُمْ أَنَّ التَّاسِعَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يُقَسِّمُ مِيرَاثَهُ وَهُوَ فِي الْحَيَاةِ؟» (1)

(خدا مرا فدای شما کند! آیا حجّه بن الحسن علیهما السلام را دیده اید یا از ایشان خبر دارید؟ حضرت حکیمه خاتون علیها السلام فرمودند: [پدر ایشان] حضرت ابو محمد، امام حسن عسکری علیه السلام [قبل از شهادت] نامه ای درباره حضرت مهدی علیه السلام به مادرشان نوشته بودند. پس من [حکیمه علیها السلام] از مادرشان [حضرت نرجس علیها السلام] پرسیدم: آن پسر [حضرت مهدی علیه السلام] کجاست؟ [حضرت نرجس علیها السلام] فرمودند: پنهان هستند. [احمد بن ابراهیم می گوید:] من از حضرت حکیمه خاتون علیها السلام سؤال کردم: در غیاب حضرت مهدی علیه السلام شیعیان به چه کسی پناه ببرند و مشکلات خود را نزد چه کسی حل کنند؟ فرمودند: خدمت مادر بزرگ ایشان، مادر امام حسن عسکری علیهما السلام بروند. من عرض کردم: امام حسن عسکری علیه السلام، به چه کسی اقتداء کرده اند که به زنی وصیت کرده اند؟ فرمودند: به حسین بنعلی علیهما السلام اقتداء کرده اند. چنانچه آن حضرت نیز روز عاشورا در ظاهر امر به خواهرشان حضرت زینب علیها السلام دختر امیرالمؤمنین علیه السلام وصیت کرده بودند. و علومی که از امام زین العابدین علیه السلام ظاهر می گشت، برای حفظ جان ایشان در خفا به حضرت زینب علیها السلام نسبت داده می شد. سپس حضرت حکیمه خاتون علیها السلام فرمودند: شما مردمی هستید که اهل روایت هستید، آیا برای شما نقل نکرده اند که نهمین فرزند حسین بن علی علیهما السلام میراثش تقسیم می شود، در حالی که ایشان در قید حیات هستند؟)

به هر تقدیر در شرائطی که حتی برخی از امامزادگان نیز چنین جایگاهی ارزنده ای نداشته اند. و از دیدار حضرت محروم بوده اند، حضرت حکیمه خاتون علیها السلام شرف حضور در محضر ولیّ الله الأعظم حضرت حجّت بن الحسن علیهما السلام را داشته اند. به نحوی که در بسیاری از موارد ایشان از طرف حضرت بقیة الله الاعظم علیه السلام پاسخ گوی شیعیان بوده اند. از این رو به تصریح بزرگان امامیه یکی از ویژگی های دیگر حضرت حکیمه خاتون علیها السلام این است که نیابت کبری و خاصه حضرت ولیّ عصر علیه السلام را نیز بر عهده داشته اند.

ص: 71

## نیابت کبری و خاصه حضرت ولی عصر علیه السلام

آری، یکی از ویژگی های ارزنده و کم نظیر حضرت حکیمه خاتون علیها السلام آن می باشد که از نواب خاصه حضرت بقیة الله الاعظم علیه السلام بوده اند. چنانچه مرحوم علامه مجلسی قدس سره در این باره نگاشته است:

«...و كانت من السفراء و الأبواب بعد وفاته عليه السلام...» (1)

[پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام، حضرت حکیمه خاتون علیها السلام از سفراء و ابواب حضرت ولی عصر علیه السلام بوده اند.]

به این معنا که حضرت حکیمه خاتون علیها السلام نامه ها و عرائض شیعیان را به خدمت حضرت بقیة الله الاعظم علیه السلام می آوردند، و تویعات شریفه را از ناحیه مقدسه حضرت ولی عصر علیه السلام گرفته و به شیعیان و صاحبانش تحویل می دادند. و حتی در مواردی پاسخ سؤالات را به صورت شفاهی از طرف امام زمان علیه السلام به شیعیان ابلاغ می نمودند. حضرت حکیمه خاتون علیها السلام خود به یکی از شیعیان در این باره فرموده اند:

«و إِنَّهُ لَيُنَبِّئُنِي عَمَّا تَسْأَلُونَ عَنْهُ فَأُخْبِرُكُمْ، وَ اللَّهُ إِنِّي لَأُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الشَّيْءِ فَيَبْدَأُنِي بِهِ، وَ إِنَّهُ لَيَزِدُّ عَلَيَّ الْأَمْرَ فَيَخْرِجُ إِلَيَّ مِنْهُ جَوَابَهُ مِنْ سَاعَتِهِ مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَتِي. وَ قَدْ أَخْبَرَنِي الْبَارِحَةَ بِمَجِيئِكَ إِلَيَّ وَأَمَرَنِي أَنْ أُخْبِرَكَ بِالْحَقِّ.» (2)

(و به درستی که حضرت ولی عصر علیه السلام مرا از آن چه شما می پرسید، آگاه می کنند و من نیز شما را مطلع می کنم. به خدا سوگند که گاهی می خواهم از ایشان سؤالی بپرسم، ولی ایشان قبل از آن که سؤالم را مطرح نمایم، پاسخ مرا می دهند. و گاهی امری بر من وارد می شود، و همان ساعت، قبل از هر پرسشی، از ناحیه ایشان جوابش صادر می شود. [مثلاً] شب گذشته مرا از آمدن تو با خبر کردند و فرمودند: تو را از حق خبردار کنم.)

آری حضرت حکیمه خاتون علیها السلام در دوران غیبت صغری پناه گاه و ملجأ شیعیان بوده اند. و پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام از طرق ایشان با حضرت ولی الله الاعظم علیه السلام ارتباط برقرار می کرده اند. و گاهی با گفتن اخباری از غیب، آن چنان شیعیان را تحت تأثیر قرار می داده اند، که

ص: 72

1- بحار الانوار، ج 99، ص 79.

2- کمال الدین و تمام النعمة، ج 2، ص 154؛ روضة الواعظین با قدری اختلاف، ج 2، ص 260.

آن‌ها مجاب می‌گشته‌اند، از این روی یکی از ویژگی‌های حضرت حکیمه خاتون علیها السلام آگاهی ایشان از اخبار غیبی می‌باشد.

## آگاهی حضرت حکیمه خاتون علیها السلام از غیب

همان‌گونه که نگاشته شد، یکی دیگر از ویژگی‌های حضرت حکیمه خاتون علیها السلام آگاهی ایشان از غیب می‌باشد. چنانچه شیخ اقدم، مرحوم شیخ صدوق قدس سره در ضمن روایتی طولانی که درباره ولادت موفور و السرور حضرت مهدی علیه السلام است و متن و معنای آن نیز در جای دیگری از این نوشتار نقل گشته، از محمد بن عبد الله نقل کرده است: «فَوَاللَّهِ، لَقَدْ أَخْبَرْتَنِي حَكِيمَةٌ بِأَشْيَاءَ لَمْ يُطَّلِعْ عَلَيْهَا أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، فَعَلِمْتُ أَنَّ ذَلِكَ صِدْقٌ وَعَدْلٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ أَطْلَعَهُ عَلَى مَا لَمْ يُطَّلِعْ عَلَيْهِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِهِ.» (1)

(به خدا سوگند حضرت حکیمه خاتون علیها السلام اموری را به من خبر دادند که جز خداوند متعال کسی از آن آگاه نبود. از این رو دانستم که آن صدق و عدل و از جانب خداوند متعال است. زیرا خداوند متعال ایشان را به اموری آگاه کرده، که هیچ یک از خلایق را بر آن‌ها آگاه نکرده است.)

آری حضرت حکیمه خاتون علیها السلام، آن شخصیتی که از سلاله پاک و مطهر حضرت علی مرتضی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام و سبط حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشند. و دست پرورده پدر بزرگوارشان، حضرت جواد الأئمه علیه السلام و برادر گرامیشان، حضرت امام هادی علیه السلام و برادر زاده والا مقامشان، امام حسن عسکری علیه السلام و نوه برادری چونان حضرت مهدی علیه السلام و بانوی با عظمتی چونان حضرت سمانه علیها السلام است. و همنشین بانویی جلیل القدری چونان حضرت نرجس علیها السلام، می‌باشند. باید صاحب این چنین مقامات و علومی گردیده باشند. و باید بدین نحو عالمیان را مبهوت و حیران نمایند.

بزرگوارانی که یک نفس، از هر کدام آن‌ها، عالمی را زنده می‌کند، چگونه ممکن است از حضرت حکیمه خاتون علیها السلام بانویی نساخته باشند، که عالمی را از کرامات و علوم خود، دگرگون و مبهوت نکنند. به هر تقدیر حضرت حکیمه خاتون علیها السلام سال‌ها از محضر چهار امام بزرگوار

ص: 73

1- . کمال الدین و تمام النعمة، ج2، ص 154؛ روضة الواعظین با قدری اختلاف، ج2، ص 260.

استفاده کرده، و توفیق همنشینی حضرت سمانه و حضرت نرجس خاتون علیهما السلام را داشته اند. از این رو بدیهی است که روایات بی شماری را در أبواب مختلف از آن بزرگواران شنیده باشند، و چنین بانویی قطعاً محدثی خیر خواهند بود.

### حضرت حکیمه خاتون علیها السلام محدثی بزرگ

همان گونه که نگاشته شد، واضح است که سال ها در مجاورت چهار امام معصوم علیهم السلام بودن، و درک حضور مادر بزرگوار خود، حضرت سمانه علیها السلام، موجب می گردد که شخصیت جلیل القدری چونان حضرت حکیمه خاتون علیها السلام، روایات بسیاری را از آن بزرگواران شنیده و آن ها را برای دیگران نیز نقل کرده باشند.

اگر چه در کشاکش تاریخ، و فراز و فرودهای بی شمار و سختی های فراوانی که عالم تشیع به خود دیده است، بسیاری از روایات و فرمایشات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، توسط دشمنان و حکام از بین رفته است، که در این بین ممکن است راوی برخی از آن ها حضرت حکیمه خاتون علیها السلام بوده باشند. از این رو بسیاری از آن روایات که درباره علوم مختلف بوده است، در این ایام در دسترس شیعیان و پیروان مکتب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام نمی باشد. ولی مع الوصف همان مقدار روایات و بیانات دُرربار ائمه اطهار علیهم السلام که به دست ما رسیده، در طول تاریخ راه گشا بوده، و موجب هدایت بسیاری شده است.

به هر تقدیر، در این بین برخی از این روایات اهل بیت علیهم السلام از طریق حضرت حکیمه خاتون علیها السلام به دست ما رسیده است. که تعدادی از این روایات مربوط به ولادت حضرت صاحب الزمان علیه السلام است. و همچنین مرحوم سید بن طاووس قدس سره «حرزی از حضرت جواد الأئمه علیه السلام» در کتاب «مهج الدعوات» نقل کرده که یکی از روات آن، حضرت حکیمه خاتون علیها السلام می باشند، که آن حرز در همین نوشتار خواهد آمد.

### تواضع حضرت حکیمه خاتون علیها السلام

یکی دیگر از خصوصیت ها و ویژگی های وجود نازنین حضرت حکیمه خاتون علیها السلام فروتنی و تواضع ایشان، خاصه در برابر پدر و برادر علیهما السلام و برادرزاده های خویش، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و حضرت مهدی علیه السلام، می باشد. که نشان دهنده مقام والای این بانوی بزرگوار

است. ایشان اگر چه مدتی به امر حضرت امام هادی علیه السلام مشغول تعلیم آداب اسلامی به مادر امام عصر علیه السلام بودند، ولی مع الوصف همیشه در مقابل حضرت نرجس خاتون علیها السلام نیز سر تعظیم فرود می آوردند. چنانچه خود ایشان نقل کرده اند بعد از شهادت برادر، حضرت امام هادی علیه السلام، و به امامت رسیدن حضرت امام حسن عسکری علیه السلام چونان ایام حیات برادر، به دیدار برادر زاده ام می رفتم تا این که روزی وقتی وارد خانه امام حسن عسکری علیه السلام شدم، حضرت نرجس علیه السلام می خواستند کفش هایم را در آورند، پیش به ایشان گفتم: «بَلْ أَنْتِ سَيِّدَتِي وَ مَوْلَاتِي وَ اللَّهُ لَا أَدْفَعُ إِلَيْكِ خُفِّي لِتَخْلَعِيهِ وَ لَا لِتَخْدِمِي بَلْ أَنَا أَخْدِمُكَ عَلَى بَصْرِي، فَسَمِعَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَلِكَ فَقَالَ: جَزَاكِ اللَّهُ يَا عَمَّةُ خَيْرًا.» (1)

(بلکه شما سرور و بانوی من هستید، به خدا سوگند که کفش خود را به شما نمی دهم تا آن ها را از پاهایم خارج کنید، و اجازه نمی دهم که به من خدمت کنید، بلکه من به روی چشم، شما را خدمت می کنم. پس همین که ابو محمد، امام حسن عسکری علیه السلام این سخن مرا شنیدند فرمودند: ای عمه! خداوند به شما جزای خیر دهد.)

به هر صورت حضرت حکیمه خاتون علیها السلام ویژگی ها و خصوصیات بی شمار و حسنه فراوانی داشته اند، که به حسب بضاعت بسیار اندک نگارنده و گنجایش این مختصر، معدودی از آن ها در این نوشتار ذکر شد. و صد البته ادای حق مطلب درباره این بانوی مجلله برای قلم بشکسته ای چونان نگارنده این ستور، بدون تردید امری محال خواهد بود. لذا مؤلف در وصف خود گفته:

آن که بود ذره و کمتر ز مور \*\*\* نیست توانش که کند وصفِ نور

گر چه همه عمر و همی تا به گور \*\*\* با همه همت و با عشق و شور

نقش کند جلوه آن عین نور \*\*\* آن که بُود خادمه اش جمله حور

ص: 75

## دعای حضرت حکیمه علیها السلام برای ولادت حضرت مهدی علیه السلام

مرحوم علامه مجلسی قدس سره از یکی از علمای مورد اطمینان از حضرت حکیمه علیها السلام روایت کرده است: «كَانَتْ تَدْخُلُ عَلَيَّ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَدْعُو لَهُ أَنْ يَرْزُقَهُ اللَّهُ وَلَدًا وَأَنَّهَا قَالَتْ دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ كَمَا أَقُولُ وَدَعَوْتُ كَمَا أَدْعُو فَقَالَ: يَا عَمَّةُ أَمَا إِنَّ الَّذِي تَدْعِينَ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَنِيهِ يُوَلَّدُ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ.» (1)

(هر وقت محضر امام حسن عسکری علیه السلام می رفتم، دعا می کردم که خداوند متعال فرزندی به ایشان عنایت کند. یک روز وقتی دست به دعا برداشتم، حضرت فرمودند: ای عمه! آن چه از خدا می خواستی به من روزی کند، امشب متولد می گردد.)

## همسر و فرزندان حضرت حکیمه خاتون علیها السلام

صاحب کتاب ارزشمند «مآثر الکبراء فی تاریخ سامراء» درباره همسر و فرزندان حضرت حکیمه خاتون علیها السلام نگاشته است:

«السيدة حكيمه بنت الإمام الجواد عليه السلام: وقد تقدم ذكر أخبارها و جلائل فضائلها في الجزء الأول ولم أذكر هناك أنها ذات بعل و ولد، و في الأخريات ظفرت على نسخة خطية في مكتبة النسابة شهاب الدين التبريزي في بلدة قم من نسخ عمدة الطالب فرأيت في بعض حواشيتها تعليقاً للعلامة المير محمد قاسم الحسيني السبزواري من علماء عصر الصفوية، قال: و لمولانا الجواد بنات منهن حكيمه، تزوجها أبو علي الحسن المحدث بن أبي الحسن علي المرعش بن عبيد

ص: 76

اللّه (1) بن أبي الحسن محمّد الأكبر بن أبي محمّد الحسن المحدث بن الحسين الأصغر ابن الإمام السجّاد، وولدت منه أبا عبد الله الحسين وزيداً وحمزة، وكانت حكيمه هي صاحبة القصّة في ميلاد القائم، نقل من شجرة ابن خداع المصري. (2)

(سيدة حكيمه دختر امام جواد عليه السلام: بيان اخبار ايشان و بزرگی فضائل حضرتش در جلد اول کتاب گذشت، ولی آنجا نگفتیم که ايشان دارای شوهر و فرزند هستند. ولكن در این اواخر به یک نسخه خطی کتاب «عمدة الطالب» در کتابخانه نسابه شهاب الدین مرعشی در شهر قم دسترسی پیدا کردم که در برخی از حاشیه های آن، تعلیقه ای از علامه میر محمد قاسم حسینی سبزواری، از علماء عصر صفویه، دیدم. که گفته بود: و برای مولای ما حضرت جواد علیه السلام دخترانی بوده، که یکی از آن ها حکیمه است. و أبو علی حسن محدث فرزند أبي الحسن علي مرعش بن عبید الله [عبد الله] بن أبي الحسن محمد اکبر بن أبي محمد حسن محدث بن حسين اصغر ابن امام سجّاد عليه السلام، ايشان را به زوجیت گرفته است. و از ايشان فرزندان با نام های أبا عبد الله الحسين و زيد و حمزة، متولد شده اند. و حکيمه همان بانوی بزرگواری هستند که صاحب آن قضیه در ميلاد حضرت قائم عليه السلام می باشند. این مطلب از شجره ابن خداع مصری نقل شده است.)

این روایتی که صاحب کتاب «مآثر الکبراء في تاريخ سامراء» از حاشیه کتاب «عمدة الطالب» نقل کرده است، تصریح دارد که حضرت حکيمه خاتون عليها السلام ازدواج کرده و صاحب شوهر و سه فرزند پسر بوده اند. و با این نقل دیگر جای شبه ای درباره این مطلب باقی نمی ماند. اما برای اطمینان بیشتر و برای آن که هیچ شکی باقی نماند، باید چند مطلب مورد دقت و بررسی قرار بگیرد و آن این که:

اولاً: باید در بین کتب تراجم و انساب، تحقیق نمائیم تا ببینیم آیا شخصی به نام «أبو علی حسن» که «محدث» نیز بوده باشد، وجود دارد یا چنین شخصی وجود ندارد؟

ص: 77

1- . در برخی از مشجرات و نسخ نام ايشان عبد الله ذکر شده است، چنانچه در کتاب «منتقلة الطالبية» آمده است: سبق القول بترجيح اسم والد علي المرعش انه عبد الله (مکبراً) تبعاً لشيخ الشریف العبيدلی و كان أيضاً في الأصل و عليه القاضي المرعشي في مجالسه ولكن التحقيق يثبت ان اسمه (عبید الله) مصغراً كما في العمدة و غيرها. (منتقلة الطالبية، ص 418).

2- . مآثر الکبراء في تاريخ سامراء، ج 2، ص 332.



ثانياً: آیا علماء علم انساب افرادی به نام های «أبا عبد الله الحسين و زید و حمزة» را به عنوان فرزندان «أبو علی حسن» ذکر کرده اند یا ذکر نکرده اند؟

ثالثاً: آیا زمان حیات ایشان با زمان حیات حضرت حکیمه خاتون علیها السلام مطابقت دارد؟ یا این که چنین شخصیتی با این عنوان و با چنین فرزندان وجود نداشته است.

به هر تقدیر در جواب این سؤالات باید گفت: اولاً: اگر کسی به شجره نامه سادات مرعشی مراجعه نماید، خواهد دید که چنین شخصی در شجره نامه خاندان مرعشی که سادات خلیفه سلطانی نیز از این خاندان هستند، وجود دارد. و این شجره نامه در اکثر کتب تراجم و انساب نقل شده است و به نحو گسترده ای موجود و در دسترس همگان می باشد. خاصه در ضمن بیان شرح حال عالم بزرگوار، و جلیل القدر، مرحوم سیّد علاء الدین حسین خلیفه سلطانی قدس سره معروف به سلطان العلماء، چنانچه صاحب کتاب «ریاض العلماء و حیاض الفضلاء» نیز در ضمن بیان شرح حال و نسب سلطان العلماء، نگاشته است:

«الوزير الجليل و السيد النبيل علاء الدين حسين بن الصدر الكبير أميرزا رفیع الدین محمد بن السيد الامیر شجاع الدین محمود بن الامیر السيد علی المشهور بخلیفة السلطان بن المیرزا هداية الله خلیفة السلطان بن الامیر علاء الدین الحسين بن الامیر نظام الدین علی بن الامیر قوام الدین محمد بن ابی محمد السيد علاء الدین حسین بن السيد الامیر مرتضی ملک طبرستان بن السيد علی ملک طبرستان بن السيد کمال الدین الوالی للساری ابی المعالی بن الامیر الكبير قوام الدین الشهير بمیر بزرک بن السيد کمال الدین احمد الشهير بالصادق ابن الامیر السيد علی الملقب بالمرتضی بن الشریف عبد الله بن ابی عبد الله محمد ابن الامیر ابی محمد الهاشم بن السيد أبی الحسن علی النقیب بطبرستان بن ابی عبد الله الحسين الشریف بن الامیر أبی علی السيد الشریف الحسن المحدث ابن ابی الحسن السيد علی المرعش بن السيد عبد الله [عبید الله] بن ابی الحسن السيد محمد الاکبر بن ابی محمد السيد حسن المحدث بن الحسين الاصغر بن

الامام البدر التمام قمر ليلة المتهجدین و شمس نهار المستغفرین مولانا زین العابدین علیه السلام» (1)

همان گونه که در این شجره نامه ملاحظه می فرمائید، در بین اسلاف جلیل القدر و عظیم الشأن مرحوم سید حسین خلیفه سلطا قدس سره شخصیتی وجود دارد که نام ایشان «أبو علی حسن» و «محدث» نیز بوده است. و همچنین در کتاب «معالم الأنساب الطالبین» هم نگاشته شده است:

«و من ولد المرعش، أبو علی الحسن بن المرعش له عقب...» (2)

صاحب کتاب «عمدة الطالب» نیز نگاشته است:

«و من ولد [علی] المرعش، أبو علی الحسن بن المرعش...» (3)

مرحوم خاتون آبادی قدس سره نیز در کتاب «وقایع السنین و الاعوام» در ضمن شجره نامه مرحوم سید حسین خلیفه سلطان قدس سره نگاشته است:

«ذكر نسب علامة العلمائى مجتهد العصر و الزمانى آية الله ثانيا علاء الملة و الدين السيد حسين الشهير بسلطان العلماء و خليفة السلطان صاحب الحواشى الرشيقة على المعالم و شرح اللمعة و غيرها: هو السيد حسين بن العلامة الميرزا رفيع الدين محمد الصدر ابن المير شجاع الدين محمود ابن الأمير السيد علي المشتهر بخليفة السلطان ابن هدايت الله ابن الأمير علاء الدين الحسين بن الأمير نظام الدين علي بن الأمير قوام الدين محمد بن الأمير تاج الدين الحسين بن الأمير السيد المرتضى والى بلاد مازندران ابن الأمير السيد علي والى مازندران ابن أبى المعالى السيد كمال الدين والى بطبرستان و استرآباد و قزوین و ألموت

ص: 79

1- . رياض العلماء و حياض الفضلاء، ج2، ص52.

2- . معالم الأنساب الطالبین فى شرح سر الأنساب العلوية، ص233.

3- . عمدة الطالب، ص289.

ابن الأمير الكبير صاحب الكرامات و المقامات الصادقة الشهير به مير بزرگ المدفون ببلدة آمل و قبره مزار مشهور و هو ابن السيد كمال الدين أحمد المكنى بأبي صادق ابن الأمير الشريف المرتضى بن أبي صادق عبد الله ابن أبي عبد الله محمد بن أبي هاشم بن الشريف أبي الحسن عليّ النقيب بطبرستان ابن أبي عبد الله الحسين ابن أبي الحسن المحدث ابن الشريف السيد عليّ المرعش ابن عبيد الله ابن أبي الحسن محمد الأكبر بن الشريف أبي محمد الحسن المحدث ابن أبي عبد الله الشريف الطاهر الحسين الأصغر بن الامام الهمام مولانا زين العابدين عليه السلام» (1)

البته همان گونه که قبلاً نیز نگاشته شد، مشجرات این سلسله جلیله زیاد می باشد و در بین آن ها، برخی از مشجرات کنیه جناب «أبو عليّ حسن» را، «أبو محمد حسن» نگاشته اند. چنانچه أعرجی نیز نوشته است:

«و أمّا عليّ المرعش بن عبدالله بن محمد بن الحسن بن الحسين الأصغر، فأعقب من ثمانية رجال، وهم: أبو عبدالله الحسين، و أبو الحسين إبراهيم، و أبو محمد الحسن، و أبو القاسم أحمد القاضي، و أبو القاسم حمزة، و أبو إسماعيل أحمد، و قيل: هو محمد، و أبو القاسم جعفر، و أبو عليّ المقتول بجرجان.» (2)

و عبيدلی در کتاب «تهذيب الأنساب و نهاية الأعقاب» بدون ذکر کنیه ای برای عليّ مرعش و همه فرزندانش به جز زید، در این باره نگاشته است:

«و أمّا الحسن بن عليّ المرعش فله أولاد، منهم: عليّ، له ولد، و أميركا محمد، و أحمد، و الرضا هو محمد و أبو طالب زید، و الحسين.» (3)

ص: 80

---

1- . وقایع السنین و الاعوام، ص 584.

2- . الثبت المصان المشرف بذكر سلاله سيد ولد عدنان، ص 202.

3- . تهذيب الأنساب و نهاية الأعقاب، ص 251.

و صد البته وجود کنیه های متفاوت برای افراد، امری متداول بوده است. خاصه این که در بین فرزندان «أبو علی حسن محدث» افرادی با نام های علی و محمد وجود دارند. (1) همان گونه که اهل بیت علیهم السلام نیز کنیه های متفاوتی داشته اند. و نقل شده است حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را أبو الحسین، و حضرت امام حسین علیه السلام ایشان را أبو الحسن خطاب می کردند. (2)

و نسابه شهیر و توانا سید مهدی رجائی زید عزه نیز به این اختلاف کنیه، در ضمن بیان فرزندان ایشان، در پاورقی کتاب «المعقبون من آل ابي طالب علیه السلام» تصریح کرده، و نگاشته است:

ص: 81

1- . از آن جایی که نگارنده سطور از احفاد سلطان العلماء رحمه الله می باشد. در بین نسخی که برخی کامل و تا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد. و برخی ناقص و تا عالم بزرگوار سید حسین خلیفه سلطان مشهور به سلطان العلماء رحمه الله است. دو نسخه شجره نامه کامل، به خط نسابه بزرگوار سید حسن میرجهانی رحمه الله در دست دارد، که این اختلاف کنیه «أبو علی حسن» و «أبو محمد حسن»، در این دو نسخه مشهود می باشد. و نگارنده این دو نسخه شجره نامه را در کتابی که درباره اسلاف خود با نام «ثمرات الشجرة الفاطمية» نگاشته، آورده است. و نسب محرر عاصی، محتاج به غفران و رحمة واسعة ذات مقدس ربوبی جل جلاله از بین سه فرزندی که برای حضرت حکیمه خاتون و أبو علی (أبو محمد) حسن، ذکر کرده اند. به جناب ابا عبدالله حسین به این نحو می رسد: سید مجتبی سجادی بن سید محمد بن سید مرتضی بن میرزا عباس سجادی [خلیفه سلطانی] بن سید محمد تقی خلیفه سلطانی بن میرزا محمد رفیع بن میرزا محمد درضا بن میرزا محمد شهیر به آقا بن میرزا عبدالواسع بن میرزا ابوالحسین بن میرزا فتح الله بن میرزا رفیع الدین محمد بن سید علاء الدین حسین مشهور به خلیفه سلطان و سلطان العلماء بن سید رفیع الدین محمد بن سید شجاع الدین محمود بن سید علی بن سید هدایت الله بن میر علاء الدین حسین بن میر نظام الدین علی بن قوام الدین محمد بن سید علاء الدین حسین بن سید مرتضی بن سید علی بن سید کمال الدین صادق بن سید قوام الدین مشهور به میر بزرگ مرعشی بن سید کمال الدین احمد مشهور به صادق بن امیر سید علی ملقب به مرتضی بن نقیب سید عبدالله ابي صادق بن نقیب سید محمد ابي عبدالله بن نقیب ابي هاشم شاعر و ادیب و فقیه بن سید ابي الحسن علی نقیب، زاهد و محدث شاعر بن سید ابي عبدالله حسین نقیب، شاعر، فقیه و محدث بن سید ابو علی (أبو محمد) حسن، نسابه و فقیه محدث بن سید ابي الحسن علی مرعشی فقیه، محدث، شاعر، و ادیب بن سید عبدالله ابي محمد، امیر العارفین نسابه و فقیه و محدث و شاعر بن ابي الحسن سید محمد اکبر محدث و نسابه بن محدث فاضل ابو محمد سید حسن بن امامزاده واجب التعظیم حسین أصغر بن امام زین العابدین علی بن حسین بن علی بن ابي طالب. و یادآوری این نکته لازم است که تمام القابی که در این شجره نامه برای اشخاص آمده شده است، در بسیاری از کتب، من جمله مقدمه کتاب «احقاق الحق» به قلم حضرت آية الله العظمی مرعشی نجفی رحمه الله نیز موجود است.

2- . حدیقة الشیعة، ج 1، ص 14.

«وَأَمَّا أَبُو مُحَمَّدٍ [فِي الْعَمْدَةِ وَالرِّيَاضِ: أَبُو عَلِيِّ] الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْمَرْعَشِيِّ، فَأَعْقَبَ مِنْ ثَمَانِيَةِ رِجَالٍ، وَهُمْ: عَلِيُّ لَهُ وَلَدٌ. وَأَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدٌ. وَأَحْمَدُ النَّقِيبُ. وَمُحَمَّدُ الرِّضَا. وَأَبُو طَالِبِ زَيْدٍ وَجَمِيعُ عَقْبِهِ بِقَزْوِينَ وَفِيهِمْ كَثْرَةٌ. وَأَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِ وَحَمْزَةُ لَهُ عَقَبٌ بِقَزْوِينَ وَغَيْرَهَا. وَأَبُو الْحَسَنِ نَقِيبُ الْأَشْرَافِ بِالرِّيِّ وَطَبْرِسْتَانَ.» البته طبق آن چه در کتاب «مآثر الكبراء في تاريخ سامراء» نقل شده است همه این بزرگواران، فرزندان حضرت حکیمه خاتون علیها السلام نمی باشند. ولی می توان گفت: از بین آن بزرگواران "أبو طالب زيد" و "أبو عبد الله الحسين" و "حمزة" فرزندان حضرت می باشند. بنابراین در کتب تراجم و انساب و بالنتیجه در تاریخ، اولاً: شخصی به نام «أبو علي حسن محدث» وجود داشته است. و ثانیاً: همان گونه که در روایت ابن خلدان مصری و همچنین در کتاب های دیگر نیز ذکر شده است، «أبو علي حسن محدث»، دارای فرزندان به نام های «أبو عبد الله الحسين، زيد و حمزة» نیز می باشند. چنانچه مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمه الله نیز نگاشته است:

«و منهم: الشريف الأجل أبو محمد الحسن بن أبي الحسن عليّ المرعشي الشهير، كان من فقهاء عصره وزهّاده ونسّاكه، وإليه ينتهي نسب الحقيّر ناسق هذه الدرر وناظم تلك اللئالي الثمينّة، روى الحديث عن مشايخ عصره و منهم والده و روى عنه جماعة.»

و منهم: أبو عبد الله الحسين بن أبي محمد الحسن بن أبي الحسن عليّ المرعشي المذكور الشاعر الفقيه الزاهد النسّاب الأديب النقيب، ذكره العبيدلي في التذكرة و صاحب المشجرات و غيرهما، وإليه ينتهي نسبنا، قال: أبو محمد النسّاب الخراساني ما لفظه: ولأبي عبد الله الحسين عقب و ذيل طويل، منهم شرفاء نقباء بلاد طبرستان.»<sup>(1)</sup>

ص: 82

---

1- . مقدمه كتاب احقاق الحق (حياة القاضي الشهيد)، ج 1، ص 123.

(از بزرگان سادات مرعشی، سید اجل، أبو محمّد حسن فرزند أبی الحسن علیّ مرعشی مشهور است. که از فقهاء و زهاد و عبّاد زمان خویش بوده است. و نسب این ناچیز [آیت الله العظمی مرعشی رحمه الله] که گردآورنده این کلمات دُرّبار و به نظم آورنده این لؤلؤهای گران سنگ می باشد، به ایشان می رسد. وی از بزرگان عصر خویش و از پدر خود روایت نقل نموده است. و جماعتی نیز از او روایت نقل نموده اند.

و یکی دیگر از بزرگان سادات مرعشی، أبو عبدالله حسین فرزند أبی محمّد حسن بن أبی الحسن علیّ مرعشی مذکور است. او شاعر، فقیه، زاهد، نسابه، اُدیب و نقیب سادات بوده است. عبیدلیدر کتاب «تذکرة» و صاحب مشجرات و دیگران متذکر شرح حال او شده اند. و نسب ما [آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمه الله] به او می رسد. أبو محمّد نسابه درباره او گفته است: أبو عبدالله حسین نسل زیادی داشته است که سادات و نقباء طبرستان از جمله آنان می باشند).

به هر تقدیر فرمایش آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمه الله تأییدی بر مطالب گذشته بوده. و دلالت بر وجود شخصی به نام «أبو علیّ (أبو محمّد) حسن محدّث فرزند علیّ مرعش» می نماید، که فرزندان دارد و یکی از فرزندان «أبو عبد الله الحسين» می باشد، و ایشان از فرزندان دیگر نیز نام برده است که تفصیل آن در مقدمه کتاب «احقاق الحق»، با عنوان «حیة قاضی الشهدید» موجود است.

در این بین نباید جناب «أبو علیّ (أبو محمّد) حسن»، همسر حضرت حکیمه خاتون علیها السلام را، با پسر برادرش، که نام او نیز «أبو محمّد حسن بن حمزة»، می باشد، و در تاریخ سیصد و پنجاه و هشت هجری قمری از دنیا رفته است، اشتباه گرفت. چرا که «أبو علیّ (أبو محمّد) حسن بن علیّ المرعش» با «أبو محمّد حسن بن حمزة بن علیّ المرعش» فرق دارد. و آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمه الله قبل از بیان شرح حال «أبو علیّ (أبو محمّد) حسن»، درباره برادر و پسر برادر ایشان نیز نگاشته است:

«منهم: الشریف أبو القاسم أبو یعلی حمزة بن علیّ المرعشی، کان فقیهاً محدّثاً، روی و روی عنه و أسند إلیه.

و منهم: ابنه الشریف أبو محمّد الحسن الفقیه المتوفی سنة 358، نزل بغداد سنة 356، سمع منه التلعکبری سنة 328، و روی عنه شیخ الطائفة فی کتاب الغیبة

(ص 193) بالواسطة، و فی بعض الكتب أنه دفن بكر بلاء، و ترجمته مذکورة فی کتب الرجال. (1)

از بزرگان سادات مرعشی، سید ابوالقاسم ابو یعلی حمزه فرزند علی مرعش که فقیه و محدث بوده است، می باشد. و از برخی، روایت نقل کرده است. چنانچه برخی نیز از او روایت نقل کرده اند و به او نسبت داده اند. و یکی دیگر از بزرگان سادات مرعشی، فرزند او، ابو محمد حسن می باشد. او فقیه و در سال 358 از دنیا رفته است. و در سال 356 در بغداد ساکن بوده و تعلبکری در سال 328 از او روایاتی را شنیده است. و شیخ الطائفه، شیخ طوسی رحمه الله در کتاب «الغیبة» در (صفحة 193) با واسطه از او روایت نقل کرده است. و در بعضی از کتاب ها آمده که او در کربلا دفن گردیده و شرح حال او در کتاب های علم رجال بیان شده است.

و همچنین جناب علی مرعش فرزند عبید الله (عبد الله)، برادری به نام محمد دارند که ایشان هم چونان پدر بزرگ خود، جناب محمد اکبر (2) بن حسن بن حسین اصغر، ملقب به «سلیق» می باشند. (3)

و نباید در بررسی تاریخ ولادت یا وفات این دودمان، این تشابه اسمی نیز باعث شود که اشتباهی رخ دهد. کما این که برخی مرتکب این اشتباه شده اند.

بنابراین در نهایت تنها سؤالی که باقی می ماند این است که آیا زمان حیات جناب «ابو علی (ابو محمد) حسن» با زمان حیات «حضرت حکیمه خاتون علیها السلام» مطابقت دارد، یا این دو بزرگوار هم عصر نیستند؟ برای رسیدن به پاسخ این سؤال، کافی است ببینیم هر کدام از این دو بزرگوار با حضرت امام زین العابدین علیه السلام چند واسطه دارند. آن وقت ما خود به خوبی به جواب این سؤال خواهیم رسید.

ص: 84

---

1- مقدمه کتاب احقاق الحق (حیة القاضی الشّهِید)، ج 1، ص 107.

2- صاحب کتاب «مکارم الآثار در احوال رجال» نگاشته است: فرزند حسن المحدث بن حسین اصغر، جناب محمد السلیق که وی را محمد اکبر هم نوشته اند، از محدثین و فقهاء و زهاد عصر خود بوده و به واسطه تندی زبان به کلمه «سلیق» که وصف از سلاقت که به معنی تندی زبان است مشهور شده، چنان که در «عمدة الطالب» چندین مرتبه نام او برده شده و به لفظ «سلیق» بر وزن «حیدر» به تقدیم یاء بر لام آورده لکن در چندین کتاب دیگر که نام او برده شده، این کلمه را «سلیق» بر وزن امیر نوشته اند. (مکارم الآثار در احوال رجال، ج 1، ص 159 و 160).

3- المعقوبون من آل ابی طالب علیه السلام، ج 3، ص 222.

حضرت حکیمه خاتون فرزند حضرت جواد الأئمه فرزند حضرت رضا فرزند حضرت کاظم فرزند حضرت صادق فرزند حضرت باقر فرزند حضرت امام زین العابدین علیهم السلام می باشند. یعنی بین ایشان و حضرت امام سجّاد علیه السلام، پنج امام بزرگوار وجود دارند.

و از طرف دیگر هم، جناب أبو علیّ (أبو محمّد) حسن فرزند علیّ مرعش فرزند عبیدالله [عبدالله] فرزند محمّد اکبر فرزند حسن فرزند حسین اصغر فرزند امام سجّاد علیه السلام می باشند. یعنی بین ایشان و حضرت امام سجّاد علیه السلام، نیز پنج واسطه وجود دارند. که این یکی بودن واسطه ها، خود نشان دهنده آن است که «جناب أبو علیّ (أبو محمّد) حسن» با «حضرت حکیمه خاتون علیها السلام» هم عصر بوده اند. و از این جهت نیز هیچ استبعادی ندارد که این دو بزرگوار با هم ازدواج کرده باشند.

### وفات حضرت حکیمه خاتون علیها السلام

درباره تاریخ ولادت و وفات حضرت حکیمه خاتون علیها السلام اطلاع دقیقی در دست نیست. اگر چه برخی از معاصرین وفات ایشان را سال هفتاد و چهارم هجری قمری دانسته اند. (1) و قبر مطهر ایشان در سامراء و نزدیک قبر مطهر و منور حضرت امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام می باشد. چنانچه خاتم المحدثین، شیخ عبّاس قمی رحمه الله در این باره نگاشته است:

«این معظمه در میان سادات علویه و بنات هاشمیه از جهت فضائل و مناقب و عبادت و تقوی و علم ممتاز و به حمل اسرار امامت سرافراز بوده اند. و علماء به استحباب زیارت آن معظمه تصریح نموده اند و قبر شریفشان در سامراء در قبه عسکرین پایین پا، ملاصق ضریح عسکرین علیهما السلام می باشد.» (2)

مرحوم علامه مجلسی قدس سره نیز در این باره نگاشته است:

«اعلم أن فی القبة الشریفة قبراً منسوباً إلى النجیبة الکریمة العالمة الفاضلة التقیة الرضیة حکیمة بنت أبی جعفر الجواد علیه السلام و لا أدری لِمَ لَمْ یعرضوا لزیارتها مع

ص: 85

1- . ریاحین الشریعة، ج 4، ص 150.

2- . منتهی الآمال، ج 2، ص 542.



ظهور فضلها و جلالتها و أنها كانت مخصوصة بالأئمة عليهم السلام و مودعة أسرارهم و كانت أم القائم عندها و كانت حاضرة عند ولادته عليه السلام و كانت تراه حيناً بعد حين في حياة أبي محمد العسكري و كانت من السفراء و الأبواب بعد وفاته فينبغي زيارتها بما أجرى الله على اللسان ممّا يناسب فضلها و شأنها، و الله الموفق.» (1) (بدان که در حرم و قبه شریفه [عسکریین]، قبری منسوب به حکیمه، دختر حضرت أبو جعفر جواد علیه السلام وجود دارد، که ایشان بانوئی نجیب و بخشنده و عالم و فاضل و پرهیزکار و پسندیده ای، بوده اند. و من نمی دانم چرا علماء با وجود ظهور فضائل و جلالت این بانوی بزرگوار، متعرض زیارت [مخصوصه ای برای] ایشان نشده اند. و حضرت حکیمه علیها السلام از خواص ائمه اطهار علیهم السلام و رازدار ایشان بوده، و مادر حضرت قائم علیه السلام نزد ایشان بوده اند. و هنگام ولادت حضرت ولی عصر علیه السلام حضور داشته اند، و در زمان حیات امام حسن عسکری علیه السلام، حضرت ولی عصر علیه السلام را دائم ملاقات می کرده اند. و بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام، از سفیران و باب ارتباط با حضرت بوده اند. بنابراین شایسته است با آن چه خداوند بر زبان جاری می سازد، ایشان را زیارت نمود؛ آن گونه که با فضیلت و شأن و مقام ایشان مناسبت داشته باشد. و فقط خداوند توفیق دهنده است.)

### آغاز امامت حضرت جواد الأئمه علیه السلام

با شهادت حضرت امام رضا علیه السلام در سال دویست و سه هجری قمری، و در سن پنجاه و پنج سالگی در قریه سناباد، نزدیک نوغان، یکی از قریه های طوس، (2)

یا در سال دویست و دو هجری قمری، در سن چهل و نه سال و چند ماهگی (3)، حضرت جواد الأئمه علیه السلام در حالی که نه سال (4) یا هفت سال و چهار ماه و دو روز داشتند، به امامت کبری و ولایت عظمی رسیدند. و مدّت امامت ایشان هفده سال بوده است. ولی برخی گفته اند: مدّت امامت حضرت، از هجده سال، بیست روز کمتر بوده است. (5)

ص: 86

- 1- . بحار الانوار، ج 99، ص 79.
- 2- . ترجمه الأنوار البهية، ص 379.
- 3- . اصول کافی، ج 2، ص 505.
- 4- . منتهی الآمال، ج 2، ص 575.
- 5- . مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 379.

## حضرت جواد الأئمة عليه السلام بر بالین پدر

خاتم المحدثین مرحوم شیخ عبّاس قمی قدس سره از کتاب «دلایل حمیری» از معمر بن خلّاد نقل کرده است:

«امام جواد علیه السلام (در مدینه) به من فرمودند: ای معمر! سوار شو، گفتم: به کجا برویم؟ فرمودند: همان گونه که می گویم، سوار شو. پس سوار شدم و با آنحضرت رفتم تا به یک بیابان یا به سرزمین پستی رسیدیم، حضرت جواد علیه السلام فرمودند: همین جا بمان، من ایستادم، تا حضرت رفتند و بعد از مدتی بازگشتند، گفتم: فدای شما شوم کجا بودید؟ فرمودند: همین ساعت، پدرم را که در خراسان بودند، به خاک سپردم.» (1)

آری، از آن جایی که سن شریف حضرت جواد الأئمة علیه السلام در هنگام شهادت حضرت رضا علیه السلام به ظاهر کم بود، برای برخی در امامت ایشان شبهه به وجود آمد. ولی شیعیان با دیدن احاطه کامل علمی حضرت در مناظره ها و با دیدن معجزات فراوان از ایشان، شبهه از دل ها زدودند و معتقد به امامت حضرت جواد الأئمة علیه السلام شدند. یکی از آن معجزات خبر دادن حضرت از شهادت پدر بزرگوار خود حضرت رضا علیه السلام بوده است.

## اعلام عزاداری برای امام رضا علیه السلام از طرف امام جواد علیه السلام

خاتم المحدثین مرحوم شیخ عبّاس قمی قدس سره از امیه بن علیّ روایت کرده است: من در مدینه بودم، و به محضر حضرت جواد الأئمة علیه السلام رفت و آمد می کردم، و حضرت امام رضا علیه السلام در آن وقت، در خراسان ساکن بودند، بستگان حضرت جواد الأئمة علیه السلام و عموهای پدرشان، در مدینه به حضور آن حضرت می آمدند و سلام می کردند. روزی آن حضرت، کنیزشان را طلبیدند و به او فرمودند:

ص: 87

«به بستگان و اقوام بگو برای عزاداری آماده شوند.»

هنگامی که بستگان و فامیل، پراکنده شدند. با خود می گفتند: ما از حضرت جواد الأئمه علیه السلام نپرسیدیم که برای چه، آماده عزاداری شدیم؟ فردای آن روز، حضرت جواد الأئمه علیه السلام مانند روز قبل دستور دادند که آماده عزاداری شوند، آنان پرسیدند، برای چه؟ حضرت فرمودند:

«برای عزاداری بهترین انسان روی زمین.»

بعد از مدتی خبر شهادت حضرت امام رضا علیه السلام از خراسان به مدینه رسید. (1)

### اجتماع شیعیان در خانه عبد الرحمن بن حجاج

مرحوم مقرر قدس سره نگاشته است: هنگامی که حضرت امام رضا علیه السلام به دست مأمون لعنة الله علیه به شهادت رسیدند، حضرت ابو جعفر جواد الأئمه علیه السلام، هشت سال داشتند. و شهادت حضرت امام رضا علیه السلام برای شیعیان مصیبتی بس گران بشمار می رفت. زیرا برای عهده دار شدن مقام امامت، تنها حضرت امام جواد الأئمه علیه السلام را - که به ظاهر کودکی بیش نبودند - فراروی خویش می دیدند. و این سبب می شد، موجی از ناآرامی و اضطراب شیعیان را در بر گیرد.

آن ها از یاد برده بودند که «امامت»، مقامی از جانب خداوند متعال می باشد. و کسی که جامه خلافت الهی بر تن دارد، ذات پاکی است که از نور خداوند متعال آفریده شده است. خداوند به ذات پاک امامان علیهم السلام، آگاهی بر خواص طبیعت ها و علم بر اسرار کاینات را عطا کرده و هیچ چیز کوچک یا بزرگی از آنان پنهان نیست. علم امامان علیهم السلام، علم حضوری و از جانب خدای حکیم و علیم است.

و حضرت امام جواد الأئمه علیه السلام، شاخه ای از درخت احمدی صلی الله علیه و آله و سلم می باشند. بنابراین اگر خداوند متعال، ایشان را جانشین پدران معصوم بزرگوارشان قرار داده باشد؛ او همچون چراغی تابان - با معجزات خود و آگاهی از گذشته و آینده، همان گونه که عیسی در گهواره به پیامبری مبعوث گردید - فراروی کسی که در مسیر حقیقت از نور یقین روشنایی می طلبد، قرار خواهد گرفت. و این نور بر هیچ کس پوشیده نیست جز بر آنان که در شناخت امام علیه السلام، راه جهل می پیمودند و گمان داشتند که، خلافت الهیّه با سنّ کم سازگار نیست.

ص: 88

و چنین بود که عده ای از شیعیان، از نقاط مختلف در خانه «عبد الرحمن بن حجاج» گرد آمدند. این خانه، در یکی از محله های بغداد به نام «بركة زلز» واقع بود. در این گردهمایی، ریان بن صلت، صفوان بن یحیی، محمد بن حکیم و یونس بن عبد الرحمن حضور داشتند و برای مصیبت بزرگ شهادت حضرت امام رضا علیه السلام می گریستند و درباره موضوع امامت با یکدیگر سخن می گفتند.

یونس بن عبد الرحمن رو به جمع حاضر کرد و گفت: گریه را کنار بگذارید و به کسی که بتوان مسائل و مشکلات را بدو ارجاع داد، رو کنید و تا زمانی که این کودک - یعنی حضرت امام جواد الأئمه علیه السلام - بزرگ شود و خود امامت را به عهده بگیرد، از آن شخص پیروی کنید. «ریان بن صلت» برخاست - و با حالتی خشمگین - دست خود را بر گلو یونس بن عبد الرحمن نهاد، و در حالی که به شدت او را می زد گفت: تو به ایمان تظاهر می کنی، و شرك و شك خود را پنهان می داری. به خدا سوگند؛ اگر امامت و خلافت حضرت جواد الأئمه علیه السلام از جانب پروردگار باشد، تفاوتی نمی کند او يك روزه باشد یا صد روزه، و اگر امامت و خلافتش از جانب خداوند نباشد، اگر هزار سال هم داشته باشد، او نیز مانند یکی از مردم عادی است. کسانی که در مجلس بودند به یونس بن عبد الرحمن (1)

روی آوردند و او را مورد سرزنش قرار دادند. (2)

ص: 89

1- . در بزرگی و استواری یونس بن عبد الرحمن، در راه حقّ جای هیچ گونه تردید نیست. يك زمان مال فراوانی در اختیار او قرار داده شد، تا بگوید که امامت در حضرت امام موسی کاظم علیه السلام متوقف شده است. او وکیل حضرت امام رضا علیه السلام بود. و در زمره اصحاب خاص به شمار می رفت. حضرت امام رضا علیه السلام، یاران خود را به منظور آموختن معالم دینشان، نزد او می فرستادند و سه بار برای وی بهشت را ضمانت فرمودند. ابو هاشم جعفری، کتاب «یوم و لیلۀ یونس بن عبد الرحمن» را به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، عرضه کرد. امام علیه السلام فرمودند: «اعطاه الله بكل حرف نوراً یوم القیامة؛ خداوند در روز قیامت، در برابر هر حرفی از این کتاب، نوری به او می بخشد.» و او از جمله کسانی است که امامیه بر درستی و صحّت احادیثی که روایت کرده، متفق می باشند. و مقصود یونس، از جمله «گریه را کنار بگذارید» که «ریان» متوجه آن نشد؛ امتحان و آزمایش حاضران در مجلس بود. تا آنان که در مقابل حقّ معرفتی استوار دارند، شناخته شوند. تا شاید او بتواند در ارشاد و راهنمایی کسی که از امام علیه السلام منحرف شده است، تلاشی کرده باشد. در بزرگی و معتمد بودن یونس بن عبد الرحمن، «نجاشی»، «کشی»، «علامه حلی»، «مجلسی»، «محقق بحرانی»، «جزائری»، «شیخ فخر الدین طریحی» و «کاظمی» هیچ گونه تردید و توقفی نکرده اند. وی در فهرست ابن ندیم، ص 309. جزو بزرگان شیعه به شمار رفته است. در این فهرست آمده است: «یونس بن عبد الرحمن، درباره مذهب شیعه تالیفات فراوان دارد.» سپس ذکری از نام کتاب های او رفته است. وی در سال 208 ق. در حالی که شش سال از شهادت حضرت امام رضا علیه السلام می گذشت، از دنیا رفت. او از موالی خاندان «یقظین» بود. (حاشیه کتاب: نگاهی گذرا بر زندگانی امام جواد علیه السلام، ص 109)

2- . نگاهی گذرا بر زندگانی امام جواد علیه السلام، ص 108 و 109 به نقل از اثبات الوصیة، مسعودی، ص 184. طبع نجف.

## دیدار شیعیان با حضرت جواد علیه السلام در موسم حج

بعد از شهادت حضرت امام رضا علیه السلام، در موسم حج، تعداد بسیار زیادی به قصد دیدار حضرت جواد الأئمه علیه السلام، عازم زیارت خانه خدا شدند. از جمله: محمد بن جمهور قمی، حسن بن راشد، علی بن مدرک و علی بن مهزیار. زمانی که به مدینه رسیدند، از جانشین حضرت امام رضا علیه السلام جو یا شدند. عده ای به آنان پاسخ دادند: در سه میلی مدینه قریه ای به نام «صریا(1)»

قرار دارد و حضرت امام جواد الأئمه علیه السلام در آنجا ساکن هستند. زائران وارد محل اقامت حضرت جواد الأئمه علیه السلام شدند و مشاهده کردند که عده ای از مردم در آنجا جمع شده اند. از این رو آنان نیز در میان مردم نشستند. در آن حال عبد الله فرزند حضرت امام موسی کاظم علیه السلام وارد شد. با ورود او مردم به یکدیگر گفتند، این فرد امام ما است. در این هنگام فقهاء فریاد اعتراض برآوردند، و گفتند: از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام به ما روایت رسیده که محال است، دو برادر به جز حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام، هر دو امام باشند. بنابراین، عبد الله امام ما نیست.

مردی از عبد الله پرسید: نظرت درباره مردی که زن خود را به تعداد ستارگان آسمان طلاق دهد چیست؟ عبد الله در پاسخ وی گفت: قسم به کرکس پرنده و کرکس افتاده، که زن در اول ماه خرداد باید از شوهرش جدا شود. با شنیدن این فتوا حاضران در مجلس را اندوه و حیرت فراگرفت.(2)

مردی دیگر پرسید: فتوای شما در مورد مردی که با چهار پایی، عمل زشتی انجام دهد چیست؟ پاسخ داد: باید دستش را قطع کرد. و همچنین باید صد تازیانه به او زد و تبعیدش کرد. این فتوا، برای حاضران، بسیار گران و مایه شگفتی بود. زیرا از هیچ يك از معصومین علیهم السلام این گونه فتوایی را نشنیده بودند. لذا همه حاضران بالا گرفت. آنان می گفتند مسأله امامت تغییر کرده، سپس خواستند، مجلس را ترك کنند که دربی از بالای مجلس باز شد و «موفق»، خادم حضرت جواد الأئمه علیه السلام، پیشاپیش ایشان بیرون آمد. سپس حضرت شریف آوردند.

لباس های حضرت جواد الأئمه علیه السلام از دو پیراهن و يك شلوار عدنی تشکیل می شد. و عمامه ای نیز بر سر داشتند که دو تحت الحنك داشت، و یکی از طرف جلو، و دیگری از عقب

ص: 90

1- قریه صریا را حضرت امام موسی کاظم علیه السلام بنا کرده اند.

2- نگاهی گذرا بر زندگانی امام جواد علیه السلام، ص 111 به نقل از مناقب ابن شهر آشوب.

آویزان بود. و در پاهای مبارك حضرت نعلین بقبالین بود. و به حاضرین در مجلس سلام کردند. شکوه و بزرگی و جلال ایشان همه جا را غرق در سکوت کرد، زیرا که مردم، انوار نبوت و ابهت خلافت الهی را در ایشان مشاهده می نمودند. سپس حضرت جواد الأئمه علیه السلام در جایگاه خود نشستند. و بعد از لحظاتی همان شخص اول، سؤال خود را از ایشان پرسید. امام علیه السلام در جواب او این آیه شریفه از قرآن را قرائت کردند:

(الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ <sup>طَلِّ</sup>فَإِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ. (1)) (طلاق دو مرتبه انجام می گیرد (پس از آن) یا به شایستگی باید نگاه داشت و یا به نیکی رها کرد.)

یعنی در بار سوّم (2)

[اگر باز او را طلاق بدهد، دیگر بدون وجود محلل نمی تواند رجوع کند]. و طلاق جز با پنج شرط صحیح نیست. «در طهر غیر موافقه» (3)، اجراء شدن «صیغه» به «قصد»، و شهادت «دو شاهد عادل»، ای سؤال کننده! آیا در قرآن در این موضوع، عدد ستارگان آسمان ذکر شده است؟ وی پاسخ داد: نه. (4)

حضرت جواد الأئمه علیه السلام در پاسخ سؤال دوم فرمودند: فاعل باید تعزیر شود، پشت چهار پا علامت و داغ گذاشته شود و از شهر بیرون گردد، تا ننگ برای آن مرد نماند. (5)

و قیمت آن را به عنوان خسارت پرداخت کند. هر نوع استفاده از آن چهار پا حرام است، و باید به بیابان برده شود و در آن جا بماند تا مرگش فرارسد، یا گرگ و حیوان درنده ای آن را بخورد. آن مرد عرض کرد: عموی شما چنین و چنان فتوی داد. حضرت امام جواد الأئمه علیه السلام فرمودند: ای عموا! همانا بزرگ است نزد خداوند که فردا در مقابل او بایستی و به تو بفرماید برای بندگانم به چیزی که نمی دانستی فتوی دادی. در حالی که میان امت، کسی که از تو عالم تر بود، وجود داشت.

عبد الله گفت: برادرم حضرت امام رضا علیه السلام را دیدم که همانند سخن من فتوی دادند. حضرت امام جواد الأئمه علیه السلام، اختلاف دو مسأله و دو فتوی را برای وی بیان فرمودند.

ص: 91

1- . بقره: آیه 229.

2- . نگاهی گذرا بر زندگانی امام جواد علیه السلام، ص 112 به نقل از اثبات الوصیة.

3- . زن از عادت ماهیانه پاك باشد. و در این پاکی با همسرش آمیزش نداشته باشد.

4- . نگاهی گذرا بر زندگانی امام جواد علیه السلام، ص 112 به نقل از مناقب ابن شهر آشوب.

5- . نگاهی گذرا بر زندگانی امام جواد علیه السلام، ص 113 به نقل از اثبات الوصیة.

از حضرت امام جواد الأئمه عليه السلام پرسیدند: شخصی قبر زنی را می شکافد و کفن او را دزدیده و با وی عمل زشت انجام می دهد. حکم او چگونه است؟ حضرت امام جواد الأئمه عليه السلام فرمودند: به علت دزدی دستش قطع می شود، و برای زنا به وی حد زده می شود، و از شهر برای عبرت مردم، تبعید می گردد. و اگر مرد، دارای همسر بوده است، به قتل می رسد. (1)

حاضران در مجلس خوشحال شدند. زیرا به هدف خود که دیدار خورشید امامت بود نایل آمده بودند و اعتقادشان به ولایت حضرت امام جواد الأئمه عليه السلام محکم شد. سپس مردم به حضرت روی آوردند و آن چه از مسائل دینی بر آنان مبهم بود، سؤال کردند. بطوری که گفته شده است؛ در يك جلسه حدود سی هزار مسأله از حضرت امام جواد الأئمه عليه السلام سوال شد. موسی بن قاسم، خدمت حضرت امام جواد الأئمه عليه السلام عرض کرد: قصد دارم به نیابت شما و نیز به نیابت پدر بزرگوارتان طواف کنم. اما مردم به من گفته اند، طواف به نیابت ائمه عليهم السلام جایز نیست. حضرت جواد الأئمه عليه السلام در پاسخ فرمودند: هر اندازه می توانی طواف کن که جائز است. پس از سه سال موسی بن قاسم خدمت امام عليه السلام عرض کرد: من از شما اجازه گرفتم تا به نیابت شما و پدرتان علیهما السلام طواف کنم، شما اجازه دادید. و من از جانب شما، الی ما شاء الله طواف انجام دادم. سپس چیزی به خاطرم رسید و به آن عمل کردم.

امام عليه السلام فرمودند: چه چیز؟ عرض کرد: روزی به نیابت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم طواف کردم. حضرت جواد الأئمه عليه السلام سه بار فرمودند: «صلی الله علی رسول الله». روز دوم به نیابت حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام، روز سوم به نیابت حضرت امام حسن عليه السلام، روز چهارم به نیابت حضرت امام حسین عليه السلام، روز پنجم به نیابت حضرت علی بن حسین علیهما السلام، روز ششم به نیابت حضرت امام محمد باقر عليه السلام، روز هفتم به نیابت حضرت امام صادق عليه السلام، روز هشتم به نیابت حضرت امام موسی کاظم عليه السلام، روز نهم به نیابت پدر بزرگوارتان حضرت امام رضا عليه السلام، و روز دهم نیز، ای آقای من، به نیابت شما طواف کردم. و من به ولایت آن بزرگواران و به دین خداوند متعال ایمان دارم.

حضرت امام جواد الأئمه عليه السلام فرمودند: به خدا سوگند، در این صورت به دینی متدین هستی که غیر از آن از بندگان پذیرفته نمی شود. موسی بن قاسم عرض کرد: بعضی مواقع به نیابت مادر

ص: 92

---

1- . نگاهی گذرا بر زندگانی امام جواد عليه السلام، ص 113 به نقل از مناقب ابن شهر آشوب.

شما حضرت فاطمه علیها السلام طواف کرده ام، و گاهی هم به این نیت طواف نکرده ام. امام علیه السلام فرمودند: این کار را زیاد انجام بده که بهترین کارهای توست. (1)

### تصریح حضرت رضا علیه السلام به امامت حضرت جواد علیه السلام

حضرت رضا علیه السلام قبل از شهادت خود امر امامت حضرت جواد الأئمه علیه السلام را برای شیعیان واضح نموده بودند، و در موقعیت های مختلف تصریح به امامت حضرت کرده بودند. چنانچه مرحوم نجاشی قدس سره از مسافر نقل کرده است:

«أَمَرَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِخُرَاسَانَ، فَقَالَ: الْحَقُّ بِأَبِي جَعْفَرٍ فَإِنَّهُ صَاحِبُكَ.» (2) (حضرت امام رضا علیه السلام در خراسان به من امر کرده و فرمودند: خود را به ابو جعفر (حضرت جواد الأئمه علیه السلام) برسان که امام تو ایشان می باشند.)

همان گونه که از ظاهر این روایت دانسته می شود گویا راوی این روایت در اواخر عمر شریف حضرت رضا علیه السلام در خراسان، در محضر حضرت بوده است. و امام علیه السلام او را امر می کنند که بنابر مصالحی به محضر حضرت جواد الأئمه علیه السلام برود. و پس از ایشان، از حضرت جواد الأئمه علیه السلام اطاعت نماید.

در روایت دیگری نجاشی از حسین بن یسار روایت کرده است: من و حسین بن قیاما در صریا از حضرت رضا علیه السلام اذن ورود گرفتیم و حضرت به ما اذن دادند و فرمودند: چه کار دارید؟ حسین بن قیاما به حضرت عرض کرد:

«تَخْلُوْا أَلَا رِضٌ مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهَا إِمَامٌ؟ فَقَالَ: لَا، قَالَ: فَيَكُونُ فِيهَا اثْنَانِ؟ قَالَ: لَا إِلَّا وَاحِدٌ صَامِتٌ لَا يَتَكَلَّمُ. قَالَ: فَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّكَ لَسْتَ بِإِمَامٍ، قَالَ: وَمِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ؟ قَالَ: إِنَّهُ لَيْسَ لَكَ وَلَدٌ وَإِنَّمَا هِيَ فِي الْعَقَبِ، قَالَ: فَقَالَ لَهُ: فَوَاللَّهِ أَنَّهُ

ص: 93

1- . نگاهی گذرا بر زندگانی امام جواد علیه السلام ، ص 114 به نقل از فروع کافی، چاپ شده در حاشیه مرآة العقول، باب الطواف و الحج عن الأئمة عليهم السلام .

2- . اختیار معرفة الرجال المعروف برجال الكشي، ص 795.



لَا تَمْضِي الْأَيَّامُ وَاللَّيَالِي حَتَّى يُوَلَّدَ لِي ذَكَرٌ مِنْ صُلْبِي يَقُومُ بِمِثْلِ مَقَامِي، يَحْيِي الْحَقَّ وَيَمْحَقُ الْبَاطِلَ.» (1)

(آیا زمین خالی از امام می ماند؟ فرمودند: نه، عرض کرد: آیا ممکن است دو امام در زمین باشند؟ فرمودند: نه، مگر این که یکی از آن ها ساکت باشد و سخن نگوید. حسین بن قیاما عرض کرد: به درستی دانستم که شما امام نیستید. حضرت فرمودند: از کجا دانستی؟ عرض کرد: به درستی که امام در عقب و نسل امام قبلی است و شما فرزندی ندارید. راوی می گوید: حضرت به او فرمودند: به خدا سوگند که روزها و شب ها نخواهد گذشت تا آن که فرزند پسری از صلب من، برایم متولد می شود که او چون من به پا خواهد ایستاد، و حق رازنده می کند و باطل را نابود می کند.)

و مرحوم صفار قدس سره در کتاب «بصائر الدرجات» از حسین بن قیاما نقل کرده است: «دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ وُلِدَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ وَهَبَ لِي مِنْ يَرِثُنِي وَ يَرِثُ آلَ دَاوُدَ.» (2)

(محضر حضرت رضا علیه السلام رسیدم. و حال آن که پسرشان حضرت جواد الأئمه علیه السلام متولد شده بودند. فرمودند: خداوند به من مولودی عنایت کرد که از من و آل داوود ارث می برد.)

در این روایت از آن جایی که حضرت رضا علیه السلام می فرمایند فرزندم از آل داوود ارث می برد. دانسته می شود که منظور حضرت فقط میراث مالی نیست. از این رو باید گفت همه معجزات و فضائل انبیاء عظام علیهم السلام، محضر حضرت جواد الأئمه علیه السلام می باشد. بلکه با توجه به روایات دیگر، باید گفت اگر انبیاء عظام علیهم السلام فضیلت و مقامی داشته اند. یا معجزه ای انجام و از ایشان به منسه ظهور رسیده است، به برکت حضرات معصومین علیهم السلام می باشد. از این رو در روایت دیگری مرحوم امین الأسلام طبرسی قدس سره از بزنتی نقل کرده است:

ص: 94

1- . اختیار معرفة الرجال المعروف برجال الكشي، ص 828؛ و ورد فی الكافی: عن أحمد، عن محمد بن علي، عن ابن قیاما الواسطي قال: دخلت على علي بن موسى عليهما السلام فقلت له: أكون إمامان؟ قال: لا إلا وأحدهما صامت، فقلت له: هو ذا أنت، ليس لك صامت و لم يكن ولد له أبو جعفر عليه السلام بعد فقال لي: و الله ليجعلن الله مني ما يثبت به الحق وأهله، و يمحق به الباطل و أهله فولد له بعد سنة أبو جعفر عليه السلام و كان ابن قیاما واقفياً. (اصول كافي، ج 2، ص 166).

2- . بصائر الدرجات، ج 1، ص 282.

«قَالَ لِي ابْنُ النَّجَّاشِيِّ: مَنْ الْإِمَامُ مِنْ بَعْدِ صَاحِبِكَ؟ وَلَمْ يَكُنْ رُزِقَ أَبُو جَعْفَرٍ، فَدَخَلْتُ عَلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا سَأَلَنِي بِهِ ابْنُ النَّجَّاشِيِّ. فَقَالَ: الْإِمَامُ بَعْدِي ابْنِي، قَالَ: وَهَلْ يَجْتَرِي أَحَدٌ أَنْ يَقُولَ ابْنِي وَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ؟» (1)

(فرزند نجاشی به من گفت: بعد از صاحب اختیار تو حضرت رضا علیه السلام، امام کیست؟ و این سؤال را در زمانی نمود که هنوز حضرت جواد الأئمه علیه السلام متولد نشده بودند. از این رو محضر حضرت رضا علیه السلام رسیدم و حضرت را از سؤالی که فرزند نجاشی از من نموده بود با خبر کردم. حضرت فرمودند: امام بعد از من فرزندم می باشد، بعد حضرت به بزنی فرمودند: آیا کسی [غیر از من که آگاه از اسرار الهی می باشد]، جرأت دارد که بگوید پسر [امام است] و حال آن که هنوز فرزندی ندارد؟)

از این سه روایت شریف به خوبی دانسته می شود که امام بعد از حضرت رضا علیه السلام، تنها فرزند پسر حضرت، وجود نازنین حضرت جواد الأئمه علیه السلام، می باشند. و ایشان جانشین حضرت، در در همه امور بوده اند. و از این که حضرت در روایت آخر می فرمایند: «وَهَلْ يَجْتَرِي أَحَدٌ أَنْ يَقُولَ ابْنِي وَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ؟؛ آیا کسی، جرأت دارد که بگوید پسر [امام است] و حال آن که هنوز فرزندی ندارد؟»، به خوبی دانسته می شود که حضرت، از لوح محفوظ آگاهی دارند. چرا که اگر حضرت از لوح محو و اثبات این خبر را داده بودند، تغییر و تبدیل در آن ممکن می بود. ولی از آن جایی که حضرت با قاطعیت خبر از امامت حضرت جواد الأئمه علیه السلام می دهند، و سؤال کننده را آگاه می کنند که هیچ تغییری در این خبر راه ندارد، دانسته می شود که خبر دادن ایشان از لوح محفوظ است. اگر چه از آباء بزرگوار خود و از طریق حضرت خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله و سلم نیز از این مهم آگاه شده بودند، و خبر داشتند.

مرحوم ثقة الإسلام کلینی قدس سره از حسن بن جهنم نقل کرده است: با حضرت امام رضا علیه السلام نشسته بودم که حضرت، فرزند خود، حضرت جواد الأئمه علیه السلام را که در آن زمان [به حسب ظاهر] کوچک بودند را فراخواندند و ایشان را در آغوش من نشانند، و فرمودند: پیراهن حضرت جواد الأئمه علیه السلام را در آور، و ایشان را برهنه کن. از این رو من پیراهن حضرت جواد الأئمه علیه السلام را در آوردم. آن گاه به من فرمودند:

ص: 95

«أَنْظُرُ بَيْنَ كَتْفَيْهِ، فَتَنْظُرْتُ فَإِذَا فِي أَحَدِ كَتْفَيْهِ شَيْبَةٌ بِالْخَاتِمِ دَاخِلٌ فِي اللَّحْمِ، ثُمَّ قَالَ أَتَرَى هَذَا كَانَ مِثْلَهُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ مِنْ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ  
».

(به میان دو شانه حضرت جواد الأئمه علیه السلام نگاه کن. وقتی من نگاه کردم، ناگاه در یکی از شانه های حضرت مَهرمانندی از گوشت دیدم. آن حضرت فرمودند: آیا آن را می بینی؟ مانند آن در چنین جایی از بدن پدرم بود.) (1)

در این روایت شریف حضرت رضا علیه السلام برای اثبات امامت حضرت جواد الأئمه علیه السلام، متذکر نشانه ای در بدن مطهر حضرت می شوند. که آن نشان در بدن همه ائمه اطهار علیهم السلام وجود داشته است. که بنابر مصالحتی حضرت این نشانه را فقط نسبت به پدر بزرگوارشان حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام اظهار می کنند. و گرنه این نشان طبق نصوص در بدن نازنین خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله و سلم نیز وجود داشته است.

و در روایت دیگری مرحوم ثقة الإسلام کلینی قدس سره از معمر خلاد روایت کرده است: «سَمِعْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ ذَكَرَ شَيْئًا، فَقَالَ: مَا حَاجَّتْكُمْ إِلَيَّ ذَلِكَ؟ هَذَا أَبُو جَعْفَرٍ قَدْ أَجْلَسْتُهُ مَجْلِسِي وَ صَبَّرْتُهُ مَكَانِي وَقَالَ: إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ يَتَوَارَثُ أَصَاغِرُنَا عَنْ أَكَابِرِنَا الْقُدَّةَ بِالْقُدَّةِ.» (2)

(از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که مطلبی را بیان کردند، سپس فرمودند: شما را به آن ها چه نیازی است؟ ایشان ابو جعفر هستند، که وی را در جای خود نشانده ام، و در منزلت خودم نهاده ام. و فرمودند: ما خاندانی هستیم که خردسالان ما، [همه چیز را] موبه مواز بزرگترهایمان ارث می برند.)

در این روایت شریف چند نکته وجود دارد: یکی این که به نظر می رسد در آغاز کلام، حضرت رضا علیه السلام شروع به بیان مطالبی نموده، و برخی از حاضرین تمایل خود را به آن مطلب یا چیز دیگری، اظهار کرده باشند. از این رو حضرت امام رضا علیه السلام بلافاصله با بیان عبارت: «مَا حَاجَّتْكُمْ إِلَيَّ ذَلِكَ؟»، اهل مجلس را متنبه و آگاه می کنند، که آن چه شما گمان می کنید ارزشمند است، با وجود حضرت جواد الأئمه علیه السلام ارزش چندانی ندارد. و با وجود حضرت جواد الأئمه

ص: 96

1- . اصول کافی، ج 2، ص 82.

2- . اصول کافی، ج 2، ص 80.

علیه السلام، و قبول امامت و ولایت الهی ایشان، به آن چه در نیت دارید، و برایتان ارزشمند است نیز بدون تردید خواهید رسید.

نکته دیگر این روایت شریف، تصریح حضرت رضا علیه السلام به امامت حضرت جواد الأئمه علیه السلام می باشد. چنانچه این نکته به خوبی از این که حضرت می فرماید: «هَذَا أَبُو جَعْفَرٍ قَدْ أَجْلَسْتُهُ مَجْلِسِي وَ صَيَّرْتُهُ مَكَانِي»، دانسته می شود.

نکته سومی که از این روایت شریف دانسته می شود، این است که سن امام معصوم علیه السلام چیزی را تغییر نمی دهد. و از آن جایی که علم امام معصوم علیه السلام چون دیگر صفاتش، از جانب خداوند متعال می باشد. امام در هر سنی که باشد، قادر به امامت شیعیان خواهد بود. از این رو حضرت رضا علیه السلام می فرماید: «إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ يَتَوَارَثُ أَصَاغِرُنَا عَنْ أَكَابِرِنَا الْقُدَّةَ بِالْقُدَّةِ».

لذا اگر چه در ظاهر سن حضرت جواد الأئمه علیه السلام کم می باشد. ولی این کمی سن، مانعی برای امامت ایشان نخواهد بود. چرا که اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام خاندانی هستند که خردسالانشان همه چیز را موبه مو از بزرگ سالانشان، به لطف خداوند متعال، به ارث می برند. همان گونه که حضرت عیسی علیه السلام در همان بدو ولادت طبق صریح آیه قرآن از طرف خداوند متعال به مقام پیامبری رسیده بودند. و در همان بدو تولد، با بیانی شیوا خود از این مهم خبر داده اند و زبان گشوده و فرموده اند:

(قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا (1))

«همانا من بنده خاص خداوند هستم که به من کتاب آسمانی عنایت کرده و مرا نبی خود قرار داده است.»

نکته دیگر این روایت شریف، که از مفهوم آن دانسته می شود این است که گوئی حضرت امام رضا علیه السلام با اعلام جانشینی جواد الأئمه علیه السلام، خبر از شهادت قریب الوقوع خود می دهند، و شیعیان را از آینده ای نزدیک و خبر شهادت خود آگاه می کنند، که نشان از علم غیب امام دارد.

در روایت دیگری مرحوم ثقة الإسلام کلینی قدس سره نقل کرده است:

«كُنْتُ وَاقِفًا بَيْنَ يَدَيْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِخُرَاسَانَ، فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: يَا سَيِّدِي! إِنْ كَانَ كَوْنُ قَائِلِي مَنْ؟ قَالَ: إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ ابْنِي. فَكَانَ الْقَائِلَ اسْتَصْغَرَ سِنَّ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ أَبُو

ص: 97

الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعَثَ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامَ رَسُولًا نَبِيًّا، صَاحِبَ شَرِيعَةٍ مُبْتَدَأَةٍ، فِي أَصْغَرَ مِنَ السَّنِّ الَّذِي فِيهِ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (1)

(من در خراسان در مقابل حضرت رضا علیه السلام ایستاده بودم که کسی به ایشان عرض کرد: ای سرورم! اگر حادثه ای رخ داد به چه کسی [رجوع کنیم]؟ فرمودند: به پسر من ابو جعفر، پس گویا گوینده سنّ حضرت جواد الائمه علیه السلام را کوچک شمرد. از این رو حضرت رضا علیه السلام فرمودند: خداوند تبارک و تعالی عیسی بن مریم علیه السلام را در سنّی کوچک تر از آن چه حضرت جواد الائمه علیه السلام دارند به عنوان رسول و پیامبر و صاحب شریعتی نو برانگیخت.)

آری اگر حضرت جواد الائمه علیه السلام در ایام نوجوانی به امامت رسیدند، جناب عیسی علیه السلام از حین ولادت مبعوث به رسالت شده بودند. از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل شده است: هفتاد زن از بنی اسرائیل به حضرت مریم علیها السلام افترا زدند و به او خطاب کردند:

(لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا (2)) (ای مریم! عجب کار منکر و شگفت آوری کردی!)

وقتی این اهانت ها را به حضرت مریم علیه السلام نمودند به آن ها جوابی نداد ولی:

(فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا (3))

(مریم اشاره نمود به عیسی که با او سخن بگوئید و از او جواب بشنوید، آن ها گفتند: چگونه سخن بگوئیم با کسی که در گهواره است و طفل شیرخواره است؟)

پس حضرت عیسی علیه السلام در همان ایام طفولیت به امر الهی شروع به سخن گفتن نمود و به آن ها فرمود:

(قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ (4))

(به درستی که من بنده خدا هستم، به من کتابی آسمانی داده است و مرا پیغمبر گردانیده است. علی و مرا هر جا که باشم، با برکت گردانیده است.)

ص: 98

1- اصول کافی، ج 2، ص 238.

2- مریم: آیه 27.

3- مریم: آیه 29.

4- مریم: آیه 30 و 31.

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است: مقصود از با برکت بودن آن است که از جهت علم و کمال و شفای بیماران و زنده کردن مردگان، هر جا که باشم نفع من به خلق می رسد. (1)

پس همان گونه که حضرت عیسی علیه السلام از همان بدو تولد به پیامبری مبعوث شدند و قادر بودند معجزات شگفت انگیزی انجام داده و مردگان را زنده نمایند یا کور مادر زادی را شفا دهند. هیچ استبعادی ندارد، اگر بگوئیم حضرت جواد الأئمه علیه السلام نیز در سنین نوجوانی به امامت رسیده اند و در همان سنین نوجوانی قادر بوده اند معجزات حضرت عیسی علیه السلام را به منسه ظهور برسانند. بلکه همان گونه که در این نوشتار نیز مکرراً تصریح شده است، و روایات آن نقل گردیده اگر انبیاء عظام علیهم السلام قادر به انجام معجزه ای بوده اند به برکت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام می باشد.

به هر تقدیر این که حضرت جواد الأئمه علیه السلام در سنین نوجوانی به امامت رسیدند، هیچ گونه قدحی را متوجه حضرت نخواهد کرد. چنانچه ثقة الإسلام کلینی قدس سره از علی بن ابراهیم از پدرش نقل کرده است که علی بن حسان به حضرت جواد الأئمه علیه السلام عرض کرد: «إِنَّ النَّاسَ يُنْكِرُونَ عَلَيْكَ حَدَاثَةَ سِنِّكَ، فَقَالَ: وَمَا يُنْكِرُونَ مِنْ ذَلِكَ، قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟ لَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ (قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي (2)) فَوَ اللَّهُ مَا تَبِعَهُ إِلَّا عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَهُ تِسْعُ سِنِينَ وَ أَنَا ابْنُ تِسْعِ سِنِينَ.» (3)

(به درستی که مردم به جهت کم بودن سنّ شما از شما عیب جوئی می کنند. حضرت فرمودند: با گفتن این مطلب، به غیر از خداوند عزّ و جل، از هیچ کس دیگری عیب جوئی نمی کنند. چرا که خداوند عزّ و جل به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (بگو: طریقه من و پیروانم همین است که خلق را به خدا، با بینایی و بصیرت دعوت کنیم.) و به خدا سوگند از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جز علی علیه السلام، کس دیگری پیروی نکرد، در حالی که نه سال داشت و من هم نه ساله هستم.)

از فرمایش حضرت دانسته می شود که اگر کسی به جهت این که ایشان در سنین نوجوانی به امامت رسیده اند، عیب جوئی کند. در واقع از خداوند متعال عیب جوئی کرده است. چرا که اولاً: خداوند متعال ایشان را در این سنّین به امامت رسانده است، و هرگونه عیب جوئی در این زمینه

ص: 99

1- . حياة القلوب، ج2، ص1082.

2- . يوسف: آیه 108.

3- . اصول کافی، ج2، ص240.

در حقیقت عیب جوئی از خداوند متعال خواهد بود. و ثانیاً: این آیه شریفه اشاره است به حدیث یوم الدار که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از بعثت همه اقوام و نزدیکان خود را به منزلشان دعوت کردند و اسلام را به آن ها عرضه نمودند. ولی هیچ کدام به غیر از حضرت علیّ علیه السلام نپذیرفتند.

آن گاه حضرت فرمودند: هر کسی به من ایمان آورد او پس از من جانشین من خواهد بود. و به اتفاق همه مورخین در آن روز هیچ کس جز حضرت علیّ بن ابی طالب علیهما السلام که نه ساله بودند، به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان نیاوردند. حال وقتی خداوند در قرآن با این که حضرت علیّ علیه السلام در هنگام اجابت دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نه سال بیشتر نداشته اند، ایشان را به عنوان جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم معرفی می کند. در واقع اگر کسی به جهت کم بودن سن حضرت جواد الأئمه علیه السلام از ایشان عیب جوئی نماید، از خداوند عیب جوئی کرده است. چرا که نوجوانی چونان امیر المؤمنین علیه السلام را در قرآن به عنوان جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ستوده است. با آن که حضرت علیّ علیه السلام نه سال بیشتر نداشته اند.

و همچنین اگر کم بودن سنّ حضرت نقصانی باشد. نباید خداوند به جهت قبول اسلام از حضرت علیّ علیه السلام چنین تجلیلی می کرد. و ایشان را با بصیرت معرفی می نمود. از این رو وقتی مردم به جهت کمی سنّ حضرت جواد الأئمه علیه السلام از ایشان عیب جوئی می نمایند، در واقع از خداوند عیب جوئی کرده اند که چرا شخصی - حضرت علیّ علیه السلام - را که در دوران نوجوانی بوده است به سبب اجابت دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مورد ستایش قرار داده است.

و در روایت دیگری مرحوم ثقة الإسلام کلینی قدس سره از علیّ بن سیف از یکی از اصحاب مورد اعتماد امامیه، نقل می کند که خدمت حضرت ابو جعفر ثانی - حضرت جواد الأئمه علیه السلام - عرض کردم: مردم درباره کمی سنّ شما سخن می گویند، حضرت فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَيَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَسَّ تَخْلِفَ سُلَيْمَانَ وَهُوَ صَبِيٌّ يَرَعَى الْغَنَمَ، فَاتَّكَرَ ذَلِكَ عَبْدُ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَعُلَمَاؤُهُمْ، فَأَوْحَى إِلَيَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْ خُذْ عَصَا الْمُتَكَلِّمِينَ وَعَصَا سَلِيمَانَ وَاجْعَلْهَا فِي بَيْتِي، وَاخْتِمْ عَلَيْهَا بِخَوَاتِيمِ الْقَوْمِ فَإِذَا كَانَ مِنَ الْغَدِ، فَمَنْ كَانَتْ عَصَاهُ قَدْ أُورِقَتْ وَائْتَمَرَتْ فَهُوَ الْخَلِيفَةُ، فَأَخْبَرَهُمْ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالُوا: قَدْ رَضِينَا وَسَلَّمْنَا.» (1)

ص: 100

(همانا خداوند متعال به حضرت داوود علیه السلام وحی کرد که حضرت سلیمان علیه السلام را جانشین خود قرار دهد. در حالی که او کودک بود و گوسفند می چراند. عابدان و علماء بنی اسرائیل آن را انکار کردند. پس خداوند به حضرت داوود علیه السلام وحی فرستاد که عصای زبان گشایان [معترضان] و عصای سلیمان را بگیر و در خانه ای بگذار و با انگشترهای مردم بر آن مهر بزن. چون فردا شد هر کسی که عصایش برگ و میوه در آورد، او خلیفه خداوند خواهد بود. حضرت داوود علیه السلام به آنان فرمود و آنان گفتند: ما راضی گشته، تسلیم شدیم.)

پس هنگامی که همه قوم حضرت داوود علیه السلام صبح با اشتیاقی به آنجا مراجعه کردند، دیدند که عصای حضرت سلیمان علیه السلام برگ و میوه داده است. از این رو دیگر اعتراضی نکردند.

و در روایت دیگری مرحوم ثقة الإسلام کلینی قدس سره از محمد عیسی نقل نموده است:

«دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَاظَرَنِي فِي أَشْيَاءَ، ثُمَّ قَالَ لِي: يَا أَبَا عَلِيٍّ! إِزْتَعَجِ الشَّكُّ مَا لِأَبِي 7 غَيْرِي.» (1) (نزد حضرت جواد الأئمه علیه السلام رفتم. پس درباره چیزهایی حضرت با من مناظره کردند، سپس به من فرمودند: ای ابو علی! تردید از میان رفت. پدرم علیه السلام جز من [فرزندی] ندارد.)

در این روایت نیز به نظر می رسد، از آن جایی که سن شریف حضرت جواد الأئمه علیه السلام در هنگام به امامت رسیدن، کم بوده است. برای محمد بن عیسی که محضر حضرت رسیده بوده است، شکی به وجود آمده است. از این رو حضرت بعد از مناظره و گفتگوهایی به او می فرمایند: پدرم فرزندی دیگری غیر از من ندارد، تا نسبت به امامت من شکی در قلبت به وجود بیاید. و از آن جایی که در این زمان شخص دیگری نیز ادعای امامت نکرده بود، امر امامت فقط منحصر به حضرت جواد علیه السلام می گشت.

مرحوم ثقة الإسلام کلینی قدس سره از محمد بن حسن بن عمار نقل نموده است: من در مدینه منوره در محضر علی بن جعفر بن محمد - پسر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام - نشسته بودم. در حالی که دو سال بود که شاگرد ایشان بودم و هر چه از برادر بزرگوارشان حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام شنیده بودند را برای من می فرمودند و من نیز می نوشتم. به ناگاه حضرت ابو جعفر محمد بن علی الرضا - حضرت جواد الأئمه علیه السلام - وارد مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شدند.

ص: 101



«فَوَثَّبَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ بِلَا حِذَاءٍ وَلَا رِدَاءٍ فَقَبَّلَ يَدَهُ وَعَظَّمَهُ، فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عَمُّ! اجْلِسْ رَحِمَكَ اللَّهُ، فَقَالَ: يَا سَدِيدِي! كَيْفَ اجْلِسُ وَأَنْتَ قَائِمٌ. فَلَمَّا رَجَعَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ إِلَى مَجْلِسِهِ جَعَلَ أَصْحَابُهُ يُوبِّخُونَهُ وَيَقُولُونَ أَنْتَ عَمُّ أَبِيهِ وَأَنْتَ تَفْعَلُ بِهِ هَذَا الْفِعْلَ؟ فَقَالَ: اسْكُتُوا إِذَا كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَقَبَضَ عَلَى لِحْيَتِهِ لَمْ يُؤْهَلْ هَذِهِ الشَّيْبَةَ وَأَهْلَ هَذَا الْفَتَى وَوَضَعَهُ حَيْثُ وَضَعَهُ أَنْكَرُ فَضْءٍ لَهُ، نَعُودُ بِاللَّهِ مِمَّا تَقُولُونَ، بَلْ أَنَا لَهُ عَبْدٌ.» (1)

(پس حضرت علی بن جعفر علیهما السلام بدون رداء و کفش، و با پای برهنه از جا پرید و دست ایشان را بوسید و به ایشان بسیار احترام کرد. پس حضرت جواد الائمه علیه السلام به او فرمودند: بنشین ای عمو جان! خدا تو را رحمت کند. حضرت علی بن جعفر علیهما السلام عرض کرد: ای آقای من! چطور بنشینم در حالی که شما ایستاده اید؟ از این رو وقتی علی بن جعفر علیهما السلام به مکان خود بازگشت، اصحابش او را سرزنش کردند و گفتند: شما عموی پدر ایشان هستید، و نسبت به ایشان این گونه عمل می کنید و خود را خوار می نمایند؟ علی بن جعفر علیهما السلام به آن ها فرمود: ساکت باشید! و در حالی که محاسن خود را به دست گرفته بود، فرمود: وقتی خداوند عز و جل مرا با این محاسن، شایسته امامت نمی داند و این جوان را شایسته مقام امامت می داند و ایشان را در این مقام قرار می دهد، من منکر مقام ایشان شوم؟ به خدا پناه می برم از آن چه شما می گوئید، بلکه من عبد ایشان هستم.)

مرحوم کشی قدس سره در کتاب «اختیار معرفة الرجال» از حضرت علی بن جعفر - پسر امام جعفر صادق علیهما السلام - نقل کرده است: مردی که گمان می کنم از واقفیه (2) بود به من گفت برادرت موسی بن جعفر علیهما السلام چه شد؟ گفتم: از دنیا رفتند. گفت از کجا می دانی؟ گفتم: اموال ایشان را تقسیم کردیم، زنانشان ازدواج کردند و امام بعد از ایشان جانشین حضرتش شدند. گفت: امام بعد ایشان کیست؟ گفتم: پسرشان علی بن موسی الرضا علیهما السلام گفت: ایشان چه شد؟ گفتم: از دنیا رفتند. دوباره گفت: از کجا میدانی مرده است؟ گفتم: اموالشان را تقسیم کردیم و زنان ایشان ازدواج نمودند و جانشین ایشان اکنون امام هستند. گفت جانشین ایشان کیست؟ گفتم:

ص: 102

1- . اصول کافی، ج 2، ص 84.

2- . کسانی که به امامت حضرت رضا علیه السلام اعتقاد نداشتند و در امامت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام توقف کردند و ایشان را مهدی موعود علیه السلام می دانستند.

«أَبُو جَعْفَرٍ ابْنُهُ، قَالَ، فَقَالَ لَهُ: أَنْتَ فِي سِدِّ نِكَ وَ قَدْرِكَ وَأَبْنِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ تَقُولُ هَذَا الْقَوْلَ فِي هَذَا الْغُلَامِ. قَالَ، قُلْتُ: مَا أَرَاكَ إِلَّا شَيْطَانًا، قَالَ: ثُمَّ أَخَذَ بِلِحْيَتِهِ فَرَفَعَهَا إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ: فَمَا حِيلَتِي إِنْ كَانَ اللَّهُ رَأَاهُ أَهْلًا لِهَذَا وَلَمْ يَرِ هَذِهِ الشَّيْبَةَ لِهَذَا أَهْلًا.» (1)

(پسرشان ابو جعفر محمد تقی علیه السلام گفت: تو با این سن و منزلتی که داری و با وجود این که فرزند امام صادق علیه السلام هستی درباره پسر بچه ای این حرف را می زنی؟ گفتم: من تو را یک شیطان می بینم. راوی می گوید: سپس در آن هنگام حضرت علی بن جعفر علیهما السلام محاسن خود را گرفتند و به طرف آسمان بلند کردند و بعد فرمودند: چه می توان کرد اگر خداوند متعال ایشان را لایق این منصب بداند، ولی این محاسن سفید را لایق منصب امامت نداند.) مرحوم کشی قدس سره در کتاب «اختیار معرفة الرجال» از ابو عبد الله الحسن بن موسی بن جعفر نقل کرده است که در مدینه محضر حضرت جواد الأئمه علیه السلام بودم و حضرت علی بن جعفر - فرزند امام صادق علیهما السلام - نیز نزد ایشان حضور داشتند. مرد عربی از اهالی مدینه نیز آنجا نشسته بود که به من گفت:

«مَنْ هَذَا الْفَتَى؟ وَأَشَارَ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلْتُ: هَذَا وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: يَا سُبْحَانَ اللَّهِ! رَسُولُ اللَّهِ قَدْ مَاتَ مُنْذُ مِائَتَيْ سَنَةٍ وَ كَذَا وَ هَذَا حَدَّثْتُ كَيْفَ يَكُونُ هَذَا وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.»

(این جوان کیست؟ و به حضرت جواد الأئمه علیه السلام اشاره کرد. گفتم ایشان وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند. گفت سبحان الله پیامبر بیش از دویست و چند سال است که از دنیا رفته اند، و این شخص خیلی جوان می باشند چگونه ممکن است ایشان وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشند.)

گفتم: ایشان وصی علی بن موسی، وصی موسی بن جعفر، وصی جعفر بن محمد هستند و جعفر، وصی محمد بن علی، و محمد، وصی علی بن الحسین، و علی، وصی حسین بن علی و حسین، وصی حسن بن علی و حسن، وصی علی بن ابی طالب است. و علی بن ابی طالب وصی رسول خدا صلوات الله عليهم می باشند. در این موقع طیب جلو آمد تا حضرت جواد الأئمه علیه السلام

را فصد کند. از این رو حضرت علی بن جعفر علیهما السلام از جای خود برخاستند و به حضرت جواد الأئمه علیه السلام عرض کردند:

«يَا سَيِّدِي! تَبَدُّأُنِي لِيَكُونَ حِدَّةُ الْحَدِيدِ بِي قَبْلَكَ، قَالَ، قُلْتُ: يَهْنُئِكَ هَذَا عَمَّ أَبِيهِ، قَالَ: وَقَطَعَ لَهُ الْعِرْقُ، ثُمَّ أَرَادَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ النَّهُوضَ فَقَامَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَسَوَّى لَهُ نَعْلَيْهِ حَتَّى يَلْبَسَهُمَا.» (1)

(ای مولای من! اجازه بدهید اول از من آغاز کند تا سختی آهن برای فصد، قبل از شما در من اثر نماید. راوی می گوید: به آن مرد عرب گفتم: تو را آگاه کنم که این شخص عموی پدر ایشان است. راوی گفت: طیب رگ ایشان را فصد نمود، سپس وقتی حضرت جواد الأئمه علیه السلام می خواستند برخیزند، حضرت علی بن جعفر علیهما السلام ایستادند و کفش های امام را جفت کردند و مقابل حضرت قرار دادند تا حضرت کفش های خود را بپوشند.)

مرحوم مرقم قدس سره نگاشته است: صفوان بن یحیی خدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض کرد: ما قبل از آن که خداوند، حضرت جواد الأئمه علیه السلام را به شما ببخشد، از شما سؤال می کردیم. و شما می فرمودید: خداوند فرزندی به من خواهد بخشید که چشمان ما به سبب وی روشن می گردد. سپس راوی عرض کرد: اکنون اگر حادثه ای واقع شد، چه کسی امام خواهد بود؟ حضرت امام رضا علیه السلام به ابا جعفر جواد علیه السلام که در مجلس حضور داشتند، اشاره کردند. ولی گویا راوی سنّ حضرت جواد علیه السلام را کوچک پنداشت، پس به امام رضا علیه السلام عرض کرد: فدایت گردم، ایشان کودکی سه ساله هستند. از این رو حضرت برای او توضیح دادند و به او فرمودند:

وقتی امامت، از جانب خداوند نگاه دارنده [و تعیین شده] باشد، خود خداوند نیز تدبیر امر او را به دست خواهد داشت و سپس فرمودند: سنّ اندک، زیانی بدان نمی رساند. چنانچه عیسی علیه السلام، هنگامی که به وظیفه حجّیت قیام کرد، کمتر از سه سال داشت. وقتی که حاضران به پا خاستند، حضرت رضا علیه السلام روی

ص: 104

بدیشان کردند، و فرمودند: خداوند رحمت کند مفضل را که به کمتر از این قانع می گردید. (1)

و مرحوم ابن شهر آشوب قدس سره از بنان بن نافع نقل کرده است: از حضرت رضا علیه السلام سؤال کردم و عرضه داشتم: فدای شما شوم! چه کسی بعد از شما صاحب الأمر - امام - است؟ حضرت به من فرمودند:

«يَا إِبْنَ نَافِعٍ! يَدْخُلُ عَلَيْكَ مِنْ هَذَا الْبَابِ مَنْ وَرِثَ مَا وَرِثْتَهُ مِنْ قَبْلِي وَهُوَ حُجَّةُ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ بَعْدِي، فَبَيْنَا أَنَا كَذَلِكَ إِذْ دَخَلَ عَلَيْنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَلَمَّا بَصُرَ بِي، قَالَ لِي: يَا إِبْنَ نَافِعٍ! أَلَا أَحَدٌ نَعْلَمُ بِحَدِيثِكَ بِحَدِيثِي؟ إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَيْمَةِ إِذَا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ يَسْمَعُ الصَّوْتَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَإِذَا أَتَى لَهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعَةٌ أَشْهُرٌ رَفَعَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ أَعْلَامَ الْأَرْضِ فَقَرَّبَ لَهُ مَا بَعْدَ عَنْهُ حَتَّى لَا يَعْرُبُ عَنْهُ حُلُولُ قَطْرَةٍ غَيْثٍ نَافِعَةٍ وَلَا ضَارَّةٍ، وَإِنَّ قَوْلَكَ لِأَبِي الْحَسَنِ مِنْ حُجَّةِ الدَّهْرِ وَالزَّمَانِ مِنْ بَعْدِهِ، فَالَّذِي حَدَّثَكَ أَبُو الْحَسَنِ مَا سَأَلْتَ عَنْهُ هُوَ الْحُجَّةُ عَلَيْكَ فَقُلْتُ: أَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ. ثُمَّ دَخَلَ عَلَيْنَا أَبُو الْحَسَنِ، فَقَالَ لِي: يَا إِبْنَ نَافِعٍ! سَلِّمْ وَأَذْعِنْ لَهُ بِالطَّاعَةِ، فَرُوحُهُ رُوحِي وَرُوحِي رُوحُ رَسُولِ اللَّهِ.» (2)

(ای فرزند نافع! از این درب کسی بر تو وارد خواهد شد، که وارث مقامی است که من قبلاً [از پدرم] ارث برده ام، و او بعد از من حجّت خداوند متعال است. پس در همان حین که خدمت حضرت بودم، ناگاه حضرت جواد الائمه علیه السلام داخل شدند. همین که چشم جواد الائمه علیه السلام به من افتاد، به من فرمودند: ای پسر نافع! حدیثی را برایت نقل کنم؟ ما گروه امامان، وقتی مادرمان باردار می شود [و در رحم مادر هستیم]، صدا را تا چهل روز در رحم مادر می شنویم. وقتی در رحم مادر، چهار ماهه شویم، خداوند پستی و بلندی های زمین را به ما نشان می دهد، به نحوی که برای ما نزدیک خواهد بود، آن چه دور از ما می باشد. و حتی یک قطره باران نافع یا زیان دار از دید ما پنهان نخواهد بود. و این که از [پدرم] حضرت رضا علیه السلام سؤال کردی حجّت روزگار و امام زمان

ص: 105

1- . نگاهی گذرا بر زندگانی امام جواد علیه السلام ، ص 44؛ به نقل از ارشاد مفید.

2- . مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 388.

بعد از شما کیست، همان کسی را که ایشان فرمودند، حجت و امام بر تو می باشد. به حضرت جواد الأئمه علیه السلام عرض کردم: من اولین ستایش گر امام هستم. سپس حضرت رضا علیه السلام نزد ما آمدند و به من فرمودند: ای پسر نافع! تسلیم باش و اعتراف به اطاعت از ایشان نما، که روح ایشان روح من می باشد، و روح من روح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.

علاوه بر این که در این حدیث شریف به وسیله حضرت رضا علیه السلام، تصریح به امامت حضرت جواد الأئمه علیه السلام شده است، از این روایت به خوبی می توان پی به مقام والا و عظمت امام معصوم علیه السلام برد، که چگونه عالم امکان در محضرشان حاضر می باشد. آن هم زمانی که در رحم مادر فقط چهار ماه دارند، و به حسب ظاهر هنوز متولد نشده اند. حال وقتی امام معصوم علیه السلام در رحم مادر این چنین احاطه ای به عالم امکان دارند، دیگر جای بحثی باقی نمی ماند، و به خوبی می توان فهمید که اگر چه حضرت، به حسب ظاهر، در ایام نوجوانی به امامت رسیده اند، ولی از آن جایی که علم امام معصوم علیه السلام، حضوری و از جانب خداوند متعال می باشد، هیچ چیز از محضرشان پنهان نخواهد بود.

### **تصریح امام کاظم علیه السلام به امامت حضرت جواد الأئمه علیه السلام**

شیخ الطایفة، مرحوم شیخ طوسی قدس سره نقل کرده است: حضرت امام موسی کاظم علیه السلام برای محمد بن سنان و یزید بن سلیط زیدی که از فرزندان زید بن علی بودند، سال ها قبل از ولادت حضرت امام جواد الأئمه علیه السلام درباره امر امامت ایشان تصریح کرده و نسبت به رعایت حق ایشان سفارش نمودند.

به هر تقدیر محمد بن سنان می گوید: يك سال پیش از آن که حضرت امام کاظم علیه السلام به عراق بروند، خدمت حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام رسیدم. در حالی که فرزند ایشان، حضرت امام رضا علیه السلام نیز در مقابل ایشان نشسته بودند. پس حضرت نگاهی به من کردند و فرمودند: ای محمد! در این سال اتفاقی خواهد افتاد؛ بی قراری مکن! آن گاه درباره رفتن خود به سوی طاغوت زمان خود (مهدی عباسی) صحبت کردند و بعد فرمودند: اما ناراحتی که موجب قتل یا زندان شود از طرف او نمی بینم و هم از جانب جانشینش (موسی بن هادی). عرض کردم: بالاخره چه می شود؟ فرمودند: خداوند ستم کاران را گمراه می کند و آن چه بخواهد، انجام خواهد داد.

اما از آن جایی که مسأله امامت و جانشینی حضرت امام کاظم علیه السلام، محمّد بن سنان را به شدت نگران کرده بود. به حضرت عرض کرد: فدای شما شوم، منظور شما چیست؟ یعنی عاقبت امر چه خواهد شد و چه کسی پس از شما، امامت را بر عهده خواهد داشت؟ از این رو حضرت امام کاظم علیه السلام، به حضرت امام رضا علیه السلام اشاره کردند و فرمودند:

«مَنْ ظَلَمَ ابْنِي هَذَا حَقَّهُ وَ جَحَدَهُ إِمَامَتَهُ مِنْ بَعْدِي كَانَ كَمَنْ ظَلَمَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِمَامَتَهُ وَ جَحَدَهُ حَقَّهُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَالَ: قُلْتُ: وَ اللَّهُ لَئِنْ مَدَّ اللَّهُ لِي فِي الْعُمُرِ لَأَسْلَمَنَّ لَهُ حَقَّهُ وَ لَأَقْرَنَنَّ بِإِمَامَتِهِ قَالَ: صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ! يَمُدُّ اللَّهُ فِي عُمُرِكَ وَ تُسَلِّمُ لَهُ حَقَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ تُقَرُّ لَهُ بِإِمَامَتِهِ وَ إِمَامَتِهِ مَنْ يَكُونُ بَعْدَهُ، قَالَ: قُلْتُ: وَ مَنْ ذَلِكَ؟ قَالَ: ابْنُهُ مُحَمَّدٌ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: الرِّضَا وَ التَّسْلِيمُ.» (1)

(هر کس در حق این فرزندم ظلم نماید و امامت ایشان را انکار کند، مثل کسی است که به حضرت علی بن ابی طالب علیهما السلام ظلم نموده باشد و حق ایشان را پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انکار کرده باشد. محمّد بن سنان می گوید: عرض کردم: اگر خداوند متعال عمر به من را طولانی کند، به امامت ایشان اقرار می کنم. حضرت فرمودند: راست می گویی ای محمّد! خداوند عمرت را طولانی می نماید و حق ایشان را بجا خواهی آورد و به امامت ایشان و امامت کسی که بعد از ایشان است، اقرار خواهی کرد. عرض کردم: و امام بعد از ایشان کیست؟ فرمودند: پسرشان محمّد! به ایشان عرض کردم: از این موضوع، خشنودم و در مقابل آن تسلیم هستم.)

و در حدیث دیگری یزید بن سلیط نقل کرده است: در راه سفر عمره، در محضر حضرت امام موسی کاظم علیه السلام بودم که به من فرمودند: در این سال مرا گرفتار خواهند کرد. و امر امامت پس از من، به پسر علی علیه السلام محوّل می شود که همانم علی و علی است. اما مرادم از نخستین علی، حضرت علی بن ابی طالب علیهما السلام می باشد. و مقصودم از علی دیگر، حضرت علی بن الحسین علیهما السلام است. به پسر علی علیه السلام فهم و حلم و پیروزی و محبت و دین حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام عطا می شود. همان گونه که محنت و صبر حضرت علی بن الحسین علیهما السلام نیز به او عنایت خواهد شد. فرزندم چهار سال بعد از مرگ هارون، سخن می گوید.

ص: 107

وقتی ای یزید! از این محل گذر کردی، او را به زودی در همین مکان ملاقات خواهی کرد، به ایشان بشارت بده که فرزندی امین، مأمون و مبارك برای ایشان متولد خواهد شد. آن کنیزی که این فرزند، از ایشان به دنیا می آید، کنیزی از خاندان ماریه، کنیز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مادر ابراهیم است. و اگر توانستی سلام مرا به آن کنیز برسانی، سلامم را به ایشان برسان.

یزید بن سلیط می گوید: پس از درگذشت حضرت امام کاظم علیه السلام، با حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام دیدار کردم. ایشان شروع به گفتگو با من کردند، و فرمودند:

«يَا يَزِيدُ! مَا تَقُولُ فِي الْعُمْرَةِ؟ فَقُلْتُ: يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي، ذَلِكَ إِلَيْكَ وَ مَا عِنْدِي نَفَقَةٌ، فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ مَا كُنَّا نَكْلُفُكَ وَ لَا نَكْفِيكَ فَخَرَجْنَا حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى ذَلِكَ الْمَوْضِعِ فَأَبْتَدَأَنِي، فَقَالَ: يَا يَزِيدُ! إِنَّ هَذَا الْمَوْضِعَ كَثِيرًا مَا لَقِيتَ فِيهِ حَيْرَتَكَ وَ عُمُومَتَكَ قُلْتُ: نَعَمْ، ثُمَّ قَصَصْتُ عَلَيْهِ الْخَبَرَ، فَقَالَ لِي: أَمَّا الْجَارِيَةُ فَلَمْ تَحِمْ بَعْدُ فَإِذَا جَاءَتْ بَلَّغَتْهَا مِنْهُ السَّلَامَ، فَأَنْطَلَقْنَا إِلَى مَكَّةَ فَاشْتَرَاهَا فِي تِلْكَ السَّنَةِ فَلَمْ تَلْبَثْ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى حَمَلَتْ فَوَلَدَتْ ذَلِكَ الْغُلَامَ.»

(ای یزید! نظرت درباره رفتن به عمره چیست؟ من عرض کردم: پدر و مادرم به فدای شما، اختیار با شما است ولی من هزینه آن را ندارم. فرمودند: سبحان الله! تا تو را کفایت نکنیم، به چیزیتکلیف نمی کنیم. پس [با هم برای رفتن به عمره] بیرون آمدیم تا به همان مکانی که حضرت امام کاظم علیه السلام را ملاقات کرده بودم، رسیدیم. آن گاه ایشان آغاز سخن کرده، فرمودند: ای یزید! در اینجا چه بسیار از یاران و عموهایت را دیدار کرده ای. عرض کردم: بله. سپس آن خبری [که پدرشان به من فرموده بودند] را برای حضرت رضا علیه السلام بیان نمودم. حضرت به من فرمودند: آن کنیز هنوز نیامده است. وقتی آمد، سلام ایشان را به آن کنیز می رسانم. بعد با هم رهسپار مکه شدیم. ولی در همان سال آن کنیز را خریدند. و اندک زمانی نگذشته بود که حامله شدند، و آن پسر - حضرت جواد الأئمه علیه السلام - را به دنیا آوردند.) (1)

ص: 108

به هر تقدیر از آن جایی که حضرت جواد الأئمه علیه السلام در هنگام به امامت رسیدن نه سال (1) یا هفت سال و چهار ماه و دو روز (2)

یا شش سال و چند ماه (3)

از عمر شریف و مبارکشان گذشته بود. برای برخی در امامت حضرت، شک به وجود آمده بود. ولی با توجه به مناظرات علمی فراوانی که حضرت جواد الأئمه علیه السلام با علماء اهل سنت داشتند. و با دیدن معجزات فراوان از حضرت، و با توجه به روایاتی که از آباء بزرگوارشان علیهم السلام و حضرت خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده بود. و دلالت بر امامت حضرت جواد الأئمه علیه السلام می کرد، خیلی زود تمام شک ها بر طرف شد، و شیعیان با یقینی دو چندان معتقد به امامت حضرت جواد الأئمه علیه السلام گردیدند.

### مناظرات حضرت جواد الأئمه علیه السلام

بعد از شهادت حضرت رضا علیه السلام و به امامت رسیدن حضرت جواد الأئمه علیه السلام، مناظره های متعددی با حضرت ترتیب داده شد. که قبلاً یکی از آن مناظرات در ذیل عنوان «همسر حضرت جواد الأئمه علیه السلام» در همین نوشتار آورده شده است. و از جمله آن مناظرات، هنگامی است که مأمون دخترش امّ الفضل را به ازدواج حضرت جواد الأئمه علیه السلام درآورد.

لذا به این منظور روزی در مجلسی با حضور آن حضرت، و یحیی بن اکثم، و گروه زیادی که جمع شده بودند. یحیی بن اکثم گفت: ای زاده رسول خدا! نظر شما درباره این خیر چیست: «روزی جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمده و گفت: ای محمد! خداوند عزّ و جلّ سلامت می رساند و می فرماید: از ابو بکر بپرس آیا از من راضی است، چون من از او خشنودم؟»

حضرت جواد الأئمه علیه السلام فرمودند: من منکر فضل ابو بکر نیستم، ولی بر راوی این خبر واجب است که حدیث دیگری که از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است، مقابله کند که در آخرین سفر حجّ، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«دروغ بستن بر من بسیار شده، و پس از من نیز زیادتر خواهد شد، پس هر کس از روی عمد به من دروغی را نسبت دهد، باید جایگاه خود را در آتش قرار

ص: 109

1- . منتهی الآمال، ج 2، ص 575.

2- . مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 379.

3- . دلائل الإمامة، ص 204.



دهد. از این رو هرگاه حدیثی از من به شما رسید آن را بر کتاب خدا و سنت من عرضه کنید، پس هر چه موافق قرآن و سنت من بود، آن را بگیرید، و مخالف آن دو را نگیرید.

و این خبری که تو نقل کردی با قرآن نمی خواند، چرا که خداوند متعال فرموده: (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ<sup>(1)</sup>)؛ و همانا ما آدمی را آفریده ایم و آن چه را نفس او وسوسه می کند می دانیم، و ما به او از رگ گردن نزدیکتریم.) پس بنابر مفاد این حدیث که می گوید: «از ابوبکر پیرس، آیا از من راضی است»، معلوم می گردد که بر خداوند عزّ و جلّ رضا و سخطّ ابوبکر مخفی بوده است. به همین خاطر از مکنون سرّ خود، حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سؤال نموده است. و طبق این آیه شریفه قرآن، این مطلب محال عقلی است. چرا که خداوند نزدیک تر از رگ گردن به آدمی است، و لازم نیست از کس دیگری سؤال نماید.»

یحیی بن اکثم گفت: و در خبر دیگری آمده است: «مثل ابوبکر و عمر در زمین، مثل جبرئیل و میکائیل در آسمان است.» حضرت فرمودند:

«این مطلب نیز قابل تأمل (و تشبیه آن دو به آن دو ملک قیاس مع الفارق) است. زیرا جبرئیل و میکائیل دو فرشته مقرب هستند که هرگز معصیت پروردگار را نکرده و حتی برای لحظه ای از طاعت خداوند فارق نشده اند، ولی ابوبکر و عمر مدّتی به خدا مشرک بودند، هر چند پس از آن اسلام آوردند. ولی بیشتر عمرشان مشرک بوده اند، پس تشبیه آن دو به آن دو ملک محال است.»

ص: 110

یحیی بن اکثم گفت: و حدیث است که: «فقط آن دو [أبو بکر و عمر] سید و سرور پیران اهل بهشت هستند» نظر شما در باره این حدیث چیست؟ حضرت جواد الأئمه علیه السلام فرمودند:

«این حدیث نیز محال است، زیرا اهل بهشت همگی برنا و جوان هستند، و پیر و سال خورده ای میانشان نیست، و این خبر از جعلیات بنی امیه در ضدیت با حدیثی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره حسن و حسین علیهما السلام فرمودند: آن دو سرور و آقای اهل بهشت می باشند.»

یحیی بن اکثم گفت: و نقل شده است: «تنها عمر بن خطاب چراغ اهل بهشت است.» امام فرمودند:

«این روایت نیز محال است، زیرا بهشت مکان فرشتگان مقرب الهی و آدم و محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و تمام انبیاء و مرسلین است، آیا بهشت به نور ایشان روشنایی نمی یابد تا به نور عمر روشن گردد؟!»

یحیی بن اکثم گفت: و نقل شده است: «سکینه و آرامش بر زبان عمر سخن می گوید.» حضرت فرمودند:

«من منکر فضل عمر نیستم، ولی ابوبکر افضل از او بود؛ با این حال بر منبر گفت: مرا شیطانی است که بر من عارض می شود، هرگاه منحرف شدم مرا به راه آورید!!» یحیی بن اکثم گفت: نقل است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: «اگر من [به رسالت] مبعوث نمی شدم، عمر می شد.» حضرت فرمودند:

«کتاب خدا صادق تر از این حدیث است، خداوند متعال فرموده: (وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ [1](#))؛ و یاد کن آن گاه را که از پیامبران، و از

ص: 111

تو و از نوح، پیمان گرفتیم.) با این اخذ میثاقی که خداوند از انبیاء علیهم السلام گرفته است، چطور امکان دارد آن را عوض کرده یا تبدیل نماید، و این در حالی است که هیچ کدام از حضرات انبیاء علیهم السلام حتی برای لحظه ای به خداوند شرک نوزیدند، پس چگونه کسی که بیشتر عمرش مشرک بوده است، قابلیت این را دارد که مبعوث به نبوت شود. و همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: من به پیامبری برگزیده شدم و آدم میان روح و جسد بود؟!»

یحیی بن اکثم گفت: نقل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: «هر وقت وحی از من قطع می شد گمان می بردم که بر آل خطاب نازل شده.» حضرت فرمودند:

«این نیز محال است، زیرا جایز نیست که پیامبر در نبوت خود شک کند، خداوند متعال فرموده: (اللَّهُ يَصَّ طَفِيَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُؤًى أَوْ مِنْ النَّاسِ<sup>(1)</sup>)؛

خداوند از میان فرشتگان و مردم رسولانی بر می گزیند.) پس چگونه ممکن است که نبوت از برگزیده خدا به مشرک منتقل شود؟!»

یحیی بن اکثم گفت: نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: «اگر عذاب نازل شود فقط عمر نجات خواهد یافت.» حضرت جواد الأئمه علیه السلام فرمودند:

«این نیز محال است، زیرا خداوند متعال می فرماید: (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ<sup>(2)</sup>)؛ و خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند در حالی که تو در میان ایشان باشی، و خدا عذاب کننده آنان نیست در حالی که آمرزش می خواهند.) با این آیه خداوند خبر داده که تا رسول

ص: 112

---

1- . حج: آیه 75.

2- . انفال: آیه 33.

خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان ایشان باشد و تا زمانی که آموزش می خواهند، کسی را عذاب نمی کند.»(1)

به هر تقدیر حضرت مناظره های بسیاری داشته اند که بخشی از ادله امامت مربوط به مقام علمی امام معصوم علیه السلام می باشد. چرا که امام معصوم علیه السلام باید سرآمد همه علوم، در همه دوران باشد. از این رو خلفاء بنی عباس برای حضرت جواد الائمه علیه السلام مناظرات علمی مختلفی تشکیل می دادند، و از آنجا که شیعیان، مدعی علم الهی برای امامان خود بودند، سلاطین عباسی همواره می کوشیدند تا با تشکیل مجالس مناظره، آن حضرات را، رو در روی برخی از دانشمندان بزرگ قرار دهند، تا شاید در پاسخ برخی از پرسش ها در مانده شوند و شیعیان را در اعتقاد خود به وجود علم الهی در نزد ائمه علیهم السلام، دچار تردید و مشکل سازند و از پیروی آن ها خودداری کنند. و همان گونه که نگاشته شد، همین مسأله سبب شد تا خلفاء عباسی نیز حضرت جواد الائمه علیه السلام را به مجالس های مناظره متعددی دعوت کنند.

مرحوم علامه مجلسی قدس سره از تفسیر عیاشی، از زرقان، مصاحب و رفیق صمیمی ابن ابی داود(2)، نقل کرده است: یک روز ابن ابی داود از پیش معتصم برگشت، در حالی که غمگین و افسرده بود. گفتم: چه شده؟ گفت: امروز آرزو کردم که کاش بیست سال پیش مرده بودم! پرسیدم: برای چه؟ گفت: به واسطه کاری که این جوان سیه چرده، پسر علی بن موسی الرضا علیهما السلام - حضرت جواد علیه السلام - در حضور امیرالمؤمنین - معتصم - انجام داد! گفتم: جریان چه بود؟ گفت: سارق را آوردند که اقرار به دزدی خود کرده بود؛ و از خلیفه درخواست داشت که او را به وسیله جاری کردن حد پاک نماید. به همین جهت خلیفه فقهاء را در مجلس خود جمع کرده بود، و او - حضرت جواد علیه السلام - نیز در مجلس حضور داشت. پس خلیفه از ما پرسید: چه قسمت از دست دزد باید قطع شود؟ من گفتم: از میچ. خلیفه گفت: به چه دلیل؟ گفتم: زیرا دست، اطلاق بر انگشت ها و کف دست تا میچ می شود. و خداوند در آیه تیمم نیز می فرماید:

ص: 113

1- . الاحتجاج، ج 2، ص 520 تا 523؛ بحار الانوار، ج 50، ص 83.

2- . فی بعض النسخ: ابی دواد.

«[با خاک] صورت و دست ها را برای [تیمم] مسح کنید.»

پس حرف مرا گروهی از دانشمندان قبول کردند. یک دسته دیگر گفتند: باید تا آرنج قطع شود؛ خلیفه پرسید: به چه دلیل؟ گفتند: زیرا خداوند می فرماید:

(إِلَى الْمَرَافِقِ)

«[دست های خود را] تا آرنج ها بشویید.»

یعنی در شستن دست برای وضو، باید تا آرنج را شست؛ بنابراین اندازه دست تا آرنج است. در این موقع خلیفه رو به جانب محمد بن علی علیهما السلام کرده و گفت: شما چه می گوید؟ فرمود: ای امیرالمؤمنین! این ها نظر خود را در مورد دست دزد گفتند. خلیفه گفت: شما را به خدا سوگند که شما نیز نظر خود را بفرمائید. فرمود: اکنون که قسم دادی می گویم که این ها بر خلاف دستور پیامبر اکرم علیهما السلام می گویند! زیرا دست دزد باید از آخر انگشتان قطع شود؛ پس کف دست باید باقی بماند. گفت: به چه دلیل؟ فرمود: به دلیل فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده است:

«سجده بر هفت موضع انجام می شود: صورت و دو دست و دو زانو و دو پا؛ اگر دستش را از مچ یا آرنج قطع کنند، دیگر دستی نخواهد ماند تا سجده نماید! و خداوند تبارک و تعالی که می فرماید: (أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ (2))؛

به درستی که مسجدها از آن خداوند است.)، منظور خداوند همین هفت موضع است که با آن سجده می کنند. (فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا؛ پس مخوانید با خدا هیچ کس را.) و آن چه اختصاص به خداوند داشته باشد، قطع نمی شود.»

معتصم حرف ایشان را پسندید و دستور داد، دست دزد را از انتهای انگشتان قطع کنند و کف دست را باقی بگذارند. ابن ابی داود گفت: وقتی معتصم حرف ایشان را پسندید، برای من قیامتی به پا شد! آرزو داشتم که زنده نباشم. زرقان گفت: ابن ابی داود بعدها به من گفت: پس از سه روز

ص: 114

1- . مائده: آیه 6.

2- . جن: آیه 18.

از این ماجرا، نزد معتصم رفتیم و به او گفتیم: خیرخواهی برای امیرالمؤمنین بر من واجب است. من می خواهم در موردی با شما صحبت کنم که می دانم به واسطه این حرف اهل جهنم خواهم شد.

خلیفه پرسید منظورت چیست؟ گفتیم: وقتی امیرالمؤمنین - یعنی معتصم - برای حکمی از احکام دین، تمام دانشمندان مملکت و فقیهان را در مجلس خود احضار می کند و از آن ها می پرسد و ایشان نیز نظر خود را می دهند، با این که در چنین مجلسی خویشاوندان امیرالمؤمنین و سپه داران و وزیران و منشیان حضور دارند و مردم پیوسته گوش به چنین مجالسی دارند که چه اتفاقی می افتد؛ چرا شما سخن تمام دانشمندان را می کنی و گفتار مردی را می پذیری که گروهی از مسلمانان مدعی امامت برای او هستند و می گویند: او شایسته مقام خلافت است نه معتصم. و سپس به حکم او عمل می نمایی و حکم فقهاء را نادیده می گیری؟!!

ابن ابی داود می گوید: در آن هنگام متوجه شدم رنگ چهره معتصم تغییر کرد و فهمید چه کرده است؛ لذا گفت: خدا به تو پاداش این نصیحت و خیرخواهی را بدهد. و بعد در روز چهارم به فلان نویسنده دستور داد که حضرت جواد الأئمه علیه السلام را به منزل خود دعوت کند. ولی امام محمد تقی علیه السلام نپذیرفتند و فرمودند: می دانید که من به مجالس شما نمی آیم. گفت: من شما را برای صرف غذا دعوت می کنم، آرزو دارم قدم بر روی فرش ما بگذارید و منزل ما را تبرک فرمائید؛ فلان کس نیز که از وزیران خلیفه است، آرزوی ملاقات شما را دارد.

از این رو بالا جبار حضرت به منزل او رفتند و پس از میل کردن مقداری از غذا، احساس مسمومیت نمودند و مرکب سواری خود را خواستند تا بروند. صاحب منزل تقاضا کرد که بیشتر تشریف داشته باشید. حضرت فرمودند: رفتن من برای تو بهتر است. حضرت جواد الأئمه علیه السلام آنروز تا شب، پیوسته حال مبارکشان مناسب نبود و می فرمودند و از درد شکم به خود می پیچید تا از دنیا(1)

رفتند. (2)

مرحوم طبرسی قدس سره در کتاب «احتجاج» از ابو هاشم داوود بن قاسم جعفری نقل کرده است: از حضرت جواد الأئمه علیه السلام پرسیدم: «أحد» در آیه مبارکه «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» به چه معنا است؟ حضرت فرمودند:

ص: 115

1- . در این که این مسمومیت موجب شهادت حضرت جواد الأئمه علیه السلام شده باشد، اختلاف نظر است.

2- . بحار الانوار، ج 50، ص 6 و 7.

«یعنی اتفاق همگان بر یکتایی خداوند می باشد، چنان که خود فرموده: (وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ(1)؛ و اگر از آنان بپرسی: چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده و آفتاب و ماه را رام گردانیده هر آینه گویند: خداوند.) سپس برای او شریک و صاحبی قائل می شوند.»

بعد پرسیدم: درباره آیه: (لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ؛ چشم ها او را در نیابد.(2) توضیح فرمائید. حضرت فرمودند:

«ای ابو هاشم! اوهام دل ها، دقیق تر از چشم های دیدگان می باشد، تو با وهم خود قادری شهرهای سند و هند و حتی بلادی که به آن ها وارد نشدی را درک کنی، ولی با چشم هایت قادر به درک آن ها نیستی، بنابراین اوهام قلب و دل ها او را درک نمی کند تا چه رسد به چشم ها و دیدگان.»(3) و در روایت دیگری مرحوم طبرسی قدس سره در کتاب «احتجاج» از ابو هاشم جعفری روایت کرده است: خدمت حضرت جواد الأئمه علیه السلام بودم که مردی از آن حضرت پرسید: به من بفرمائید آیا اسماء و صفاتی که در قرآن برای خداوند آمده، آن اسماء و صفات، خود پروردگار است؟

حضرت فرمودند: کلام تو دارای دو معنی است، اگر مقصود تو که می گویی این ها خود او هستند، این است که خدا متعدّد و متکثر است که خدا برتر از آن است، که متکثر باشد. و اگر مقصود تو این است که این اسماء و صفات همیشگی و ازلی هستند، ازلی بودن دو معنی دارد: نخست اگر بگویی خدا همیشه به آن ها علم داشته و شایسته آن ها بوده، صحیح است. دوم: و اگر بگویی تصویر آن ها و الفبای آن ها و حروف مفرد آن ها همیشگی بوده، پناه به خدا می برم که با خداوند چیز دیگری در ازل بوده باشد، بلکه خدا بود و مخلوق نبود، سپس این نام ها و اسماء و

ص: 116

1- . عنكبوت: آیه 61.

2- . انعام: آیه 103.

3- . الاحتجاج، ج 2، ص 503.

صفات را پدید آورد تا بین او و مخلوق خود واسطه باشند و توسط آن ها به درگاه خدا تصریح کنند و او را بپرستند و آن ها همه ذکر او باشند.

خدا بود و ذکر نبود و کسی که توسط ذکر یاد شود، همان خداوند قدیم است که همیشه بوده، و اسماء و صفات همه مخلوق هستند، و معانی آن و آن چه از آن ها مقصود است، همان خدایی است که اختلاف و به هم پیوستگی او را سزاوار نیست. چیزی که جزء دارد اختلاف و به هم پیوستگی دارد (نه خدای یگانه یکتا)، و نیز نباید گفت خدا کم است و یا زیاد می باشد، بلکه او به ذات خود قدیم است. زیرا هر چیز که یکتا نباشد تجزیه پذیر است و خداوند یکتا می باشد و تجزیه پذیر نیست و کمی و زیادی نسبت به او تصور نمی شود. هر چیز که تجزیه پذیرد و کم و زیادی نسبت به او تصور شود مخلوقی است که بر خالق خویش دلالت می کند. و این که می گویی خدا توانا است، خود خیر داده ای که چیزی او را ناتوان نمی کند و با این کلمه عجز را از او برداشته و ناتوانی را غیر او قرار داده ای و نیز این که گویی خدا عالم است، با این کلمه جهل را از او برداشته و نادانی را غیر او قرار داده ای و چون خدا همه چیز را نابود کند، صورت تلفظ و مفردات حروف را هم نابود می کند، و آن که علم و دانائیش همیشگی است، همیشه می باشد.

پرسید: (در صورت از بین رفتن الفاظ) پس چگونه خداوند خود را شنوا می نامیم؟ فرمودند: از آن جهت که آن چه با گوش درک می شود، بر خداوند پوشیده نیست. ولی او را به گوشه که در سر فهمیده می شود، توصیف نمی کنیم. همچنین او را بینا می نامیم، از آن جهت که آن چه با چشم درک می شود، مثل رنگ و شخص و غیر این ها، بر او مخفی و پوشیده نیست. ولی او را به بینایی نگاه چشم، وصف و تعریف نمی کنیم. و نیز او را لطیف می نامیم، برای آن که به هر لطیفی (کوچکو بزرگی) دانا است، مانند پشه و کوچک تر از آن؛ و موضع راه رفتن و شعور جنسی پشه و مهرورزی به فرزندان، و سوار شدن برخی بر برخی دیگر و بردن خوردنی و آشامیدنی هایش برای فرزندان در کوه ها و کویرها و نهرها و خشک زارها.

از همین جا دریافتیم که آفریننده پشه لطیف است، بدون کیفیت، کیفیت تنها مختص مخلوق است که چگونگی دارد. و نیز خداوند خود را توانا می نامیم نه از جهت قدرت مشت کوبی که میان مخلوق مشهور است، اگر توانایی او قدرت مشت کوبی معمول میان مخلوق باشد، تشبیه به مخلوق می شود، و احتمال زیادت برود و آن چه احتمال زیادت برود احتمال کاهش نیز در آن برود و هر چیز که ناقص باشد قدیم نباشد و چیزی که قدیم نیست عاجز است.



پس ربّ و خداوند ما شبه و مانند آن ها نیست، و عاری از هر ضدّ و ندّ (شریک) و کیفیت و نهایت و تبدیلی است، بر دل ها و قلوب حرام است که او را حمل کند (یا: حرام است او را تشبیه کند) و این که او هام او را محدود سازد و این که ضمائر او را به تصویر بکشد، چه ذات اقدس الهیّ و اعزّ از ادات و ابزار خلق او، و نشانه های مخلوق او است، برتر است از آن چه می گویند برتری بزرگ. (1)

مرحوم ثقة الإسلام کلینی قدس سره در کتاب «اصول کافی» از علیّ بن ابراهیم از پدرش نقل کرده است:

«اسْتَأْذَنَ عَلِيَّ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ النَّوَاجِي مِنَ الشَّيْعَةِ فَأَذِنَ لَهُمْ فَدَخَلُوا فَسَأَلُوهُ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ عَنْ ثَلَاثِينَ أَلْفَ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَهُ عَشْرُ سِنِينَ.» (2)

(گروهی از شیعیان اطراف، از حضرت جواد الأئمه علیه السلام اجازه خواستند که محضر حضرت برسند، امام علیه السلام به آن ها اجازه فرمودند، پس وقتی آن ها داخل شدند در یک مجلس از آن حضرت سی هزار مسأله پرسیدند و امام علیه السلام در حالی که ده ساله بودند، همه آن سوالات را پاسخ دادند.)

علامه مجلسی رحمه الله در کتاب «بحار الأنوار» ذیل این حدیث شریف می فرماید: ممکن است پرسیده شود که اگر سؤال و جواب هر مسأله ای یک سطر یعنی پنجاه حرف باشد مدّت زمانی که برای این سی هزار مسأله لازم است، بیشتر از سه ختم قرآن می باشد، پس چگونه ممکن است در یک مجلس سی هزار سؤال از حضرت پرسیده باشند؟ و اگر گفته شود، پاسخ امام علیه السلام در بیشتر این مسائل مختصر به «بله» و «نه» بوده یا به اعجاز در سریع ترین وقت انجام شده در مورد سؤال، چنین چیزی ممکن نیست. سپس علامه مجلسی رحمه الله گفته است که از این اشکال به چند گونه می شود پاسخ داد:

1- این که برخی گفته اند: سی هزار، اشاره به زیادی سؤال و جواب است، نه این که واقعاً حساب کرده باشند؛ زیرا شمردن این گونه مسائل جدّاً بعید است.

2- ممکن است در اذهان این گروه سؤال های زیادی به طور متحد بوده و هنگامی که امام علیه السلام به یکی از آن سؤال ها جواب می داده اند، در واقع به همه آن ها پاسخ داده اند.

ص: 118

1- . الاحتجاج، ج 2، ص 505.

2- . اصول کافی، ج 2، ص 514.

3 - ممکن است امام علیه السلام کلمات کوتاه و مختصری می فرموده اند ولی از آن احکام بسیاری استنباط و استخراج می کردند، و این جواب پسندیده ای است.

4 - ممکن است مقصود از وحدت مجلس، وحدت نوعی باشد. یعنی یک نوع مجلس که از نظر ترتیب و تنظیم و افراد یک شکل داشته است یا این که مقصود این است که مجلس در یک محل مانند منی برگزار شده گر چه در روزهای متعدد صورت گرفته باشد.

5 - ممکن است مبنی بر بسط دادن زمان بوده که صوفیه قائل هستند یعنی امام علیه السلام در زمان تصرف نموده اند و زمان را بسط و توسعه داده اند.

6 - این که اعجاز امام علیه السلام تنها در سرعت بخشیدن به پاسخ خود ایشان نبوده بلکه در سرعت بخشیدن به کلام آن گروه هم اثر گذاشته اند. یا این که امام علیه السلام از روی علمی که به باطن آن ها داشته اند، پیش از آن که آن ها سؤال خود را مطرح کنند، جواب آن ها را می داده اند.

7 - این که مقصود از سؤال ارائه نامه ها و نوشته های طولانی است که به هم پیچیده بودند و امام علیه السلام جواب آن ها را به طور غیر عادی در زیر آن ها می نوشتند. (1)

مرحوم مستنبط قدس سره بعد از بیان فرمایشات مرحوم علامه مجلسی قدس سره نگاشته است: علامه مجلسی رحمه الله که اشکال را مطرح کرده و به وجوه هفت گانه فوق جواب داده، و مسأله را در موردی فرض کرده است که هر سؤال و جواب یک سطر باشد. ولی می دانیم که بسیاری از سؤال ها و جواب ها بیشتر از نیم سطر بلکه بیست حرف نیست، مثل این که سؤال شود «قاف» چیست؟ جواب دهد: کوهی است که به دنیا احاطه دارد، و سؤال شود «صاد» چیست؟ جواب دهد: چشمه ای در زیر عرش است، و سؤال شود «اسم» چیست؟ جواب دهد: صفتی است که بیان موصوف می کند. سؤال شود: آیا مسح کردن بر روی کفش جایز است؟ جواب دهد: نه. سؤال شود: چند تکبیر در نماز میّت باید گفت؟ جواب دهد: پنج تکبیر. سؤال شود آیا قرائت در نماز واجب است؟ جواب دهد: بله، و مانند این گونه سؤالات که فراوان است.

و اگر تمام سؤال ها و جواب ها چنین باشد، مدّت زمانی که لازم دارد، بیش از یک ختم قرآن نمی شود. و تجربه شده است که هر جزء قرآن وقتی به آرامی خوانده شود، بیست دقیقه بیشتر طول نمی کشد. و در این صورت یک ختم قرآن در مدّت ده ساعت ممکن است انجام شود، پس نیازی به این همه زحمت نیست که برای دفع اشکال، پاسخ های گوناگون فراهم کنیم.

ص: 119

و از این هم که چشم پوشی کنیم باب اعجاز توسعه دارد و امام علیه السلام به نیروی اعجاز و قدرتی که خداوند در اختیار ایشان قرار داده است، این گونه اعمال را به راحتی انجام می دهند. و این اشکالات در برابر اعجاز مقاومت و پایداری نخواهند داشت. (1)

## معجزات حضرت جواد الأئمه علیه السلام

در طول عمر شریف و پربرکت حضرت جواد الأئمه علیه السلام معجزات بسیاری از حضرت دیده شده و به منسه ظهور رسیده است. و اگر عالمی، از جن و انس و ملک جمع گردند و بخواهند فضایل و مناقب آن بزرگوار را احصاء کنند، و به رشته تحریر در آورند، قدرت بر آن را نخواهند داشت. به هر تقدیر در این نوشتار، علی رغم بضاعت فوق العاده اندک نگارنده، برخی از معجزات آن امام همام و یگانه فرزند حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام، وجود نازنین حضرت ابن الرضا، امام جواد الأئمه علیه السلام که نشان دهنده مقام بالا و عظمت غیر قابل توصیف آن حضرت می باشد، آورده شده است.

## آگاهی حضرت جواد الأئمه علیه السلام از نیت افراد

مرحوم علامه مجلسی قدس سره از کتاب «دلائل الإمامة» از علی بن حسان واسطی روایت نموده است که او گفت: من مقداری اسباب بازی بچه گانه که بعضی از قسمت های آن از نقره بود به همراه داشتم. و با خودم تصمیم گرفته بودم آن ها را به مولایم حضرت جواد الأئمه علیه السلام هدیه کنم. از این رو وقتی مردمی که محضر حضرت بودند جواب های خود را گرفته و رفتند، و امام از جای خود حرکت کردند، تا عازم صریا شوند. من نیز برای زیارت حضرت، از پی آن بزرگوار رفتم. در بین راه موفق، غلام حضرت را دیدم! و گفتم: برای من از امام علیه السلام اجازه شرفیابی بگیر. او نیز اجازه گرفت.

«فَدَخَلْتُ وَ سَلَّمْتُ فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ وَ فِي وَجْهِهِ الْكَرَاهَةُ وَ لَمْ يَأْمُرْنِي بِالْجُلُوسِ فَدَنَوْتُ مِنْهُ وَ فَرَعْتُ مَا كَانَ فِي كُمِّي بَيْنَ يَدَيْهِ فَنَظَرَ إِلَيَّ نَظْرًا مُعْضَبًا ثُمَّ رَمَى

ص: 120

يَمِينًا وَشِمَالًا ثُمَّ قَالَ: مَا لِهَذَا خَلَقَنِي اللَّهُ مَا أَنَا وَاللَّعِبُ، فَاسْتَعْفَيْتُهُ فَعَفَا عَنِّي فَخَرَجْتُ.» (1)

(پس وقتی وارد شدم و سلام کردم، حضرت جواب سلام مرا مرحمت کردند، ولی در چهره ایشان کراهت و آثار ناراحتی مشاهده می شد. و امر نکردند که در محضرشان بنشینم. پس نزدیک ایشان شدم و آن چه را در آستین لباسم بود را در مقابل ایشان خالی کردم. پس نگاهی از روی خشم به من نموده، و بعد صورتشان را به طرف راست و چپ گرداندند. آن گاه فرمودند: خداوند مرا برای این کارها نیافریده است. مرا چه به بازی؟! از این رو من از حضرت طلب بخشش کردم، و ایشان عذر مرا پذیرفتند و از محضرشان مرخص شدم.)

از این روایت به خوبی می توان استفاده نمود که امام معصوم علیه السلام از مافی الضمیر افراد، و آن چه در قلوب همگان می گذرد، و به ذهن ها تداعی می شود، آگاه هستند. و از آن جایی که علم امام معصوم علیه السلام چونان دیگر صفات آن بزرگوار، از جانب ذات مقدس ربوی جلّ جلاله می باشد، بزرگ و کوچک بودن امام هیچ فرقی در انجام وظائف امامت، ایجاد نمی کند. کما این که در روایات دیگر نیز به این مطلب تصریح شده است. و از روایات دانسته می شود که علم امام معصوم علیه السلام لدنی است و از همان بدو تولد از همه علوم، اطلاع کامل و دقیقی دارند. از این رو در این روایت شریف نیز قبل از آن که، آن شخص وسائل بازی را به خدمت حضرت جواد الأئمه علیه السلام عرضه نماید، امام به او از روی غضب نگاه می نمایند، تا او متوجه شود که آن چه در نیت دارد، در شأن امام معصوم علیه السلام نمی باشد. و در روایت دیگری مرحوم قطب الدین راوندی قدس سره از محمد بن سهل بن یسع روایت نموده است: من ساکن مکه بودم و به مدینه رفته بودم. پس در مدینه محضر ابو جعفر ثانی، حضرت جواد الأئمه علیه السلام رسیدم و قصد داشتم از حضرت درخواست نمایم لباسی به من عنایت کنند که [تبرکاً] بپوشم. ولی موقعیت به وجود نیامد تا از حضرت درخواست نمایم، تا این که با حضرت خداحافظی کردم. و تصمیم داشتم از مکه خارج شوم که با خودم گفتم: نامه ای برای حضرت می نویسم و از ایشان تقاضا می کنم.

از این رو نامه را برای حضرت نوشتم و به مسجد رفتم تا دو رکعت نماز بخوانم و صد مرتبه از خداوند در خواست کنم که اگر صلاح است به قلبم القا شود که نامه را بفرستم و در غیر این

ص: 121

صورت نامه را پاره کنم. پس وقتی آن کارها را انجام دادم به قلبم القا شد تا نامه را نفرستم و آن را پاره کنم، و به مدینه برگردم.

«فَبَيْنَمَا أَنَا كَذَلِكَ إِذْ رَأَيْتُ رَسُولًا وَمَعَهُ ثِيَابٌ فِي مَدْيَلٍ يَتَخَلَّلُ الْقِطَارَ وَيَسْأَلُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلِ الْقُمِيِّ حَتَّى انْتَهَى إِلَيَّ، فَقَالَ: مَوْلَاكَ بَعَثَ إِلَيْكَ بِهَذَا وَإِذَا مَلَأْتَانِ. قَالَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ: فَقَضَى اللَّهُ أَنْيَ غَسَلْتُهُ حِينَ مَاتَ، فَكَفَّنْتُهُ فِيهِمَا.» (1)

(پس در آن هنگامی که من در این حالت بودم به ناگاه دیدم فرستاده حضرت در حالی که جامه هایی را در بقچه ای قرار داده است، بین قطار شتران می گردد، و سراغ محمد بن سهل قمی را می گیرد! تا این که در نهایت نزد من آمد و گفت: این ها را مولایت برای تو فرستاده اند. دیدم دو ملافه است. احمد بن محمد می گوید: از قضا وقتی که او مُرد، من غسلش دادم و در آن دو پارچه، او را کفن کردم.)

از این حدیث شریف دانسته می شود که اولاً: امام معصوم علیه السلام از ما فی الضمیر و نیت افراد آگاهی کامل دارند، و باخبر هستند. و ثانیاً: برکت جستن از آن چه متعلق به اهل بیت علیهم السلام می باشد، امر متدالی بوده است. از این رو روایت این روایت نیز در پی آن بوده که لباسی از حضرت به عنوان تبرک بگیرد، تا از آن به عنوان کفن استفاده نماید، و او را با آن کفن کنند.

بدون کلامی بدانی شها \*\*\* چه دارم به دل تبتی از صفا

تویی آگه از غیب و درد و دوا \*\*\* برآورده کن حاجتم از سخا

«مؤلف»

مرحوم قطب الدین راوند قدس سره از حسن بن علی و شاء نقل نموده است: من در صَریا که نزدیک مدینه می باشد، در محضر حضرت جواد الأئمه علیه السلام بودم که حضرت برخاستند و به من فرمودند: همین جا باش. من با خودم گفتم:

«كُنْتُ أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامَ قَمِيصًا مِنْ ثِيَابِهِ فَلَمْ أَفْعَلْ فَإِذَا عَادَ إِلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْأَلَهُ. فَأَرْسَلَ إِلَيَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ أَسْأَلَهُ وَمِنْ قَبْلِ أَنْ يَعُودَ إِلَيَّ وَأَنَا فِي

ص: 122

الْمَشْرَبَةِ بِقَمِيصٍ وَقَالَ الرَّسُولُ: يَقُولُ لَكَ: هَذَا مِنْ ثِيَابِ أَبِي الْحَسَنِ الَّتِي كَانَ يُصَلِّي فِيهَا.»(1)

(من همیشه قصد داشتم از حضرت رضا علیه السلام یکی از پیراهن هایشان را بگیرم، اما این کار را نکردم. پس وقتی حضرت جواد الأئمه علیه السلام بازگشتند، از ایشان این درخواست را می‌کنم. ولی قبل از آن که از حضرت درخواست کنم و قبل از این که خودشان برگردند، در حالی که من در مشربۀ صریا بودم پیراهنی برای من فرستادند. و بعد فرستاده حضرت به من گفت: امام به تو فرمودند: این یکی از لباس های حضرت رضا علیه السلام است که در آن نماز خوانده اند.)

لباسی از آن سرور انس و جان \*\*\* زدايد همه درد و غم بی گمان

ز جسم و ز جان، تا به قبر گران \*\*\* در آن لحظه سخت پُر از زیان

«مؤلف»

مرحوم سید هاشم بحرانی قدس سره از کتاب «الهدایة الكبرى» از موسی بن جعفر الداری روایت نموده: با جماعتی از مردم ری به قصد زیارت حضرت جواد الأئمه علیه السلام به بغداد رفتیم. پس در آنجا به حضرت راهنمایی شدیم، و حال آن که با ما مردی از ری بود که مذهب زیدی داشت، ولی نزد ما اظهار امامت حضرت جواد الأئمه علیه السلام را می نمود. پس همین که بر امام وارد شدیم و از مسائلی که قصد نموده بودیم، سؤال نمودیم. حضرت به ناگاه به برخی از غلام های خود فرمودند:

«خذ بيد هذا الرجل الزيدي وأخرجه، فقام الرجل على قدميه وقال: أنا أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله وأن علياً أمير المؤمنين وأن أباًؤك الأئمة وأنت حجّة الله في هذا العصر. فقال له: اجلس قد استحققت بترك الضلال الذي كنت عليه، و تسليمك الأمر إلى من جعله الله له أن تسمع ولا تمنع، فقال له الرجل: والله يا سيدي! إني لأدين الله بإمامة زيد بن علي منذ أربعين سنة ولا

ص: 123

اظهر للناس غير مذهب الإمامية، فلما علمت مني ما لم يعلمه إلا الله، شهدت أنك الإمام والحجة» (1)

(دست این مرد زیدی مذهب را بگیر و او را [از خانه] خارج کن. پس آن مرد زیدی ایستاد و گفت: شهادت می دهم که خدائی جز خدای یگانه نیست، و محمد رسول خداوند است، و علی امیر المؤمنین می باشد، و پدران شما ائمه و پیشوا هستند، و شما حجت خداوند در این زمان هستید. پس حضرت به او فرمودند: بنشین، بدرستی که تو به سبب ترک آن گمراهی که در آن بودی و به سبب این که امر امامت را به کسی تسلیم کردی که خداوند برای او قرار داده بود، مستحق آن گشتی که [کلام حق را] بشنوی و منع نکنی. پس آن مرد گفت: به خدا قسم ای مولای من! به درستی که من مدت چهل سال معتقد به امامت زید بن علی بودم، ولی برای مردم جز مذهب امامیه، [مذهب دیگری] ظاهر نمی نمودم. اما هنگامی که شما آگاه شدید درباره من، آن چه را که هیچ کس به غیر از خداوند از آن آگاه نبود، شهادت دادم که شما امام و حجت هستید.)

مرحوم صفار قدس سره در کتاب «بصائر الدرجات» از علی بن اسباط روایت نموده است: حضرت جواد الأئمه علیه السلام را دیدم که [از اندرونی خانه خود] خارج شدند و به طرف من می آیند. از این رو من با دقت تمام به قد و قامت ایشان نگاه می کردم تا مشخصات حضرت را برای دوستان خود در مصر توصیف نمایم. در این هنگام حضرت به سجده رفتند و فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ احْتَجَّ فِي الْإِمَامَةِ بِمِثْلِ مَا احْتَجَّ فِي النَّبُوَّةِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا (2))، وَقَالَ اللَّهُ: (وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ (3) وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً (4)) فَقَدْ يَجُوزُ أَنْ يُؤْتَى الْحِكْمَةَ وَهُوَ صَبِيٌّ وَيَجُوزُ أَنْ يُؤْتَى وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ سَنَةً.» (5)

ص: 124

1- . مدينة معاجز، ج 7، ص 411؛ الهداية الكبرى، ص 302.

2- . مريم: آية 12.

3- . ورد في سورة الأحقاف: «حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً». كما ورد في سورة القصص، آية 14: (وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا). فيمكن بعض هذه العبارة للإمام عليه السلام أي: وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ، وبعضه لله تبارك وتعالى، أي: وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً. ويمكن أخذ عليه السلام جزء من هذه العبارة، من سورة القصص مثلاً وما بقيه من سورة الأحقاف، لمصلحة علمه عند الله تبارك وتعالى. ويمكن هذا الخطأ سهو من جانب الكاتب، والله العالم.

4- . احقاف: آية 15.

5- . بصائر الدرجات، ج 1، ص 463.

(خداوند در مورد امامت همان استدلالی را می نماید که در مورد نبوت کرده است. [از این رو همان گونه که در مورد نبوت] می فرماید: (و از کودکی به او نبوت دادیم.) [در مورد امامت نیز استبعادی ندارد که کسی در کودکی به امامت برسد] و در آیه دیگری می فرماید: (و چون به حد رشد و به چهل سالگی رسد [او را پیامبر نمودیم].) پس طبق این آیات جایز است خداوند حکمت را به کسی در زمان کودکی عنایت کند، کما این که جایز است آن امامت را در حال چهل سالگی به شخص دیگری مرحمت نماید.)

از آنجا که باشد امور ولی \*\*\* به دست خدا با پیامی جلی

کند امر او خود همی منجلی \*\*\* ز علم و داریت به هر محملی

از این رو میان یکی طفلکی \*\*\* و یا پیر گشته چنان کملی

نباشد دگر فرق، و لو اندکی \*\*\* همه پاک و طاهر به یک هم دلی

«مؤلف»

صاحب کتاب «کشف الغمّة» از قاسم بن عبد الرحمن که زیدی مذهب بود، روایت نموده است: به بغداد رفتم و در مدتی که در آنجا بودم؛ روزی مشاهده نمودم که مردم می دونند و به بلندی ها می روند و نگاه می کنند و می ایستند، گفتم: چه خبر است؟! گفتند: ابن الرضاست! ابن الرضاست! گفتم: به خدا سوگند باید ایشان را بینم. پس به ناگه دیدم در حالی که سوار بر قاطری (نری یا ماده) بودند، ظاهر شدند. به خودم گفتم: «لَعَنَ اللَّهُ أَصْحَابَ الْإِمَامَةِ، حَيْثُ يَقُولُونَ: إِنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ طَاعَةَ هَذَا.»

(خدا لعنت کند کسانی را که امامیه (شیعه) هستند، چرا که می گویند: خداوند اطاعت از چنین شخصی را بر ما واجب کرده است.)

در آن هنگام دیدم ایشان رو به طرف من نمودند و فرمودند: ای قاسم بن عبد الرحمن!

(أَبَشْرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنْآ إِذْآ لَفِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ (1))

«آیا از بشری همانند خودمان پیروی کنیم؛ در این صورت گمراه و دیوانه خواهیم بود.»

با خودم گفتم: عجب ساحری است! به خدا سوگند! دو مرتبه به طرف من برگشتند و فرمودند:

ص: 125



(أَلْقَى الذِّكْرَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَابٌ أَشِرٌ (1))

«آیا از میان همه ما، کلام خداوند فقط به او القا شده است؟ نه، او دروغ‌گویی بی خیال است.»

قاسم بن عبد الرحمن می گوید:

«فَأَنْصَرَفْتُ وَقُلْتُ بِالْإِمَامَةِ وَ شَهِدْتُ أَنَّهُ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيَّ خَلَقَهُ وَ اعْتَمَدْتُ.» (2)

(از آنجا برگزیدم و معتقد به امامت شدم و شهادت دادم ایشان حجّت خداوند بر مردم هستند. و به امامت ایشان معتقد شدم.)

و در روایت دیگری مرحوم قطب الدین راوندی قدس سره از بکر بن صالح از محمد بن فضیل صیرفی روایت کرده است: نامه ای برای حضرت جواد الائمه علیه السلام نوشتم و در آخر آن اضافه نمودم که آیا سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد شما است؟ اما فراموش نمودم نامه را بفرستم!

«فَكَتَبَ إِلَيَّ بِحَوَائِجِ لَهُ وَ فِي آخِرِ كِتَابِهِ عِنْدِي سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلِمَ وَ هُوَ فِينَا بِمَنْزِلَةِ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ يَدُورُ مَعَنَا حَيْثُ دُرْنَا وَ هُوَ مَعَ كُلِّ إِمَامٍ.» (3)

(پس امام علیه السلام [بعد از اندک زمانی] برای انجام برخی از حوائج ایشان، نامه ای برای من نوشتند و حال آن که در آخر آن نوشته بودند، سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد من است. و آن سلاح نزد ما مانند تابوت موسی در بین بنی اسرائیل می باشد، که هر کجا ما باشیم آن نیز با ما است و آن سلاح همراه همه امام ها خواهد بود.)

محمد بن فضیل صیرفی در ادامه گفته است: من در مکه بودم و مطلبی در ذهنم بود که هیچ کس جز خداوند متعال از آن باخبر نبود. پس هنگامی که به مدینه که رسیدم و بر حضرت جواد الائمه علیه السلام وارد شدم، حضرت نگاهی به من نمودند و فرمودند:

«اسْتَغْفِرِ اللَّهَ لِمَا أَضْمَرْتَ وَ لَا تَعُدْ، قَالَ بَكْرٌ: فَقُلْتُ لِمُحَمَّدٍ: أَيُّ شَيْءٍ هَذَا؟ قَالَ: لَا أُخْبِرُ بِهِ أَحَدًا.» (4)

ص: 126

1- . قمر: آیه 25.

2- . كشف الغمة، ج 3، ص 515.

3- . الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 388.

4- . الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 388.

(از آن چه در تبت داری استغفار کن! و دوباره چنین فکری نکن. راوی خبر بکر بن صالح می گوید: به محمد گفتم: آن چه در دل پنهان کرده ای چیست؟ گفت: به هیچ کس نمی گویم.)

محمد بن فضیل صیرفی همان جا در ادامه می گوید: یکی از پاهایم مبتلا به عرق مدنی (1) شد. و قبل از آن که مبتلا به این بیماری شوم، وقتی می خواستم با حضرت جواد الأئمه علیه السلام وداع کنم، آخرین سخنی که آن حضرت به من گفتند، این بود که فرمودند:

«إِنَّهُ سَتُصِيبُ وَجَعًا فَاصْبِرْ. فَإَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ شِيعَتِنَا اشْتَكَى فَصَبَرَ وَاحْتَسَبَ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ أَجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ. فَلَمَّا صِرْتُ فِي بَطْنٍ مَرَّ ضَرْبَ عَلِيٍّ رَجُلِي وَخَرَجَ بِي الْعِرْقُ فَمَا زِلْتُ شَاكِيًا أَشَدَّ هَرَأً وَحَجَجْتُ فِي السَّنَةِ الثَّانِيَةِ قَدْ خَلْتُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ: جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ عَوْدُ رَجُلِي وَأَخْبَرْتُهُ أَنَّ هَذِهِ الَّتِي تُوجِعُنِي، فَقَالَ: لَا بَأْسَ عَلَيَّ هَذِهِ أَرِنِي رَجْلَكَ الْأُخْرَى الصَّحِيحَةَ فَبَسَّ طُطُّهَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَعَوَّذَهَا فَلَمَّا قُمْتُ مِنْ عِنْدِهِ خَرَجَ فِي الرَّجْلِ الصَّحِيحَةِ فَرَجَعْتُ إِلَى نَفْسِي فَعَلِمْتُ أَنَّهُ عَوَّذَهَا قَبْلُ مِنَ الْوَجَعِ فَعَافَانِي اللَّهُ مِنْ بَعْدِ.» (2)

(به زودی به تو دردی خواهد رسد، پس در مقابل آن صبر کن. چرا که هر کدام از شیعیان ما از درد بنالد و صبر کنند، خداوند اجر هزار شهید را برای آن ها می نویسد. پس هنگامی که به «بطنمر» رسیدم از پایم دملی در آمد. از این رو چند ماه همیشه مرا آزار می داد و می نالیدم. پس در سال دوم به زیارت خانه خدا رفتم و محضر حضرت جواد الأئمه علیه السلام رسیدم و عرض کردم: خداوند مرا فدای شما نماید! برای این پایم دعایی بفرما؛ این بیماری همان بیماری است که مرا آزار می دهد [و شما مرا از آن باخبر کرده بودید]. پس حضرت فرمودند: نسبت به این پایت خوفی نیست، آن پای سالمت را نشانم بده. و بعد پای مرا در مقابل خود دراز نمود و برای آن، تعویذ و دعا خواندند. وقتی که از نزد ایشان برخاستم، از پای سالمم دملی خارج شد. پس به خودم برگشتم و متوجه شدم که آن حضرت قبل از آن که پای سالمم بیمار گردد، آگاه بوده اند و بر آن دعا خوانده اند. و خداوند بعد از مدتی به من عافیت داد.)

ص: 127

1- . به نظر می رسد «عرق مدنی»، نوعی بیماری پوستی باشد که پوست در اثر دمل زخم می گردد.

2- . الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 388.

در روایت دیگری مرحوم علامه مجلسی قدس سره از محمد بن علی هاشمی روایت نموده است: صبح آن روزی که حضرت جواد الأئمه علیه السلام با دختر مأمون ازدواج کرده بودند، خدمت حضرت رسیدم؛ اولین کسی که صبح بر حضرت وارد شد، من بودم. و از آن جانی که سر شب داروئی خورده بودم، خیلی تشنه بودم، اما کراحت داشتم که درخواست آب کنم. ولی همین که حضرت ابو جعفر، امام جواد علیه السلام چشمشان به من افتاد، فرمودند:

«أَرَاكَ عَطْشَانًا؟ قُلْتُ: أَجَلُ، قَالَ: يَا غُلَامُ! اسْقِنَا مَاءً، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: السَّاعَةَ يَأْتُونَهُ بِمَاءٍ مَسْمُومٍ، وَ اغْتَمَمْتُ لِذَلِكَ فَأَقْبَلَ الْغُلَامُ وَمَعَهُ الْمَاءُ فَتَبَسَّسَ فِي وَجْهِهِ ثُمَّ قَالَ: يَا غُلَامُ! نَاوِلْنِي الْمَاءَ فَتَنَاوَلَ وَ شَرِبَ ثُمَّ نَاوِلْنِي وَ شَرِبْتُ وَ أَطَلْتُ عِنْدَهُ وَ عَطِشْتُ فَدَعَا بِالْمَاءِ فَفَعَلَ كَمَا فَعَلَ بِالْمَرَّةِ الْأُولَى فَشَرِبَ ثُمَّ نَاوِلْنِي وَ تَبَسَّسَ. قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ حَمَزَةَ: قَالَ لِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْهَاشِمِيُّ: وَ اللَّهُ إِنِّي أَظُنُّ أَنَّ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَعْلَمُ مَا فِي النَّفُوسِ كَمَا تَقُولُ الرَّافِضَةُ.» (1)

(می بینم تشنه ای؟ عرض کردم: آری. فرمودند: ای غلام! برای ما آب بیاور. من با خود گفتم: الان آب مسمومی برای خوردن می آورد، به همین خاطر اندوهگین بودم. پس غلام آمد در حالی که آب نیز آورده بود، اما ایشان همین که به من نگاه نمودند، تبسمی کردند و فرمودند: ای غلام! آب را به من بده. پس آب را از او گرفتند و مقداری از آن را نوشیدند، بعد به من دادند و آشامیدم. مدتی خدمت آن حضرت بودم که دوباره تشنه شدم. برای مرتبه دوم آب خواستم و همان طور مثل مرتبه قبل، اول خود ایشان نوشیدند، سپس به من دادند و تبسمی نمودند. محمد بن حمزه گفته است: محمد بن علی هاشمی به من گفت: به درستی که من معتقدم، همان گونه که شیعه می گوید، ابو جعفر حضرت جواد الأئمه علیه السلام از آن چه در قلوب است، آگاه می باشند.)

تویی آگه ز درد قلبم ای شاه \*\*\* چه سان سوزد به یادت گاه و بی گاه

اگر هجر تو زهر جان فکن نیست \*\*\* چرا از پا افتادم با چنین آه

ز هجرت گشته عالم شامِ ظلمت \*\*\* به هر لحظه، به هر آن و به هرگاه

نگاهت می برد غم از دل من \*\*\* نگاهی کن بر این افتاده در راه

تویی جود و جواد و نور والا \*\*\* ز نورت شمس و بعد آن همی ماه

ص: 128

چنین بر اوج دارد نور تابان \*\*\* به هر آنی به عشقت با چنین جاه

نگاهی کن چو آنان بر دل چاه \*\*\* به مثل چون منی هر چند کوتاه

«مؤلف»

و در روایت دیگری مرحوم علامه مجلسی قدس سره از کتاب ارزشمند «بصائر الدرجات» روایت نموده است: محمد بن علی قمی می گوید: حضرت جواد الائمه علیه السلام نامه ای برایم فرستادند و در آن دستور دادند که خدمت ایشان برسم. و حال آن که حضرت در آن زمان در مدینه، در منزل بزیع بودند. هنگامی که بر حضرت جواد الائمه علیه السلام وارد شدم، و خدمت ایشان سلام عرض کردم، حضرت درباره صفوان و ابن سنان و غیر آن ها مطالبی فرمودند که دیگران نیز شنیده اند. با خودم گفتم: از آن جناب نسبت به زکریا بن آدم تقاضای لطف و مرحمت کنم، شاید از آن چه درباره صفوان و دیگران فرمودند، او سالم بماند. باز به خودم برگشتم و گفتم: من چه کسی هستم که در این گونه مسائل، در مقابل آقایم که وظیفه خود را می داند، اظهار نظر کنم، و برای ایشان تکلیف تعیین نمایم؟! در این موقع حضرت فرمودند:

«يَا أَبَا عَلِيٍّ لَيْسَ عَلَيَّ مِثْلُ أَبِي يَحْيَى يُعَجَّلُ وَقَدْ كَانَ لِأَبِي مِنْ خِدْمَتِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ.» (1) (ای ابا علی! بر مثل ابویحیی، با خدمتی که نسبت به پدرم صلی الله علیه کرده، نمی توان خرده گرفت.)

و در روایت دیگری مرحوم ابن شهر آشوب قدس سره از عسکر، غلام حضرت جواد الائمه قدس سره روایت کرده است:

«دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: يَا سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا أَشَدَّ سُمْرَةَ مَوْلَايَ وَأَضْوَى جَسَدَهُ، قَالَ: فَوَ اللَّهِ مَا اسْتَمَمْتُ الْكَلَامَ فِي نَفْسِي حَتَّى تَطَاوَلَ وَعَرَضَ جَسَدَهُ وَإِمْتَلَأَ بِهِ الْإِيْوَانُ إِلَى سَفْفِهِ وَمَعَ جَوَانِبِ حَيْطَانِهِ ثُمَّ رَأَيْتُ لَوْنَهُ وَقَدْ أَظْلَمَ حَتَّى صَارَ كَاللَّيْلِ الْمُظْلِمِ ثُمَّ أَيْضًا حَتَّى صَارَ كَالْيَيْضِ مَا يَكُونُ مِنَ الثَّلَجِ ثُمَّ أَحْمَرَ حَتَّى

ص: 129

صَارَ كَالْعَلَقِ الْمُحَمَّرِ ثُمَّ اخْضَرَ حَتَّى صَارَ كَأَخْضَرِ مَا يَكُونُ مِنَ الْأَغْصَانِ الْوَرْقَةِ الْخَضِرَةِ ثُمَّ تَنَاقَصَ جِسْمُهُ حَتَّى صَارَ فِي صُورَتِهِ الْأُولَى عَادَ لَوْنُهُ الْأَوَّلُ وَ سَقَطَتْ لُوجْهِي مِمَّا رَأَيْتُ؛ فَصَاحَ بِي يَا عَسْكَرُ نَسْ كُنْ فَتُنْبِئُكُمْ وَ تَضْعُمُونَ فَتَقْوِيكُمْ وَ اللَّهُ لَا وَصَلَ إِلَيَّ حَقِيقَةَ مَعْرِفَتِنَا إِلَّا مَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ إِزْتَضَاهُ لَنَا وَ لِيَاءً. (1)

(محضر حضرت جواد الأئمه عليه السلام رسیدم و با خود گفتم: سبحان الله، چقدر مولایم سبزه هستند و حال آن که بدن شریف ایشان درخشان و نورانی می باشد. به خدا سوگند هنوز این فکر در دلم تمام نشده بود که دیدم بدن حضرت آن چنان بزرگ شد که همه ایوان تا سقف را گرفت. و اطراف را با همه دیوارها فرا گرفت، سپس دیدم رنگ حضرت مانند شب تار سیاه گردید، و بعد بلا فاصله سفید گشتند تا جائی که سفیدتر از برف شدند، سپس قرمز شدند تا جائی که مثل لخته خون گردیدند، بعد سبز شدند به نحوی که سبزتر از برگ درختان گشتند، سپس از پیکر آن حضرت کاسته شد، تا جائی که مانند حال اول خود شدند، و رنگ مبارکشان نیز به حالت اول خود بازگشت. از این رو از آن چه مشاهده کردم، با صورت به سجده افتادم. که ناگه حضرت بر من فریاد زدند: ای عسکر! شک می کنی؟! شما را آگاه و متنبه می کنیم و وقتی اعتقاد شما ضعیف شود، شما را تقویت می کنیم. به خدا سوگند، به حقیقت معرفت ما نرسیده است مگر کسی که خداوند بر او منت نهاده و او را به عنوان دوست ما بپسندد و برگزیند.) در این روایت شریف دو مطلب اساسی وجود دارد، یکی آن که حضرت با عمل و فرمایش خود، چونان روایت قبل از ما فی الضمیر راوی خبر داده اند. و دیگر آن که در این روایت تصریح شده است، وجود نازنین حضرت جواد الأئمه عليه السلام با یک تصرف، جسم مبارکشان به مانند رنگ حضرت، تغییر نمود، و از حالتی به حالت دیگر متغیر شد. چنانچه در ضمن روایتی طولانی مرحوم علامه مجلسی قدس سره از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است:

حضرت امام زین العابدین علیه السلام به فرزند خود حضرت امام محمدباقر علیه السلام اشاره کردند و از عده ای از شیعیان پرسیدند: ایشان چه کسی هستند؟ گفتند: پسر شما است. حضرت فرمودند: من کیستم؟ گفتند: پدر ایشان، علی بن الحسین هستید. جابر می گوید:

ص: 130

«فَتَكَلَّمَ بِكَلَامٍ لَمْ نَفْهَمْ فَإِذَا مُحَمَّدٌ بِصُورَةِ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَإِذَا عَلِيٌّ بِصُورَةِ ابْنِهِ مُحَمَّدٍ، قَالُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَقَالَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَعْجَبُوا مِنْ قُدْرَةِ اللَّهِ أَنَا مُحَمَّدٌ وَ مُحَمَّدٌ أَنَا وَقَالَ: مُحَمَّدٌ، يَا قَوْمُ! لَا تَعْجَبُوا مِنْ أَمْرِ اللَّهِ أَنَا عَلِيٌّ وَعَلِيٌّ أَنَا وَكُلُّنَا وَاحِدٌ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ وَرُوحَنَا مِنْ أَمْرِ اللَّهِ أَوْلَادًا مُحَمَّدٌ وَأَوْسَطْنَا مُحَمَّدٌ وَآخِرُنَا مُحَمَّدٌ وَكُلُّنَا مُحَمَّدٌ، قَالَ: فَلَمَّا سَمِعُوا ذَلِكَ خَرُّوا لِوُجُوهِهِمْ سَجْدًا وَهُمْ يَقُولُونَ آمَنَّا بِوَلَائِكُمْ وَبِسِرِّكُمْ وَبِعَلَانِيَّتِكُمْ وَ أَقْرَبْنَا بِخَصَائِكُمْ.» (1)

(در این موقع حضرت کلامی را بر زبان راندند که ما نفهمیدیم. ناگاه محمد علیه السلام به صورت پدر بزرگوارشان حضرت علی بن الحسین علیهما السلام شد و علی بن الحسین علیهما السلام به صورت فرزند خود محمد علیه السلام در آمدند. [هنگامی که آن ها این معجزه را دیدند، به یک باره] همگی گفتند: «لا اله الا الله.» امام زین العابدین علیه السلام فرمودند: از قدرت خدا تعجب نکنید! من محمّد و محمّد من است. و امام محمّد باقر علیه السلام فرمودند: ای قوم! از امر خداوند تعجب نکنید، من علی و علی من می باشد. همه ما یکی هستیم، از یک نور، روح ما از امر خداست؛ اول ما محمّد و وسط ما محمّد و آخر ما محمّد و همه ما محمّدیم. این سخنان را که شنیدند، همه به سجده افتادند و گفتند: به ولایت و پنهان و آشکار شما ایمان آوردیم و اقرار به امتیازات شما داریم.)

به هر تقدیر به نظر می رسد که این دو معجزه، یعنی اعجازی که صورت امام زین العابدین علیه السلام چونان شمائل امام باقر علیه السلام می گردد، و صورت امام باقر علیه السلام چونان شمائل پدرشان می شود. با این معجزه حضرت جواد الأئمه علیه السلام که بدن مبارکشان از رنگی به رنگ دیگر، و از حالتی به حالت دیگر تغییر می کرده است، از قبیل آن اعجاز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باشد که در یک شب در چهل مهمانی در زمان واحد، حاضر شدند. به عبارت دیگر در معجزه حضرت جواد الأئمه علیه السلام در حجم و رنگ مبارکشان تغییر حاصل شده است و در معجزه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام جسم مبارکشان متعدد شده است. و در معجزه امام زین العابدین علیه السلام، و امام باقر علیه السلام، چهره هر کدام از آن دو بزرگوار تغییر نمود. به هر تقدیر مطالبی در این باره در کتاب «سید الساجدین» به قلم نگارنده سطور، نگاشته شده است که آن مطالب را در اینجا نیز به جهت سهولت امر آورده می شود.

ص: 131

## حضور امیرالمؤمنین علیه السلام در چهل مهمانی

علماء عالم تشیع، در باب فضائل و معجزات وجود نازنین حضرت مولی الموحدین و قائد غرّ المحجلین، اسد اللّٰه الغالب و مظهر العجائب، علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده اند، حضرت در یک شب و در یک زمان واحد در چهل مکان، جهت ضیافت و مهمانی حاضر شدند. چنانچه صاحب کتاب «انوار النعمانیة» نگاشته است:

«انّ اربعین صحابیّاً طلبوه الی الضیافة فی لیلة واحدة فی وقت واحد و لمّا أصبحوا قال کلّ واحد منهم انّ علیّاً کان ضیفی البارحة.» (1)

(به درستی که چهل نفر از اصحاب، در یک شب و یک ساعت، امیرالمؤمنین علیه السلام را به مهمانی دعوت نمودند، صبح که شد هر یک از آن ها گفتند دیشب علیّ علیه السلام مهمان من بوده است.)

و در کتاب «ریاض الابرار» نیز آمده است:

«انّ اربعین من الصحابة اضافة علیّاً علیه السلام فی لیلة واحدة و أنّه کان عند کلّ واحد منهم فی وقت واحد.» (2)

(به درستی که چهل نفر از اصحاب در یک شب حضرت علیّ علیه السلام را مهمان نمودند و حضرت در یک زمان واحد، نزد هر یک از آن ها بودند.) و همچنین روایات بسیاری دلالت می کنند: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، در لحظه جان دادن هر محتضری حاضر می شوند. (3) که بنابر نظر برخی از بزرگان این ظهورات متعدد به وسیله بدن مثالی به وجود می آید.

و بدن مثالی، چونان جسم ظاهری انسان می باشد، و بدنی است در نهایت لطافت، و در صورت و شکل مطابق با بدن مادی آدمی است. اگر چه این بدن مثالی، غیر از جسم ظاهری و بدن عالم مُلک می باشد. و چونان بدن و ماهیت ملائکه است، و با چشم ظاهری دیده نمی شود. و همان بدنی است که ارواح انسان ها، در عالم برزخ به آن تعلق می گیرند، و جای جسم و بدن

ص: 132

1- . انوار النعمانیة، ج 4، ص 38.

2- . ریاض الابرار، ج 1، ص 26.

3- . انوار النعمانیة، ج 4، ص 38.

دنیوی را می گیرد. و ائمه اطهار علیهم السلام که صاحبان ولایت کلیه هستند، با همان قدرتی که خداوند به آن ها مرحمت فرموده، با بدن مثالی می توانند در یک زمان در مکان های متعددی ظاهر شوند. و هر کار و عملی را در هر مکانی انجام دهند.

بنابراین به سبب قدرتی که خداوند متعال به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرحمت کرده است. حضرت به نحو اعجاز می توانند با بدن مثالی در آن واحد در مکان های مختلف حاضر شوند. همان گونه که توانائی دارند با همین بدن مثالی، در کنار بالین هر محتضری در اقصی نقاط عالم، آن هم در آن واحد حاضر گردند. چنانچه مرحوم سید نعمت الله جزائری قدس سره در کتاب «ریاض الابرار» نگاشته است:

«ورد فی صحیح الأخبار أنّ النبیّ و أهل بیته علیهم السلام خلق الله سبحانه لهم أجساماً مثالیة من نور محسوسة تدرك بالأبصار قبل أن یصیروا إلى هذه الأبدان فی هذا العالم و كانت أرواحهم فی تلك الأجساد النوریة، فلما صاروا إلى هذا العالم خلق لهم أجساداً مثل أجسادهم تدیر کلّ روح من أرواحهم تلك الأجساد الكثیرة.»<sup>(1)</sup>

(در اخبار صحیح از پیامبر خدا و اهل بیت ایشان علیهم السلام وارد شده است که خداوند متعال برای رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام جسم های مثالی از نور محسوس که با دیدگان قابل درک می باشد، خلق نموده است. قبل از این که روح آن بزرگواران به بدن های دنیوی آن ها در این عالم تعلق بگیرد. و ارواح آن بزرگواران در آن اجساد نورانی بوده تا این که به این عالم وارد شدند که در اینجا خداوند برای آن ها جسم هائی را خلق نمود که مثل جسم خودشان بود. و هر روحی از ارواح اهل بیت علیهم السلام امور این اجسام متعدد را تدبیر می نمود.)

ولی آن چه نزدیک به واقع به نظر می رسد. آن است که حسب روایات بگوئیم، جسم شریف اهل بیت نبوت علیهم السلام، چونان روح شیعیان - و نه جسم آن ها - از علّیین خلق شده است. و روح حضرات معصومین علیهم السلام از نور عظمت ذات مقدّس ربوبی جلّ جلاله می باشد.<sup>(2)</sup> و در این صورت به طریق اولی به مصداق چون که صد آید، نود هم پیش ماست، ائمه اطهار علیهما السلام قادر خواهند بود،

ص: 133

1- . ریاض الابرار، ج 1، ص 26.

2- . مولای معرفت، ج 1، ص 162.



در آنی از آنات و در یک وقت واحد در مکان های مختلف حضور پیدا نمایند. همان گونه که جناب عزرائیل علیه السلام، نیز در آن واحد قادر است، در مکان های متفاوتی حضور پیدا نماید. و در جای خود ثابت شده است که مقام حضرات معصومین علیهم السلام از همه ملائکه بالاتر و والاتر می باشد. از این رو مرحوم سیّد نعمت الله جزائری قدس سره در جای دیگری نگاشته است:

«مع أنه يجوز أن يكون الله سبحانه أقدرهم على التشكل بما يريدون من الصور النورية و الأبدان الجسمائية كما أقدر الملائكة على ذلك و هم أجلّ شأناً من الملائكة.»<sup>(1)</sup>

(و همچنین] ممکن است بگونه‌ای خداوند متعال قدرتی به اهل بیت علیهم السلام عنایت کرده است که قادر هستند برای خود به هر تعداد که می خواهند بدن های جسمانی و صورت های نورانی به وجود بیاورند. همان گونه که ملائکه هم چنین قدرتی را دارند و اهل بیت علیهم السلام شأن شان اجل و والاتر از ملائکه می باشد.)

در روایت دیگری مرحوم قطب الدین راوندی قدس سره از حسین مکاری، درباره آگاهی حضرت از مکنونات قلبی افراد، روایت نموده است: در بغداد خدمت حضرت جواد الأئمه علیه السلام رسیدم و دیدم حضرت در آنجا اقامت کرده اند. در دل با خود گفتم: این مرد با این امکانات و خوراکی که در اینجا دارد، هرگز به وطن خود باز نمی گردد. «فَأَطْرَقَ رَأْسُهُ ثُمَّ رَفَعَهُ وَقَدِ إِصْرٌ لَوْنُهُ فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ! خُبْرُ شَعْبِيرٍ وَ مِلْحُ جَرِيشٍ فِي حَرَمِ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلِمَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا تَرَانِي فِيهِ.»<sup>(2)</sup>

(پس در آن هنگام حضرت سر مبارکشان را پایین انداختند، ولی در حالی که رنگ مبارکشان زرد شده بود، سرشان را بالا آوردند، و فرمودند: ای حسین! نان جو و نمک سائیده شده، در حرم جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای من محبوب تر از آن چه تو مرا در آن می بینی می باشد.)

از این روایت نیز به خوبی استفاده می شود که حضرت جواد الأئمه علیه السلام از ما فی الضمیر افراد و آن چه در ذهن همگان می باشد، آگاهی دارند.

ص: 134

1- . رياض الابراز، ج 1، ص 28.

2- . الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 383.

به فدای آن شه نامی \*\*\* که بدون حرف و کلامی

بُود آگه از دل عامی \*\*\* به نگاه خود به دوامی

چه شود به لطف تمامی \*\*\* کند آن ولی گرامی

نظری به لحظه و شامی \*\*\* به سگی به سان غلامی

که ز آن نگه، ز امامی \*\*\* بشود گِل مانده به خامی

چو طلای ناب و به فامی \*\*\* که شمس کرده قیامی

همه لحظه خود به نظامی \*\*\* به سان عرش چو مامی

همه غبطه او به قوامی \*\*\* بخورند به نغمه تامی

نظری شها به سلامی \*\*\* که زنده شود به پیامی

من مرده گشته به دامی \*\*\* که شده به خدا سگ رامی

«مؤلف»

ولایت حضرت جواد الأئمه علیه السلام بر امواتمرحوم علامه مجلسی قدس سره از کتاب «الخراج و الجرائح» از ابو هاشم جعفری روایت کرده است: مردی محضر حضرت جواد الأئمه علیه السلام آمد و عرض کرد: یا ابن رسول الله! پدرم به مرگی ناگهانی از دنیا رفته است، و نمی دانم ثروت خود را کجا پنهان نموده، و من عیال زیادی دارم و از دوستان شما هستم. به فریادم برسید. حضرت فرمودند:

«إِذَا صَلَّيْتَ الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، فَإِنَّ أَبَاكَ يَأْتِيكَ فِي النَّوْمِ وَيُخْبِرُكَ بِأَمْرِ الْمَالِ. فَفَعَلَ الرَّجُلُ ذَلِكَ فَرَأَى أَبَاهُ فِي النَّوْمِ، فَقَالَ: يَا بُنَيَّ! مَالِي فِي مَوْضِعٍ كَذَا فَخُذْهُ وَ اذْهَبْ إِلَى ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلِّمْ فَأَخْبَرَهُ أَنِّي دَلَّيْتُكَ

ص: 135

عَلَى الْمَالِ. فَذَهَبَ الرَّجُلُ فَأَخَذَ الْمَالَ وَ أَخْبَرَ الْإِمَامَ بِأَمْرِ الْمَالِ وَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَكَ وَ اصْطَفَاكَ.» (1)

(زمانی که نماز عشاء خود را خواندی، بر محمد و آل محمد صلوات بفرست. به درستی که پدرت در خواب نزدت خواهد آمد، و به تو خبر می دهد که مالش را کجا پنهان کرده. آن مرد همین کار را انجام داد، و پدر خود را در خواب دید. و به او گفت: ای پسر! اموال من در فلان محل می باشد، برو بردار و نزد پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برو و به ایشان خبر بده که من تو را به مکان اموال راهنمایی نمودم. پس آن مرد رفت و پول ها را برداشت و امام علیه السلام را از امر مال با خبر نمود، و به حضرت عرض کرد: خدا را ستایش می کنم که شما را گرامی داشته و برگزیده است.)

از این روایت، می توان استفاده نمود که حضرات معصومین علیهم السلام با عالم برزخ و انسان هائی که هم اکنون در آن عالم می باشند نیز در ارتباط هستند. کما این که قبل از آن که از عالم انوار وارد این عالم ناسوت و این کره خاکی گردند، با عالم ناسوت و کره خاکی در ارتباط بوده اند. چنانچه مرحوم سید هاشم بحرانی قدس سره از مرحوم حافظ رجب برسی قدس سره نقل نموده، و نگاشته است:

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم كَانَ جَالِسًا وَ عِنْدَهُ جِنِّيٌّ يَسْأَلُهُ عَنْ قَضَايَا مُشْكِلَةٍ، فَأَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَصَاغَرَ الْجِنِّيُّ حَتَّى صَارَ كَالْعُصْفُورِ، ثُمَّ قَالَ: أَجْرِنِي، يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: مِمَّنْ؟ فَقَالَ: مِنْ هَذَا الْفَتَى [السَّابِّ] الْمُقْبِلِ. فَقَالَ: وَمَا ذَاكَ؟ فَقَالَ الْجِنِّيُّ: أَتَيْتُ سَفِينَةَ نُوحٍ لِأَعْرِفَهَا يَوْمَ الطُّوفَانِ، فَلَمَّا تَنَاوَلْتُهَا صَدَّرَ بَنِي هَذَا فَقَطَعَ يَدِي، ثُمَّ أَخْرَجَ يَدَهُ مَقْطُوعَةً، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم هُوَ ذَاكَ.» (2)

(رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودند و نزد آن حضرت یکی از جنیان بود و از مسائل مشکل سؤال می کرد، پس به ناگاه امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدند، آن جن [از ترس] کوچک شد تا مثل گنجشکی گردید، سپس گفت: ای رسول خدا! مرا پناه بده. حضرت فرمودند: از چه کسی؟ عرض کرد: از این جوانی که به نزد ما می آید [و به امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره نمود]. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علت ترس تو چیست؟ عرض کرد: روزی که طوفان شد، نزد کشتی حضرت نوح علیه السلام رفتم، تا آن را

ص: 136

1- . بحار الانوار، ج 50، ص 42.

2- . البرهان، ج 4، ص 266؛ مشارق الانوار، ص 110.

غرق کنم. همین که کشتی را گرفتم این جوان بر من ضربه ای زد و دستم را قطع نمود. بعد دست قطع شده اش را خارج کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: بله او همان جوان است.)

و در روایت دیگری از همین کتاب آمده است:

«أَنَّ جَنِيًّا كَانَ جَالِسًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَأَقْبَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَاسْتَعَاثَ الْجَنِّيُّ، وَقَالَ: أُجْرِنِي [يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنْ هَذَا الشَّابِّ الْمُقْبِلِ]. قَالَ: وَمَا فَعَلَ بِكَ؟ قَالَ: تَمَرَّدْتُ عَلَى [سُلَيْمَانَ، فَأَرْسَلَ إِلَيَّ نَفْرًا مِنَ الْجِنِّ، فَطَلَّتْ عَلَيْهِمْ، فَجَاءَنِي هَذَا الْفَارِسُ فَأَسْرَنِي وَجَرَحَنِي، وَهَذَا مَكَانُ الصَّرْبَةِ إِلَيَّ الْآنَ لَمْ يَنْدِمِ].» (1)

فَنَزَلَ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: الْحَقُّ يُفَرِّئُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ: إِنِّي لَمْ أُبْعَثْ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا جَعَلْتُ عَلَيْهَا مَعَهُ سِرًّا، وَجَعَلْتُهُ مَعَكَ جَهْرًا.» (2)

(یکی از جنیان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود که امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدند. آن جن کمک خواست و عرض کرد: ای رسول خدا! مرا از این جوانی که می آید پناه بده [و به امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره نمود]. حضرت فرمودند: او با تو چه کاری کرده است؟ عرض کرد: بر سلیمان تمرد و عصیان کردم، از این رو تعدادی جن را نزد من فرستاد. ولی من بر آن ها غلبه کردم، در آن هنگام این اسب سوار نزد من آمد و مرا اسیر و مجروح نمود. [سپس محل جراحت را نشان داد و گفت:] تا الآن اثرش باقی مانده و بهبود پیدا نکرده. پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و عرض نمود: خداوند بر شما سلام می رساند و می فرماید: به درستی که من هیچ پیامبری را مبعوث نکردم، مگر این که علی علیه السلام را مخفیانه با او قرار دادم، ولی علی علیه السلام را با شما - رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم - آشکارا قرار دادم.)

از این دو روایت به خوبی استفاده می شود که وجود نازنین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قبل از آن که به حسب ظاهر، در این کره خاکی متولد شوند، و در آن زمانی که در عالم انوار بوده اند. قادر بوده اند که وارد عالم ناسوت و این کره خاکی گردند. و حتی در خفاء حضرات انبیاء عظام علیهم السلام را یاری نمایند. چنانچه وقتی که اهل بیت علیهم السلام در عالم برزخ نیز هستند، ارتباط آن بزرگواران با عالم ناسوت قطع نمی شود، و قادرند که از عالم برزخ وارد این دنیا و عالم ناسوت گردند. همان گونه که صاحب کتاب المحتضر در ذیل عنوان «مما يدل ايضاً على أن الأئمة عليهم السلام يرون بأجسامهم

ص: 137

1- . البرهان، ج 4، ص 266؛ مشارق الانوار، ص 110 بدون اضافاتی که مشخص شده.

2- . مشارق الانوار، ص 110.

علی الحقیقة و یحضرین این اُرادوا من الدنیا» از مرحوم محمّد بن حسن صفار قدس سره صاحب کتاب ارزشمند «بصائر الدرجات» از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام نقل کرده است:

«خَرَجْتُ مَعَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى بَعْضِ أَمْوَالِهِ فَلَمَّا صَدَرْنَا فِي الصَّحْرَاءِ اسْتَقْبَلَهُ شَيْخٌ، فَنَزَلَ إِلَيْهِ أَبِي وَ سَلَّمَ عَلَيْهِ، فَجَعَلْتُ أَسْمَعُهُ وَ هُوَ يَقُولُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، ثُمَّ تَسَاءَلَا طَوِيلًا ثُمَّ وَدَّعَهُ وَقَامَ الشَّيْخُ وَ انْصَدَرَ وَ أَبِي يَنْظُرُ خَلْفَهُ حَتَّى غَابَ شَخْصُهُ عَنْهُ. فَقُلْتُ لِأَبِي: مَنْ هَذَا الشَّيْخُ الَّذِي سَمِعْتُكَ تُعَظِّمُهُ فِي مَسَاءَلَتِكَ؟ قَالَ: يَا بَنِيَّ! هَذَا جَدُّكَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.» (1)

(با پدرم امام سجّاد علیه السلام برای سرکشی به بعضی از املاک ایشان از خانه خارج شدیم. همین که به صحرا رسیدیم، پیرمردی با پدرم روبه رو شد، و نزد ایشان فرود آمد، و به ایشان سلام کرد. پس در آن هنگام می شنیدم که پدرم می گفتند: جانم فدای شما، سپس مدتی با هم صحبت کردند و بعد از آن پدرم با او وداع نمود، و پیرمرد برخاست و به راه افتاد، و پدرم آن قدر از پشت سر به او نگاه کردند تا این که از نزد ایشان ناپدید گردید. به پدرم عرض کردم: این پیرمردی که می شنیدم در ضمن گفتگو خیلی او را بزرگ می داشتید و به او احترام می کردید، چه کسی بود؟ فرمودند: ای فرزندم! ایشان جدّ بزرگوارت حضرت امام حسین علیه السلام بودند.)

که به عرشی و گهی از آن برون \*\*\* که به حال سجده ای و اندرون

که میان مردم گردیده دون \*\*\* گاه معنی إلیه راجعون

«مؤلف»

و همچنین در این روایت شریف از عبارت: «فَأَخْبِرُهُ أَنِّي دَلَّلْتُكَ عَلَى الْمَالِ؛ به ایشان خبر بده که من تو را به مکان اموال راهنمایی نمودم»، به خوبی می توان استفاده کرد که به امر حضرت جواد الأئمه علیه السلام آن مرد به خواب فرزند خود آمده است. و اگر حضرت خود، او را از مکان اختفاء اموال آگاه نکردند، از این بابت نیست که حضرت از جای مخفی کردن

ص: 138

اموال بی اطلاع هستند. و اگر آن مرد نیز به فرزند خود می گوید، به حضرت خبر بده که من تو را به مکان مخفی کردن اموال خود، راهنمایی نمودم. به این جهت می باشد که همگان آگاه گردند که حتی حضرت بر اموات نیز ولایت دارند.

و در روایت دیگری که دلالت از آگاهی امام از غیب می نماید، مرحوم علی بن عیسی اربلی قدس سره از عمران بن محمد اشعری روایت نموده است:

«دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ فَفَضَيْتُ حَوَائِجِي وَ قُلْتُ: إِنَّ أُمَّ الْحَسَنِ تُقَرِّبُكَ السَّلَامَ وَ تَسْأَلُكَ ثَوْبًا مِنْ ثِيَابِكَ، تَجْعَلُهُ كَفْنَا لَهَا. قَالَ لِي: قَدْ اسْتَعْنَتْ عَن ذَلِكِ. فَخَرَجْتُ وَ لَسْتُ أَدْرِي مَا مَعْنَى ذَلِكِ، فَأَتَانِي الْخَبْرُ أَنَّهَا قَدْ مَاتَتْ قَبْلَ ذَلِكَ بِثَلَاثَةِ عَشَرَ يَوْمًا أَوْ أَرْبَعَةَ عَشَرَ يَوْمًا.» (1)

(محضر حضرت جواد الأئمه عليه السلام رسیدم و حوائج را برآورده نمودم و عرض کردم: أم الحسن به شما سلام رسانده، و از شما درخواست کرده که یکی از لباس های خود را به او مرحمت کنید، تا آن را کفن خود قرار دهد. حضرت به من فرمودند: دیگر احتیاجی به لباس من ندارد. پس از محضر حضرت مرخص شدم، در حالی که نمی دانستم معنای فرمایش حضرت چیست. تا این که خبر به من رسید که او سیزده یا چهارده روز قبل از گفتگوی من با حضرت از دنیا رفته است.)

از این روایت شریف دو مطلب به وضوح دانسته می شود: اولاً: ائمه اطهار علیهم السلام از غیب آگاهی دارند. چنانچه حضرت جواد الأئمه علیه السلام نیز از مرگ آن زنی که از ایشان لباسی را برای تبرک جستن به آن طلب نموده بودند، باخبر بوده اند. از این رو به کنایه فرمودند دیگر به لباسی بدین منظور احتیاجی ندارد. ثانیاً: تبرک جستن به لباس و آن چه متعلق به حضرات معصومین علیهم السلام بوده است، امری متداول بوده و در بین مردم عصر اهل بیت علیهم السلام شیوع داشته است. و با توجه به این که حضرت منعی از اصل عمل نکرده اند، نشان دهنده پسندیده بودن و استحبابش می باشد. حال وقتی جامه ای از حضرات معصومین علیهم السلام، موجب برکت و شفای بیماری و دفع عذاب قبر می گردد، خود آن بزرگواران در محضر ذات مقدس ربوبی جلّ جلاله چه عظمت و آبرویی دارند.

لذا جناب دعبل خزاعی نیز وقتی محضر حضرت رضا علیه السلام رسید، از حضرت درخواست جامه ای را نمود. چنانچه مرحوم مستنبط قدس سره در ضمن روایتی طولانی از کتاب «عیون اخبار

ص: 139

الرضا علیه السلام « از عبدالسلام هروی نقل کرده است: بعد از آن که دعبل قصیده اش را به پایان رساند، وجود نازنین حضرت رضا علیه السلام از جا برخاستند، و به دعبل فرمودند:

جایی نرو، و خود حضرت به اندرون خانه رفتند. و پس از مدتی صد دینار که به نام مبارک حضرت سگّه زده بودند، توسط خادم برای او فرستادند. سپس خادم به دعبل گفت: مولای تو حضرت رضا علیه السلام می فرمایند: این مبلغ را نفقه و خرجی خودت قرار بده

دعبل به خادم حضرت رضا علیه السلام گفت: به حضرت عرض کن:

به خدا قسم بخاطر دینار نیامدم و این قصیده را نگفته ام که دیناری به من برسد و کیسه را برگرداند، و سپس جامه ای از جامه های آن حضرت را درخواست نمود، که به آن کسب برکت و شرافت کند. از این رو حضرت نیز جبّه - یعنی لباس بلندی که از پشم نرم و نازک تهیه شده بود - خود را به همراه آن کیسه زر برایش فرستادند و به خادم خود فرمودند: به دعبل بگو این دینارها را بگیر، زیرا روزی به آن احتیاج پیدا می کنی، و دوباره آن را برنگردان. (1) آری تبرک جستن به لباس اهل بیت علیهم السلام امری متداول بوده است. از این رو دعبل نیز از حضرت رضا علیه السلام جامه ای را درخواست می کند. و الحق که این جامه حضرت رضا علیه السلام چه برکاتی برای دعبل داشته است، از این رو در ضمن همین روایت آمده است:

دعبل کنیزی داشت که به او خیلی علاقمند بود، و او به چشم درد مبتلا گشته بود، لذا طبیب برای او حاضر کرد، و طبیب وقتی چشمان او را دید گفت: چشم راست او چاره ای ندارد و از دست رفته است، اما چشم چپ را ما معالجه می کنیم و سعی و تلاش خود را مبذول می داریم و امیدواریم که سالم بماند.

ص: 140

این خبر دعبل را بسیار اندوهناک نمود، و برای او بی تابی زیادی کرد، بعد به خاطرش رسید که پاره ای از آن جبه نزد او است، آن را برداشت، و بر چشمان کنیزک مالید، وقتی صبح شد دو چشم او را صحیح تر و سالم تر از پیش مشاهده کرد، و آن به برکت حضرت رضا علیه السلام بود. (1)

حال مبدا کسی گمان نماید که این مطلب با قرآن مطابقت ندارد. چرا که بین این روایت شریف، با قضیه جناب یعقوب علیه السلام شباهتی شگرف وجود دارد. و همان گونه که پیراهن یوسف علیه السلام توانست نور را به چشمان حضرت یعقوب علیه السلام برگرداند، پیراهن یوسف فاطمه علیها السلام نیز نور را به چشمان آن کنیز، بلکه عالمیان بر می گرداند. چنانچه خداوند متعال درباره حضرت یعقوب علیه السلام فرموده است:

(وَ اَيُّضْتُ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ (2))

«[در فراق یوسف و از شدت گریه] چشمانش سفید شد.»

و همان چشمانی که کور شده بود، وقتی پیراهن یوسف علیه السلام بدان رسید:

(فَلَمَّا اَنَّ جَاءَ الْبَشِيرُ اَلْقَاهُ عَلٰى وَّجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيْرًا (3))

«پس از آن که بشیر آمد، پیراهن یوسف را به رخسار یعقوب افکند، پس دوباره بینا گردید.» آری لباس جناب یوسف علیه السلام اگر چه به حسب ظاهر پارچه ای بیش نبود، اما نور را به چشمان مبارک جناب یعقوب علیه السلام برگرداند. و حضرتش تبرک جستن از آن لباس را شرک ندانست. ولی وهابیت و اسلافشان، شیعه را به سبب تبرک جستن، متهم به شرک می کنند، و آن را بر خلاف قرآن می دانند. و حال آن که به نظر می رسد، وهابیت حتی از قرآن نیز آگاهی ندارند، و شاید هم باید گفت آن ها مغرض هستند، و حقایق قرآن را کتمان می کنند.

ص: 141

1- . ترجمه القطرة، ج 1، ص 628.

2- . یوسف: آیه 84.

3- . یوسف: 96.



## شهادت عصا به امامت حضرت جواد الأئمه عليه السلام

مرحوم ثقة الإسلام کلینی قدس سره از محمد بن ابی العلاء نقل کرده است: از یحیی بن اکثم، قاضی حکام بنی عباس در سامراء شنیدم که می گفت: پس از آن که مدتی طولانی با حضرت جواد الأئمه علیه السلام بحث و مناظره و صحبت کرده بودم، و با ایشان خودمانی شده بودم و از ایشان درباره علوم آل محمد [علیهم السلام] سؤال کرده بودم:

«بَيْنَا أَنَا ذَاتَ يَوْمٍ دَخَلْتُ أَطُوفَ بِقَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَرَأَيْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الرَّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامَ يَطُوفُ بِهِ، فَنَاطَرْتُهُ فِي مَسَائِلَ عِدَدِي، فَأَخْرَجَهَا إِلَيَّ، فَقُلْتُ لَهُ: وَاللَّهِ، إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ مَسْأَلَةً، وَإِنِّي وَاللَّهِ، لَأَسْأَلُكَ مِنْ ذَلِكَ، فَقَالَ لِي: أَنَا أَخْبِرُكَ قَبْلَ أَنْ تَسْأَلَنِي، تَسْأَلُنِي عَنِ الْإِمَامِ. فَقُلْتُ: هُوَ وَاللَّهِ هَذَا، فَقَالَ: أَنَا هُوَ. فَقُلْتُ: عَلَامَةٌ؟ فَكَانَ فِي يَدِهِ عَصًا، فَنَطَقْتُ، وَقَالَتْ: إِنَّ مَوْلَايَ إِمَامٌ هَذَا الزَّمَانِ، وَهُوَ الْحُجَّةُ.» (1)

(هنگامی که یک روز داخل مرقد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شده بودم، و آن مرقد را طواف می کردم. محمد بن علی الرضا [علیهما السلام] را دیدم، که ایشان نیز قبر مطهر حضرت را طواف می کردند. پس با ایشان درباره مسائل مشکلی که داشتم سخن گفتم و ایشان آن ها را برای من حل کردند. آن گاه به ایشان عرض کردم: به خدا قسم می خواهم درباره مسأله ای از شما سؤال کنم، ولی به خدا سوگند از این پرسش حیا می کنم! پس ناگاه به من فرمودند: قبل از آن که سؤال کنی من به تو خبر می دهم. می خواهی درباره امام از من سؤال کنی. عرض کردم: به خدا سوگند سؤال همین بود. فرمودند: من آن امام هستم. عرض کردم: نشانه [آن چیست]؟ پس در دستشان عصایی بود که به ناگاه به سخن درآمد و عصا گفت: سرورم امام این روزگار می باشد. و ایشان حجت هستند.)

این معجزه حضرت جواد الأئمه علیه السلام شبیه معجزه حضرت موسی علیه السلام می باشد. با این فرق که عصا برای حضرت موسی علیه السلام تبدیل به اژدها می گشت، و به این نحو شهادت به صدق گفتار، و نبوت حضرتش می داد. چنانچه خداوند می فرماید:

ص: 142

«موسی چون آن را به زمین افکند عصا اژدهایی مهیب شد که (به هر سو) می شتافت.»

ولی عصا در دست حضرت جواد الأئمه علیه السلام به زبان فصیح عربی شروع به تکلم کردن نمود، و این گونه شهادت به امامت حضرتش داد. اما فرق دیگر در آن است که وقتی حضرت موسی علیه السلام آن معجزه را دید، از این که چوب و عصائی تبدیل به اژدها شده، وحشت نمود. از این رو به حضرتش وحی شد:

(قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى) (2)

«باز (خداوند) فرمود: عصا را بگیر و از آن مترس که ما آن را به حالت اولش برمی گردانیم.»

اما هنگامی که عصا در دست حضرت جواد الأئمه علیه السلام شروع به سخن گفتن کرد، ترسی در حضرتش راه نداشت.

مطلب دیگری که از این روایت شریف استفاده می شود، آن است که بر خلاف آن چه در این دوران برخی از مذاهب، زیارت قبور را بدعت می دانند، و آن را مستلزم شرک می شمارند. زیارت قبور در زمان خلفاء بنی عباس امری عادی و روز مره و معمول بوده است. و مردمان آن دوران به زیارت قبور توجه و اهمتامی ویژه داشته اند. به نحوی که حتی قاضی القضاة حکومت بنی عباس هم به زیارت قبر مطهر و منور خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله و سلم می رفته است. و این که جمعی در این روزگار شیعیان را برای زیارت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام سرزنش می کنند، و آن را موجب شرک و کفر می دانند، هیچ اصل و اساسی ندارد. مطلب دیگری که در این روایت شریف وجود دارد. آگاهی حضرت جواد الأئمه علیه السلام از مکنونات قلبی یحیی بن اکثم می باشد. آن هم به نحوی که حتی خود یحیی بن اکثم هم تعجب می کند و مجبور می گردد و لو در ظاهر از حضرت تمجید و تعریف نماید و به نحوی تحت تأثیر واقع شده است، که این اعجاز را برای دیگران نیز روایت کرده است. از این رو بزرگان گفته اند:

«الفضل ما شهدت به الأعداء»

(فضیلت آن است که دشمنان نیز به آن شهادت دهند.)

ص: 143

1- . طه: آیه 20.

2- . طه: آیه 21.

نکته دیگر این روایت، تصریح یحیی بن اکثم به مناظرات فراوانش با حضرت جواد الأئمه علیه السلام می باشد. که در این نوشتار برخی از آن ها نقل شده است. که شکست علماء در آن مناظرات نشان دهنده احاطه علمی حضرت می باشد. اگر چه به حسب ظاهر، وقتی حضرت به امامت رسیدند، سن چندانی نداشتند.

## طی الأرض به برکت حضرت جواد الأئمه علیه السلام

برخی از علماء مذهب حقه امامیه، در بسیاری از کتب معتبره، از علی بن خالد که زیدی مذهب بوده، نقل کرده اند، که او گفت:

«من در سامراء بودم که شنیدم مردی را با غل و زنجیر از اطراف شام به سامراء آورده اند و در اینجا زندانی شده است! و می گفتند: او ادعای نبوت کرده است! علی بن خالد می گوید: به همین خاطر نزد نگهبانان رفتم و از آن ها درخواست کردم نزد آن مرد بروم. پس وقتی او را دیدم متوجه شدم مرد فهمیده ای است. به او گفتم: ای مرد! داستان تو چیست؟ و چه اتفاقی برای تو افتاده که زندانی شده ای؟ به من گفت:

«كُنْتُ رَجُلًا بِالشَّامِ أَعْبُدُ اللَّهَ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي يُقَالُ لَهُ: مَوْضِعُ رَأْسِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَبَيَّنَّا أَنَا فِي عِبَادَتِي إِذْ أَنَانِي شَخْصٌ فَقَالَ: قُمْ بِنَا.»

(من مردی از شام هستم که در محلی که به آن رأس الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام می گفتند، خداوند را عبادت می کردم. پس یک زمانی که مشغول عبادتم بودم، ناگاه شخصی نزد من آمد و گفت: بلند شود برویم.)

من برخاستم و با ایشان حرکت کردم که یک مرتبه دیدم در مسجد کوفه هستم! به من فرمودند: این مسجد را می شناسی؟ عرض کردم: بله، این مسجد کوفه است؛ پس ایشان مشغول نماز خواندن شدند. و من نیز با ایشان نماز خواندم. پس در حالی که من با ایشان بودم به ناگاه دیدم در مسجد مدینه هستم، پس دوباره مشغول نماز خواندن شدند و من هم با ایشان نماز خواندم. و بعد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صلوات فرستادند و حضرتش را زیارت کردند.

پس در آن هنگام که با ایشان بودم به ناگاه دیدم در مکه هستیم! از این رو دائم در محضر ایشان بودم تا این که اعمال زیارت خانه خدا را انجام دادند و من نیز اعمالم را با ایشان تمام کردم. پس

در حالی که با ایشان بودم، به ناگاه متوجه شدم که در محل قبلی خود که مشغول عبادت پروردگار در شهر شام بودم، هستم. و سپس آن مرد رفت.

او گفت: وقتی سال بعد، دوباره ایام حج فرا رسید، دیدم آن شخص دوباره آمدند و تمام کارهای که در مرتبه اول [و سال قبل] انجام داده بودند، را دو مرتبه انجام دادند، و من نیز آن اعمال را با ایشان تکرار نمودم. پس همین که از اعمالمان فارغ شدیم و مرا به شام برگرداند، تا خواستند از من جدا شود، به ایشان عرض کردم: شما را قسم می‌دهم به حق آن کسی که شما را قادر به انجام این کارها نموده، که به من بگوئید شما چه کسی هستید؟

«فَأَطْرَقَ طَوِيلًا ثُمَّ نَظَرَ إِلَيَّ فَقَالَ: أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى.»

(مدت زمانی طولانی سر به زیر انداختند، سپس نگاهی به من کردند و بعد فرمودند: من محمد بن علی بن موسی هستم.)

پس این خبر منتشر شد تا به محمد بن عبد الملک زیات (وزیر معتصم) رسید. او مأمورانی را نزد من فرستاد، تا این که مرا دستگیر کردند و در غل و زنجیر، به طرف عراق آورند و همان گونه که می‌بینی مرا زندانی کرده‌اند.

علی بن خالد می‌گوید: به او گفتم: داستان و جریان خود را برای محمد بن عبد الملک بنویس، [شاید گشایشی شود]. پس به او قلم و کاغذ دادم تا شرح حالش را بنویسد. از این رو او آن چه برایش رخ داده بود را برای محمد بن عبد الملک نوشت. ولی محمد بن عبد الملک در زیر همان نامه، در پاسخ او نوشته بود: «قُلْ لِلَّذِي أَخْرَجَكَ فِي لَيْلَةٍ مِنَ الشَّامِ إِلَى الْكُوفَةِ وَ مِنَ الْكُوفَةِ إِلَى الْمَدِينَةِ وَ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى الْمَكَانِ أَنْ يُخْرِجَكَ مِنْ حَبْسِكَ.»

(به همان شخصی که تو را در یک شب از شام به کوفه و از کوفه به مدینه و از مدینه به مکه برد و سپس دوباره به مکان اولت بازگرداند، بگو تو را از زندانی که در آن هستی، خارج کند.)

علی بن خالد می‌گوید: امر و مشکل او مرا محزون نمود، و دلم به حالش سوخت. و به او توصیه نمودم که تحمل و شکیبائی نماید. سپس روزی نزدش رفتم تا از حالش جويا شوم، ولی ناگاه دیدم که سربازان و نگهبانان حاکم و مسئول زندان و جمع کثیری در حال جستجوی او هستند و همه جا را برای پیدا کردن او تفحص می‌کنند. به آن‌ها گفتم: چه خبر است؟ گفتند:

«الْمَحْمُولُ مِنَ الشَّامِ الَّذِي تَنَبَّأَ افْتِقَادَ الْبَارِحَةِ لَا نَدْرِي حَسَفَ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ اخْتَطَفَهُ الطَّيْرُ فِي الْهَوَاءِ.»

(آن مردی که ادعای نبوت کرده بود و او را از شام به اینجا آورده بودند، از دیشب مفقود شده است و نمی دانیم به زمین فرو رفته یا پرنده ای او را به آسمان برده.)

به هر تقدیر علی بن خالد، که این روایت را نقل نموده، همان گونه که قبلاً نیز گفته شد زیدی مذهب بوده است، ولی بعد از دیدن این معجزه، قائل به امامت حضرت جواد الائمه علیه السلام می شود و با اعتقادی نیکو شیعه می گردد. [\(1\)](#)

چه خوش است ذکرِ تمامی \*\*\* به مقام رأس امامی

به شب و به روز و به حالی \*\*\* به صفای دل و به جلالی

به امید دیدن شاهی \*\*\* به عنایتی و ز راهی

به زیارت و به دعائی \*\*\* به کوفه دیده بلائی

به مسجد دیده فغانی \*\*\* به مضجع شاه جهانی

به مکه پر ز صفائی \*\*\* به طواف بیت ولائی

به کنار آن شه و ذاتی \*\*\* که عرشیان نفعاتی

به شوق و با چه نوائی \*\*\* همه محو او به فنائی

«مؤلف»

یکی از نکاتی که در این روایت شریف وجود دارد، این می باشد که مکان عبادت کردن، فوق العاده در استجابت دعا، تأثیر گذار است. کما این که اگر آن شخص مورد توجهات حضرت جواد الائمه علیه السلام قرار می گیرد، یکی از علّت هایش عبادت کردن او در مقام رأس الحسین علیه السلام می باشد. از این رو در روایات بسیاری توصیه شده است که تحت قبه مطهره و منوره حضرت سید الشهداء علیه السلام دعا نمائیم. چنانچه مرحوم ابن فهد حلّی قدس سره روایت نموده است:

ص: 146

«أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَوَضَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قَتْلِهِ، بِأَرْبَعِ خِصَالٍ: جَعَلَ الشَّفَاءَ فِي تَرْبِيَّتِهِ وَإِجَابَةَ الدَّعَاءِ تَحْتَ قُبَّتِهِ وَالْأَيْمَةَ مِنْ دُرِّيَّتِهِ وَأَنْ لَا يُعَدَّ أَيَّامُ زَائِرِيهِ مِنْ أَعْمَارِهِمْ.» (1)

(خداوند سبحان و متعال، در عوض شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام چهار خصلت به ایشان مرحمت کرده است: شفا را در تربت حضرت نهاده است، و اجابت دعا را زیر گنبد ایشان قرار داده است، و ائمه اطهار علیهم السلام را از نسل ایشان قرار داده است، و مدت زمانی را که زائرین حضرت برای زیارت می گذرانند، جزء عمرشان به حساب نمی آورد.)

مطلب دیگری که در این روایت شریف وجود دارد آن است که امام معصوم علیه السلام، قادر است به تنهایی یا به همراه هر کس دیگری که اراده نماید، در چشم بر هم زدنی در اطراف و اکناف این کره خاکی حاضر شود. کما این که امام معصوم علیه السلام قادر است به هر کسی این اعجاز را مرحمت نماید. و چه بسیار شنیده شده است که به برکت حضرات معصومین علیهم السلام، بسیاری قادر به طی الارض نمودن، بوده اند.

مطلب دیگری که از این روایت شریف به ذهن تبادر می کند، آن است که در دوران خلافت حکام بنی عباس، آن چنان خفقانی وجود داشته است، که حتی اگر کسی فضیلتی را درباره وجود نازنین حضرات معصومین علیهم السلام نقل می کرده است، از طرف حکومت با شدیدترین و سخت ترین برخوردها، مواجه می شده است. و هیچ کس حق بیان معجزه یا فضیلتی، درباره آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را، نداشته است. و در روایت دیگری مرحوم محمد بن جریر طبری امامی قدس سره از محمد بن العلاء روایت کرده است:

«رَأَيْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَحُجُّ بِرَأْسِ رَاحِلَةٍ وَرَادٍ مِنْ لَيْلَتِهِ وَيَرْجِعُ، وَكَانَ لِي أَخٌ بِمَكَّةَ لِي عِنْدَهُ خَاتَمٌ، فَقُلْتُ لَهُ: تَأْخُذُ لِي مِنْهُ عِلَامَةً فَرَجَعَ مِنْ لَيْلَتِهِ وَمَعَهُ الْخَاتَمُ.» (2)

ص: 147

1- . عدة الداعي و نجاح الساعي، ص 57.

2- . دلائل الإمامة، ص 211.

(حضرت جواد الأئمه عليه السلام را دیدم که بدون هر توشه راهی، در یک شب به زیارت خانه خدا می روند و بازمی گردند، و من در مکه برادری داشتم که انگشتی از من نزدش بود. از این رو به حضرت عرض کردم: که برای من علامتی از برادرم بگیرند. پس همان شب وقتی بازگشتند همراه ایشان آن انگشت بود.)

و در روایت دیگری مرحوم محمد بن جریر طبری امامی قدس سره از منحل بن علی نقل کرده است:

«لَقِيتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِسَرِّ مَنْ رَأَى، فَسَأَلْتُهُ النَّفَقَةَ إِلَى بَيْتِ الْمُقَدَّسِ، فَأَعْطَانِي مِائَةَ دِينَارٍ ثُمَّ قَالَ لِي: غَمَّضْ عَيْنَيْكَ، فَعَمَّضْتُهُمَا ثُمَّ قَالَ: افْتَحْ، فَإِذَا أَنَا بِبَيْتِ الْمُقَدَّسِ تَحْتَ الْقُبَّةِ فَتَحَيَّرْتُ فِي ذَلِكَ. (1)»

(در سامراء حضرت جواد الأئمه عليه السلام را ملاقات کردم، و از ایشان تقاضا نمودم نفقه ای (مالی) به من بدهند تا با آن به بیت المقدس بروم. پس حضرت صد دینار به من عطا نمودند. سپس به من فرمودند: چشمانت را ببند، پس چشمانم را بستم. بعد فرمودند: چشمانت را باز کن. پس به ناگاه دیدم در بیت المقدس وزیر گنبد می باشم. و از این معجزه تعجب نمودم.)

### دخول حضرت جواد علیه السلام به زندان و بیرون آوردن ابا صلت

مرحوم شیخ صدوق قدس سره از ابا صلت نقل کرده است بعد از دفن حضرت رضا علیه السلام مدت يك سال در حبس مأمون به سر بردم و بر من در زندان بسیار سخت می گذشت، شبی خوابم نبرد و بیدار ماندم و به درگاه خداوند متعال مشغول دعا و زاری شدم و در هنگام دعا نام محمد و آل محمد عليهم السلام را ذکر می کردم و به حق آنان از خداوند متعال، فرج می خواستم، هنوز دعای من تمام نشده بود که ناگاه دیدم ابو جعفر محمد بن علی علیهما السلام وارد زندان شدند و به من فرمودند:

«يَا أَبَا الصَّلْتِ صَدِّاقَ صَدْرِكَ؟ فَقُلْتُ: إِي وَاللَّهِ، قَالَ: قُمْ فَاخْرُجْ مَعِي، ثُمَّ صَدَّرَ يَدَهُ إِلَى الْقُبُودِ الَّتِي كَانَتْ عَلَيَّ فَفَكَّهَا، وَأَخَذَ بِيَدِي وَ أَخْرَجَنِي مِنَ الدَّارِ، وَالْحَرَسَةُ وَالْغُلَّامَانِ يَرُونَنِي فَلَمْ يَسْتَطِيعُوا أَنْ يَكَلِّمُونِي، وَ خَرَجْتُ مِنْ بَابِ الدَّارِ، ثُمَّ

ص: 148

قَالَ لِي: إِمضِ فِي وَدَائِعِ اللَّهِ، فَإِنَّكَ لَنْ تَصِلَ إِلَيْهِ وَلَا يَصِلَ إِلَيْكَ أَبَدًا. فَقَالَ أَبُو الصَّلْتِ: فَلَمْ أَلْتَقِ الْمَأْمُونِ إِلَّا هَذَا الْوَقْتِ. (1)

(ای اباصلت سینه ات تنگ شده است [دلت گرفته]؟ عرض کردم: آری به خدا سوگند. حضرت فرمودند: برخیز و با من بیرون بیا، آن گاه دست مبارک خود را به کند و زنجیرهایی که بر من بسته بودند، زدند. و به یک باره همه را باز نمودند، و دست مرا گرفتند و از زندان بیرون آوردند، در حالی که پاسبانان و غلامان مرا نظاره می کردند ولی قدرت سخن گفتن نداشتند و من از در خارج شدم، پس از آن به من فرمودند: برو به امان خدا تو را به خدا سپردم بدان که تو هرگز با مأمون روبرو نمی شوی، و او هم تو را نخواهد یافت. ابو الصلت گفت: تاکنون مأمون به من دست نیافته است.)

### شفای نابینا به برکت حضرت جواد الأئمه علیه السلام

مرحوم شیخ حر عاملی قدس سره از عمارة بن زید نقل نموده است:

«رَأَيْتُ امْرَأَةً قَدْ حَمَلَتْ ابْنًا لَهَا مَكْفُوفًا إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَسَحَ يَدَهُ عَلَيْهِ فَاسْتَوَى قَائِمًا بَعْدُ وَكَأَنَّ لَمْ يَكُنْ فِي عَيْنِهِ صَرْرٌ. (2)»

(زنی را دیدم که پسرش را که نابینا بود، در آغوش گرفته و نزد حضرت جواد الأئمه علیه السلام برد. پس حضرت دست خود را به صورت او کشیدند، به ناگاه به برکت حضرت بلا فاصله شفا یافت، به نحوی که به نظر می رسید در چشم او هیچ گاه عیبی وجود نداشته است.)

و مرحوم علامه مجلسی قدس سره از محمد بن میمون روایت کرده است: با حضرت رضا علیه السلام قبل از رفتن آن حضرت به طرف خراسان در مکه بودم، به حضرت عرض کردم: آقا! من قصد دارم به مدینه بروم، نامه ای بنوسید تا برای حضرت جواد الأئمه علیه السلام ببرم. امام رضا علیه السلام لبخندی زدند و نامه ای نوشتند. بعد از آن به مدینه آمدم، در حالی که آن وقت کور بودم، وقتی محضر حضرت جواد الأئمه علیه السلام رفتم، و خدمت ایشان رسیدم، خادم، حضرت جواد الأئمه علیه السلام را در حالی که در گهواره بودند، آورد. من نیز نامه پدرشان را تقدیم ایشان کردم. حضرت به موفق فرمودند: نامه را

ص: 149

1- . عیون اخبار الرضا، ج 7، ص 599.

2- . اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج 4، ص 408.



بگشا! موفق نامه را باز کرد و مقابل ایشان گرفت. حضرت در نامه نگاه کردند و بعد به من فرمودند:

«يَا مُحَمَّدُ! مَا حَالُ بَصْرِكَ؟ قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! اغْتَلَّتْ عَيْنَايَ فَذَهَبَ بَصْرِي كَمَا تَرَى قَالَ: فَمَدَّ يَدَهُ فَمَسَحَ بِهَا عَلَى عَيْنِي فَعَادَ إِلَيَّ بَصْرِي كَأَصْحٍ مَا كَانَ فَقَبَّلْتُ يَدَهُ وَرَجَلَهُ وَانصرفتُ مِنْ عِنْدِهِ وَأَنَا بَصِيرٌ. (1)»

(ای محمد! چشمانت چطور است؟ عرض کردم: یابن رسول الله! به درد چشم مبتلا شدم و همان گونه که ملاحظه می فرمایید کور شده است! در این موقع دست مبارک خود را دراز کردند و بر چشم من کشیدند، پس بلافاصله بینایم بازگشت، به نحوی که سالم تر از قبل شده بود. سپس دست و پاهای حضرت را بوسیدم و از خدمتشان مرخص شدم، در حالی که بینا شده بودم.)

آری اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام وارث همه علوم و معجزات حضرات انبیاء عظام علیهم السلام می باشند. بلکه باید گفت اگر از وجود نازنین انبیاء عظام علیهم السلام معجزه ای به منسه ظهور رسیده است، به برکت ائمه اطهار علیهم السلام است. از این رو همان گونه که حضرت عیسی علیه السلام به اذن خداوند متعال قادر بود، کور مادر زاد را شفا دهد، چنانچه خداوند در قرآن مجید می فرماید: (وَأُبْرِئِ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ (2)؛

و کور مادر زاد و مبتلای به پیسی را به امر خدا شفا ده). حضرات معصومین علیهم السلام نیز قادر هستند نور را به دیدگان کور مادر زادی برگردانند.

### شفای ناشنوا به برکت حضرت جواد الائمه علیه السلام

مرحوم علامه مجلسی قدس سره از ابو سلمه روایت کرده است:

«دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ بِي صَمَمٌ شَدِيدٌ، فَخَبَرَ بِذَلِكَ لَمَّا أَنْ دَخَلْتُ عَلَيْهِ، فَدَعَانِي إِلَيْهِ فَمَسَحَ يَدَهُ عَلَى أُذُنِي وَرَأْسِي ثُمَّ قَالَ: اسْمَعْ وَعِهِ، فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَسْمَعُ الشَّيْءَ الْخَفِيَّ عَنِ السَّمَاعِ النَّاسِ مِنْ بَعْدِ دَعْوَتِهِ. (3)»

ص: 150

1- . بحار الانوار، ج 50، ص 46.

2- . آل عمران: 49.

3- . بحار الانوار، ج 50، ص 57.

(خدمت حضرت جواد الأئمه عليه السلام رسیدم. و حال آن که مدتی بود گوش هایم کر شده بود و چیزی را نمی شنیدم. پس وقتی محضر حضرت رسیدم، [در عین ناباوری دیدم ایشان] از این ناراحتی من خبر دادند. از این رو نزد خود فراخواندند و دست بر گوش و سرم کشیدند، سپس فرمودند: بشنو و حفظ کن. به خدا قسم، پس از دعای آن حضرت دیگر صداهاى خیلی آرام را هم می شنوم.)

### شفای لال به برکت حضرت جواد الأئمه عليه السلام

مرحوم ثقة الإسلام کلینی قدس سره از معمر بن خلاد نقل نموده که او گفت: شنیدم إسماعیل بن إبراهيم می گفت: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم:

«إِنَّ ابْنِي فِي لِسَانِهِ ثَقُلٌ، فَأَنَا أَبْعَثُ بِهِ إِلَيْكَ غَدًا تَمْسَحُ عَلَيَّ رَأْسِهِ وَتَدْعُو لَهُ؛ فَإِنَّهُ مَوْلَاكَ، فَقَالَ: هُوَ مَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ؛ فَأَبْعَثْ بِهِ غَدًا إِلَيْهِ.» (1)

(زبان پسر من لکنت دارد، من فردا او را نزد شما می فرستم تا دستی به سرش بکشید، و او را دعا کنید. چرا که او غلام شما است. حضرت رضا علیه السلام فرمودند: او غلام جواد الأئمه عليه السلام است. فردا او را به نزد ایشان بفرست.)

### اثر انگشتان حضرت جواد الأئمه عليه السلام بر سنگ

عمارة بن زید می گوید حضرت جواد الأئمه عليه السلام را دیدم و از ایشان سؤال کردم علامت امام چیست؟ حضرت فرمودند: «إِذَا فَعَلَ هَكَذَا، فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى صَخْرَةٍ فَبَانَ أَصَابِعُهُ فِيهَا، وَرَأَيْتُهُ يَمُدُّ الْحَدِيدَ بِلَا نَارٍ وَ يَطْبَعُ عَلَى الْحِجَارَةِ بِخَاتَمِهِ.» (2)

(زمانی که چنین کاری را انجام داد، سپس دست خود را بر تخته سنگی قرار دادند، پس اثر انگشتان حضرت بر آن ظاهر شد. و ایشان را دیدم که بدون آتش آهن را می کشند، و سنگ را با انگشتی خود مهر می کنند.)

ص: 151

1- . اصول کافی، ج 2، ص 84.

2- . اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج 4، ص 407؛ دلائل الإمامة، ص 211.

آری همان گونه که خداوند متعال آهن را بدون نیاز به آتشی، در دستان حضرت داوود علیه السلام نرم کرده بود و ایشان به هر نحوی که می خواستند، به آن حالت می دادند؛ تمام اشیاء سخت را در دست حضرات معصومین علیهم السلام نیز چونان مومی قرار داده است. و همان گونه که قبلاً نیز نگاشته شد، اگر از حضرات انبیاء عظام علیهم السلام معجزه ای به منسه ظهور رسیده به برکت ائمه اطهار علیهم السلام می باشد. چنانچه علامه مجلسی قدس سره از گروهی از خالد بن ولید روایت کرده است، که گفت:

«رَأَيْتُ عَلِيًّا يَسْرُدُ حَلَقَاتٍ دَرَعِهِ بِيَدِهِ وَيُصَلِّحُهَا فَقُلْتُ هَذَا كَانَ لِدَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا خَالِدُ! بِنَا أَلَانَ اللَّهُ الْحَدِيدَ لِدَاوُدَ فَكَيْفَ لَنَا. (1)»

(حضرت علیّ علیه السلام را دیدم که حلقه های زره خود را با دستان مبارک خود می بافتند و تعمیر می کردند. عرض کردم: این کار مخصوص داوود علیه السلام بود. حضرت فرمودند: ای خالد! خدا به وسیله ما آهن را برای داوود نرم کرد، پس برای خود ما چگونه خواهد بود؟)

### وحشت مخارق از حضرت جواد الأئمه علیه السلام

مرحوم ثقة الإسلام کلینی قدس سره از محمّد بن ریان نقل کرده است: مأمون هر نیرنگی که می توانست به کار برد تا شاید حضرت جواد الأئمه علیه السلام را دنیا طلب نشان دهد. ولی ممکن نشد، وقتی که در مانده شد و خواست دخترش را برای زفاف نزد حضرت فرستد، دویست دختر از زیباترین کنیزان را طلب نمود و به هر یک از آن ها جامی که در آن گوهری بود داد تا به استقبال حضرت بروند. اما حضرت به آن ها هم توجهی نفرمودند. در آن هنگام مردی بود به نام مخارق که آواز خوان بود و تار و ضرب می نواخت و ریش بلندی داشت.

مأمون او را نیز برای این کار دعوت کرد. او گفت: یا امیرالمؤمنین! اگر حضرت جواد الأئمه علیه السلام مشغول کاری از امور باشند، من همان گونه که تو می خواهی، ایشان را به دنیا مشغول می کنم. سپس در برابر حضرت جواد الأئمه علیه السلام نشست و چنان با صدای بلند شروع به خواندن نمود که با شنیدن صدای او همه اهل خانه نزد او جمع شدند و بعد شروع به نواختن و آواز خواندن کرد.

ص: 152

ساعتی به همین حال بود و حضرت جواد الأئمه علیه السلام به او توجه نمی فرمودند و به راست و چپ هم نگاه نمی کردند، ولی ناگاه حضرت سر مبارک خود را به طرف او بلند نمودند و فرمودند:

«اتَّقِ اللَّهَ يَا ذَا الْعُتُونِ! قَالَ: فَسَقَطَ الْمَضْرَابُ مِنْ يَدِهِ وَالْعُودُ فَلَمْ يَنْتَفِعْ بِيَدَيْهِ إِلَيَّ أَنْ مَاتَ قَالَ: فَسَأَلَهُ الْمَأْمُونُ عَنْ حَالِهِ، قَالَ: لَمَّا صَاحَ بِي أَبُو جَعْفَرٍ فَرَعْتُ فَرَعَةً لَا أُفِيقُ مِنْهَا أَبَدًا.» (1)

(از خدا بترس، ای ریش بلند! ناگاه ساز و ضرب از دستش افتاد و تا وقتی که زنده بود دستش کار نمی کرد، تا آن که مُرد. روزی مأمون از حال او سؤال کرد: جواب داد، زمانی که حضرت جواد الأئمه علیه السلام بر من فریاد زدند، وحشتی به من دست داد که هرگز از آن بهبودی پیدا نکردم.)

### آگاهی حضرت جواد الأئمه علیه السلام از جنین در رحم

مرحوم محمد بن جریر طبری امامی قدس سره از ابراهیم بن سعید نقل کرده است:

«كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِذْ مَرَّ بِنَا فَرَسٌ أُتِي، فَقَالَ: هَذِهِ تَلِدُ اللَّيْلَةَ فَلَوْأَ أَبْيَضَ النَّاصِبِيَّةُ فِي وَجْهِهِ غُرَّةٌ فَقُمْتُ وَانْصَرَفْتُ مَعَ صَاحِبِهَا فَلَمْ أَزَلْ أُحَدِّثُهُ إِلَى اللَّيْلِ حَتَّى أَتَتْ الْفَرَسَ فَلَوْأَ كَمَا وَصَفَ وَعَدَّتْ إِلَيْهِ فَقَالَ: يَا ابْنَ سَعِيدٍ! سَكَتَ فِيمَا قُلْتَ لَكَ بِالْأَمْسِ إِنَّ اللَّيْلَةَ فِي مَنْزِلِكَ حُبْلَى بِابْنِ أَعْوَرَ فَوَلَدَ لِي مُحَمَّدًا وَكَانَ كَذَلِكَ.» (2)

(من در محضر حضرت جواد الأئمه علیه السلام نشسته بودم، که ناگهان اسب ماده ای رد شد. حضرت فرمودند: این اسب امشب کره اسبی که پیشانی سفیدی دارد، و در صورت او خالی سفید است، می زاید. پس من برخاستم و با صاحب اسب از نزد حضرت رفتم. و دائم با او گفتگو می کردم تا شب شد؛ و همان گونه که حضرت فرموده بودند، آن اسب کره ای زائید، به همان اوصافی که امام فرموده بودند. و بعد خدمت حضرت جواد الأئمه علیه السلام برگشتم. همین که من را دیدند فرمودند: ای

ص: 153

1- . اصول کافی، ج 2، ص 510.

2- . دلائل الإمامة، ص 210.

فرزند صعید! درباره آن چه دیروز به تو گفتم شک کردی؟ زنی که در خانه داری به پسری که چشمش چپ می باشد، آبستن است. پس بعد از مدتی محمد به دنیا آمد، و همان گونه که حضرت فرموده بودند، چشمش چپ بود.)

و در روایت دیگری مرحوم محمد بن جریر طبری امامی قدس سره از محمد بن علی شلمغانی نقل کرده است:

«حَجَّ إِسْحَاقُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ فِي السَّنَةِ الَّتِي خَرَجَتْ الْجَمَاعَةُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِسْحَاقُ: فَأَعَدَدْتُ لَهُ فِي رُفْعَةِ عَشْرٍ مَسَائِلَ لِأَسْأَلَهُ عَنْهَا وَكَانَ لِي حَمْلٌ فَقُلْتُ: إِذَا أَجَابَنِي عَنْ مَسَائِلِي سَأَلْتُهُ أَنْ يَدْعُوَ اللَّهَ لِي أَنْ يَجْعَلَهُ ذَكَرًا، فَلَمَّا سَأَلَهُ النَّاسُ قُمْتُ وَالرُّفْعَةُ مَعِيَ لِأَسْأَلَهُ عَنْ مَسَائِلِي فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ قَالَ: يَا أَبَا يَعْقُوبَ! سَمِّهِ أَحْمَدَ فَوُلِدَ لِي ذَكَرٌ وَ سَمَّيْتُهُ أَحْمَدَ فَعَاشَ مُدَّةً وَ مَاتَ.» (1)

(اسحاق بن اسماعیل در همان سالی که عده ای محضر حضرت جواد الائمه علیه السلام رفته بودند، به زیارت خانه خدا رفت. اسحاق می گوید: کاغذی که ده سؤال در آن نوشته بودم تا درباره آن ها از حضرت سؤال نمایم، را آماده کردم و با خودم بردم. و با خودم گفتم: زمانی که حضرت جواب سؤال هایم را دادند، از حضرت درخواست می کنم، دعا فرمایند خداوند فرزندی را که در راه دارم، پسر قرار دهد. وقتی مردم سؤال های خود را از حضرت نمودند، من در حالی که کاغذ همراهم بود تا از حضرت درخواست کنم پاسخ سؤال هایم را بدهند، برخاستم. اما همین که چشم حضرت به من افتاد، فرمودند: ای ابا یعقوب! اسم او را احمد بگذار! پس بعد از مدتی برای من پسری متولد شد، و نام او را احمد نهادم. ولی مدتی زنده بود و بعد از دنیا رفت.)

### شفای بیمار به برکت حضرت جواد الائمه علیه السلام

مرحوم قطب الدین راوندی قدس سره از ابوبکر بن اسماعیل روایت نموده است: به حضرت جواد الائمه علیه السلام عرض کردم: کنیزی دارم که از نوعی باد که او را اذیت می کند، شکایت می نماید.

ص: 154

حضرت فرمودند: او را نزد من بیاور. وقتی آن کنیز را نزد حضرت بردم به او فرمودند: از چه شکایت داری؟ کنیزم گفت:

«رِيحًا فِي رُكْبَتِي، فَمَسَحَ يَدَهُ عَلَى رُكْبَتَيْهَا مِنْ وَرَاءِ الثِّيَابِ، فَخَرَجَتِ الْجَارِيَةُ مِنْ عِنْدِهِ وَلَمْ تَشْتَكِ وَجَعًا بَعْدَ ذَلِكَ.» (1)

(بادی در زانوی من هست. پس حضرت از روی لباس دستی بر زانوی او کشیدند. بعد کنیز از نزد حضرت رفت و بعد از آن دیگر شکایتی از درد نکرد.)

در روایت دیگری مرحوم قطب الدین راوندی قدس سره از محمد بن عمیر بن واقد رازی نقل نموده است: با برادرم که مبتلا به تنگی نفس شدیدی بود، محضر حضرت جواد الائمه علیه السلام رسیدم. برادرم از آن تنگی نفس شدیدی که داشت، به حضرت شکایت کرد. ایشان فرمودند:

«عَافَاكَ اللَّهُ مِمَّا تَشْكُو. فَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ وَقَدْ عُوْفِيَ فَمَا عَادَ إِلَيْهِ ذَلِكَ الْبُهِرُ إِلَى أَنْ مَاتَ.»

(خداوند به تو از این دردی که از آن شکایت می کنی عافیت بدهد! پس بعد از آن که از محضر حضرت مرخص شدیم بیماری برادرم برطرف شد و تا وقتی زنده بود، آن نفس تنگی برنگشت.)

و در ادامه روایت قبل مرحوم قطب الدین راوندی قدس سره از محمد بن عمیر روایت نموده است: «وَكَانَ يُصِيبُنِي وَجَعٌ فِي خَاصِرَتِي فِي كُلِّ أُسْبُوعٍ فَيَسْتَدُّ ذَلِكَ الْوَجَعُ بِي أَيَّامًا فَسَأَلْتُهُ أَنْ يَدْعُوَ لِي بِزَوَالِهِ عَنِّي. فَقَالَ: وَأَنْتَ فَعَافَاكَ اللَّهُ، فَمَا عَادَ إِلَيَّ هَذِهِ الْعَافِيَةُ.» (2)

(هر هفته یک بار مبتلا به درد لگن خاصره می گشتم که در برخی از ایام دردش خیلی شدید می شد و مرا تا چند روز سخت آزار می داد. از این رو از حضرت جواد الائمه علیه السلام درخواست کردم از خدا

ص: 155

1- الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 376.

2- الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 377.

بخواهند این درد از من برطرف شود. حضرت فرمودند: تو را هم خداوند متعال عافیت و شفا داد. و از آن پس تا اکنون آن بیماری عود نکرده است.)

## آگاهی حضرت جواد الأئمه علیه السلام از غیب

اهداف و وظائف حضرات معصومین علیهم السلام، علم غیب را برای آن بزرگواران ثابت می کند. چنانچه عصمت و آگاهی از همه علوم و زبان ها نیز، با توجه به این که از جانب خداوند متعال، مأمور به هدایت همگان می باشند، برای آن بزرگواران ثابت می گردد. و اگر ائمه اطهار علیهم السلام از ملکه قدسیه عصمت، و آگاهی از همه علوم و علم غیب برخوردار نباشند، نمی توانند دستورات خداوند متعال را به صورت کامل و صحیح، به بندگان خدا، برسانند. و قادر نخواهند بود، هدایت کامل آنان را بر عهده بگیرند.

چرا که وجود هر نقص، و خطائی در امام، و بی خبر بودن ایشان از اتفاقات عالم امکان موجب می گردد، آدمی العیاذ باللّه نتواند به امام اعتماد و اطمینان داشته باشند؛ بنابراین وجود هر نقصی در حضرات معصومین علیهم السلام و بی خبر بودن آن بزرگواران از غیب و اتفاقات عالم امکان، نقض غرض و لغویت در کار خداوند متعال را در پی دارد.

از این رو بزرگان و علماء فرموده اند فارغ از هر آیه و هر روایتی، از نظر عقلی لازمه هدایت مردمان به وسیله حضرات معصومین علیهم السلام، داشتن عصمت و علم می باشد. چرا که اگر امام علیه السلام، العیاذ باللّه معصوم نباشد و مرتکب خطا شود، دیگر هیچ کس به گفته های او اعتماد نمی کند، زیرا احتمال می دهد که در گفتارش مرتکب خطائی شده باشد. و یا اگر علم امام معصوم علیه السلام، از جانب خداوند متعال نباشد. و از همه علوم و از گذشته و حال و آینده آگاهی نداشته باشد. چگونه می توان به گفته هایش اطمینان نمود. و اساساً ما چگونه می توانیم پی ببریم که او امام می باشد.

به هر تقدیر امام معصوم علیه السلام باید از هرگونه نقصی مبرا باشد و اگر امام معصوم علیه السلام از همه علوم آگاهی نداشته باشد و علم غیب نداشته باشد، و نتواند از گذشته و حال و آینده خبر بدهد، در فرامین و دستوراتش که لازمه آن آینده نگری است، دچار اشتباه می گردد. و چنین شخصی نمی تواند پیشوا و هدایت گر مردمان باشد. پس امام معصوم علیه السلام هم عصمت دارد و هم از همه علوم و اخبار گذشته و حال و آینده اطلاع کامل دارد.

حال همان گونه که در کتاب «سید الساجدین» به قلم محرر این اوراق نیز نگاشته شده است، اگر کسی بگوید برخی از آیات دلالت می کند که هیچ کس، به غیر از ذات مقدس ربوبی جلّ جلاله و آن هائی که خداوند متعال بخواهد، از غیب آگاه نیست. می گوئیم آری، آیات دلالت دارند که هیچ کس بدون «اجازه» خداوند متعال از غیب آگاهی ندارد.

و کلید حل این مشکل هم در همین یک کلمه است، که هیچ کس بدون «اجازه» خداوند متعال از غیب آگاهی ندارد. اما ادعای ما این است که ذات مقدس ربوبی جلّ جلاله برای آگاهی از غیب به حضرات معصومین علیهم السلام «اجازه کامل» داده است. چنانچه خداوند می فرماید:

(عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكُم مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِمَّنْ خَلْفَهُ رِصْدًا (1))

«خداوند از غیب آگاه می باشد و هیچ کس را بر غیب خود آگاه نمی کند مگر آن پیامبری را که پسندیده [و برگزیده] است، پس نگهبانانی [از فرشتگان] پیش رو و پشت سر او نهاده است.»

از این رو در تفسیر این دو آیه شریفه از حضرت امام رضا علیه السلام نقل شده است:

«فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ قَالَ: فَرَسُولُ اللَّهِ، عِنْدَ اللَّهِ مُرْتَضَىٰ وَنَحْنُ وَرَثَةُ ذَلِكَ الرَّسُولِ الَّذِي أَطَّلَعَهُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا يَشَاءُ مِنْ غَيْبِهِ فَعَلَّمَنَا مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ.» (2) (درباره قول خداوند متعال: [هیچ کس از غیب آگاه نیست] مگر آن پیامبری را که پسندیده است. حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند: پس رسول الله، نزد خداوند پسندیده است و ما وارثان آن رسول صلی الله علیه و آله و سلم هستیم که خداوند ایشان را بر هر چه از غیب خود که می خواسته است، آگاه کرده است. پس ما از آن چه بوده و تا روز قیامت می باشد، آگاه هستیم.)

همان گونه که از این روایت شریف دانسته می شود، آن پیامبری که مورد پسند خداوند متعال بوده است و خداوند متعال او را از غیب آگاه نموده است، حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت بزرگوار ایشان علیهم السلام می باشند. چنانچه در روایت دیگری نیز به این مطلب تصریح شده است.

ص: 157

1- . جن: آیه 26 و 27.

2- . الخرائج و الجرائح، ح 1، ص 344؛ بحار الانوار، ج 64، ص 281.



و در تفسیر علی بن ابراهیم درباره «إِلَّا مَنْ أَرْتَضَى مِنْ رَسُولٍ؛ جز هر کس را که برای رسالت پسندید.» آمده که فرمود:

«عَلِيًّا أَلْمُرْتَضَى مِنَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ مِنْهُ.» (1)

(حضرت علی مرتضی علیه السلام از رسول صلی الله علیه و آله و سلم است و رسول هم از او است.)

همان گونه که در این روایت شریف توجه می فرمائید، از آن جایی که آگاهی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از غیب، از مسلمات و بدیهیات بوده است. در این روایت شریف، از باب اتمام حجت فقط تصریح می گردد که وجود نازنین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به منزله حضرت رسول اللّ صلی الله علیه و آله و سلم می باشند. و تمام فضائلی که برای ایشان وجود دارد، برای امیرالمؤمنین علیه السلام هم ثابت است. و همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از غیب آگاه هستند، حضرت علی علیه السلام نیز از همه اخبار و اتفاقات گذشته و حال و آینده اطلاع کامل دارند. اگر چه در روایتی به این مطلب نیز تصریح شده است و مرحوم علامه مجلسی قدس سره در ذیل این آیه شریفه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است:

«كَانَ وَاللَّهِ مُحَمَّدٌ مِمَّنْ أَرْتَضَاهُ.» (2)

(به خدا سوگند، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از زمره آنهایی بود، که برای اعطای غیب، پسندیده شده بود.)

کما این که امر همین گونه می باشد در مورد آیه شریفه: (قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنِّي أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ) (3)

(پیامبر ما، بگو: من به شما نمی گویم که [بدون اذن خداوند] گنج های خدا نزد من است و نه آن که [بدون اذن خداوند] از غیب آگاهم و نمی گویم که من فرشته ام، من پیروی نمی کنم، مگر از آن چه به من وحی می شود.)

چرا که هدف از بیان عبارت «لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ» در این آیه، فقط نفی علم غیبی می باشد که بدون تعلم الهی و اذن خداوند است. یعنی آیه شریفه در صدد بیان آن است که بگوید، بدون تعلیم

ص: 158

1- . تفسیر قمی، ج 2، ص 390.

2- . بحار الانوار، ج 64، ص 281.

3- . انعام: آیه 50.

خداوند و اجازة ذات باری تعالی هیچ کس از غیب آگاهی ندارد. از این رو در جمله بعد «إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ»، خداوند تبارک و تعالی یکی از روش های اعطای علم غیب خود را که وحی باشد، را نیز بیان می نماید.

بنابراین در این آیه شریفه نفی علم غیب از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن علم غیبی است که مستقل از خداوند باشد و به معنی ذاتی و بدون تعلیم الهی مورد نظر واقع گردد. چنانچه مشرکین هم گمان می کردند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باید مستقل از ذات مقدس ربوبی جلّ جلاله، از غیب آگاهی داشته باشد. کما این که در عصر حاضر نیز برخی از دیگر ادیان نسبت به حضرت عیسی علیه السلام همین اعتقاد را دارند.

بنابراین آگاه بودن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از غیب، به وسیله وحی و تعلیم الهی هیچ گونه منافاتی با این آیه ندارد. و گواه این مطلب، عبارت «إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ؛ من تنها پیرو وحی هستم.» در همین آیه شریفه می باشد. به هر صورت با توجه با آن چه گذشت و بیان گردید، معنی آیه شریفه این چنین است: پس ای رسول ما بگو، بدون تعلیم الهی و وحی، علم غیب ندارم، اما از راه وحی که یکی از راه های دست یابی به غیب است، و از طرق دیگر به اذن خداوند متعال از غیب آگاه می شوم.

از این رو خداوند در آیه دیگری درباره این که اهل بیت علیهم السلام علم غیب دارند و از اخبار و اتفاقات گذشته و حال و آینده، به نحو کامل و جامع، اطلاع دارند، می فرماید:

(وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطَّلِعَ عَلَيْكَ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ (1)) «و خدا همه شما را از سیر غیب آگاه نسازد و لیکن (برای آگاهی از غیب) از رسولان خود هر که را مشیت او تعلق گرفت، برگزیند.»

بنابراین خداوند به هر کس که بخواهد، چونان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام علم غیب را عنایت می کند، و این گونه نیست که بگوئیم خداوند هیچ کس را از غیب آگاه نکرده است. به هر تقدیر برخی از آیات و بسیاری از اخباری که در حد تواتر هستند، دلالت می کنند. وجود نازنین اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به اذن خداوند متعال، از غیب آگاهی دارند. که در این نوشتار نیز برخی از آن روایات در ادامه آورده می شود.

ص: 159

## آگاهی حضرت جواد الأئمه عليه السلام از نام نویسنده نامه

مرحوم ثقة الإسلام کلینی قدس سره از أبو هاشم جعفری نقل کرده است:

«دَخَلْتُ عَلَيَّ أَبِي جَعْفَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعِيَ ثَلَاثُ رِقَاعٍ غَيْرِ مُعْنَوَنَةٍ وَاشْتَبَهْتُ عَلَيَّ فَأَعْتَمَمْتُ فَتَنَاوَلَ إِحْدَاهُمَا وَقَالَ: هَذِهِ زُفْعَةُ زِيَادِ بْنِ شَيْبٍ، ثُمَّ تَنَاوَلَ الثَّانِيَةَ، فَقَالَ: هَذِهِ زُفْعَةُ فُلَانٍ. فَبَهْتُ أَنَا فَظَرَّ إِلَيَّ فَتَبَسَّمْ.»

(خدمت حضرت جواد الأئمه عليه السلام رسیدم و سه نامه بی آدرس که برای حضرت نوشته بودند، همراه من بود که بر من مشتبه شده بود و نمی دانستم هر کدام متعلق به چه کسی است. از این رو ناراحت بودم، ولی وقتی نامه ها را به حضرت جواد الأئمه عليه السلام دادم، حضرت یکی از آن ها را برداشتند و فرمودند: این از زیاد بن شیب است. سپس دومی را برداشتند و فرمودند: این نامه فلانی است، پس من مات و مبهوت شدم، از این رو حضرت به من نگاه کردند و لبخندی زدند.)<sup>(1)</sup>

## آگاهی حضرت جواد الأئمه عليه السلام از نیت پسر عموی خود

و در ادامه روایت قبل أبو هاشم جعفری می گوید: روزی حضرت جواد الأئمه عليه السلام سیصد دینار به من دادند، و فرمودند آن را برای یکی از پسر عموهایشان ببرم، و به من فرمودند: «أَمَا إِنَّهُ سَيَقُولُ لَكَ دُلِّي عَلَيَّ حَرِيفٍ يَشْتَرِي لِي بِهَا مَتَاعًا فَدُلَّهُ عَلَيْهِ، قَالَ: فَأَتَيْتُهُ بِالذَّنَانِيرِ، فَقَالَ لِي يَا أَبَا هَاشِمٍ! دُلَّنِي عَلَيَّ حَرِيفٍ يَشْتَرِي لِي بِهَا مَتَاعًا فَقُلْتُ نَعَمْ.»

(به درستی که او به تو خواهد گفت مرا به یک معامله گر (و دلال) راهنمایی کن تا با این دینارها برای خودم کالائی خریداری نمایم. [وقتی او از تو چنین درخواستی نمود، تو] او را راهنمایی کن. أبو هاشم جعفری می گوید: وقتی دینارها را به او دادم، او به من گفت: ای ابا هاشم! مرا به یک معامله گر (و دلال) راهنمایی کن تا با آن ها برای خودم کالائی بخرم، گفتم: بله، چشم.)<sup>(2)</sup>

ص: 160

1- . اصول کافی، ج 2، ص 512.

2- . اصول کافی، ج 2، ص 512.

## آگاهی حضرت جواد الأئمه عليه السلام از شتربان

ابو هاشم جعفری در ادامه می گوید: شتربانی از من تقاضا کرده بود به حضرت جواد الأئمه عليه السلام عرض کنم: او را [به عنوان کارگر] نزد خود به کاری بگمارند، پس وقتی من نزد آن حضرت رفتم تا با امام درباره او گفتگو کنم، دیدم حضرت مشغول غذا خوردن هستند و جمعی در محضر حضرت نشسته اند. از این رو نتوانستم با حضرت در این باره صحبت کنم. در آن هنگام حضرت به من فرمودند:

«يَا أَبَا هَاشِمٍ! كُلْ وَوَضَعَ بَيْنَ يَدَيْ، ثُمَّ قَالَ ابْتِدَاءً مِنْهُ مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ، يَا غُلَامُ! انظُرْ إِلَيَّ الْجَمَّالِ الَّذِي أَتَانَا بِهِ أَبُو هَاشِمٍ فَضَمَّهُ إِلَيْكَ.»

(ای ابا هاشم! بیا بخور و غذاها را مقابل من قرار دادند، سپس بدون آن که من درخواست خود را عرض کنم، حضرت به من فرمودند: ای غلام! آن شتربانی را که ابا هاشم با خود آورده را بنگر و او را نزد خود برای کار کردن نگه دار.) (1)

آگاهی حضرت جواد الأئمه عليه السلام از درمان أبو هاشم

ابو هاشم جعفری در ادامه همان روایت می گوید: روزی با آن حضرت به باغی رفتم و به حضرت عرض کردم:

«جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي لَمَوْلَعٌ بِأَكْلِ الطَّيْنِ فَادْعُ اللَّهَ لِي فَسَدَّ كَتَّ، ثُمَّ قَالَ لِي بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ابْتِدَاءً مِنْهُ يَا أَبَا هَاشِمٍ! قَدْ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْكَ أَكْلَ الطَّيْنِ. قَالَ: أَبُو هَاشِمٍ فَمَا شَيْءٌ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْهُ الْيَوْمَ.»

(جان من فدای شما، من به گل خوردن علاقه مند و حریص هستم برای من از خداوند درخواست کنید که این عادت را ترک کنم. پس حضرت سکوت کردند، سپس بعد از سه روز، بدون این که من حرفی بزنم، ابتداء شروع به صحبت کردن نمودند و فرمودند: ای ابا هاشم! به درستی که

ص: 161

خداوند گل خوردن را از تو دور کرد. أبو هاشم جعفری می گوید: از آن روز از چیزی به اندازه گل بدم نمی آید. (1)

## آگاهی حضرت جواد الأئمه علیه السلام از گم شده

مرحوم قطب الدین راوندی قدس سره از قاسم بن محسن نقل کرده است: در بین راه مکه و مدینه به مرد عربی برخورد کردم که از نظر مالی وضعیت ضعیفی داشت. پس از من درخواست کرد که چیزی به او بدهم، من نیز دلم به حال او سوخت و یک قرص نان به او دادم. پس همین که او از نزد من رفت، ناگاه تندباد شدیدی آمد و عمامه من را از سرم برد. به نحوی که متوجه نشدم عمامه ام چگونه و به کجا رفت. پس همین که داخل مدینه شدم، محضر حضرت جواد الأئمه علیه السلام رفتم. حضرت به من فرمودند:

«يَا أَبَا الْقَاسِمِ! ذَهَبَتْ عِمَامَتُكَ فِي الطَّرِيقِ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. فَقَالَ: يَا غُلَامُ! أَخْرِجْ إِلَيْهِ عِمَامَتَهُ، فَأَخْرَجَ إِلَيَّ عِمَامَتِي بِعَيْنِهَا، قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! كَيْفَ صَارَتْ إِلَيْكَ، قَالَ: تَصَدَّقْتُ عَلَى أَعْرَابِي فَشَكَرَهُ اللَّهُ لَكَ، وَرَدَّ إِلَيْكَ عِمَامَتَكَ وَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.» (2)

(ای ابا القاسم! عمامه ات در راه رفت و گم شد؟ عرض کردم: بله یا ابن رسول الله! حضرت فرمودند: ای غلام! عمامه اش را برایش بیاور. غلام عمامه خودم را برایم آورد. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! چگونه نزد شما آمده؟ حضرت فرمودند: به آن مرد عرب صدقه دادی، خداوند به این خاطر به تو پاداش مرحمت نمود و عمامه تو را برگرداند. خداوند اجر نیکوکاران را از بین نمی برد.)

از این روایت شریف دانسته می شود که اولاً: صدقه موجب برطرف شدن بلاها می گردد. و ثانیاً: صدقه دادن و به طور کلی خدمت به خلق الله آن چنان ارزشی دارد. که خود خداوند عمل

ص: 162

1- . اصول کافی، ج 2، ص 512.

2- . الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 378.

صدقه دهنده را جبران می نماید. به نحوی که خداوند متعال در این باره می فرماید: (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا<sup>(1)</sup>)؛ هر کس کار نیکی انجام دهد. برای او ده برابر آن خواهد بود).

ثالثاً: از این روایت دانسته می شود که امام معصوم علیه السلام از غیب آگاه هستند و از گذشته و حال و آینده باخبر بوده و همه عالم در محضر امام معصوم علیه السلام می باشد، و حتی از مکنونات قلبی همگان با خبر و آگاه می باشند.

رابعاً: ملائکه ای هستند که مأمور می باشند در این گونه اوقات محضر امام علیه السلام برسند. و اجناسی از این قبیل را خدمت حضرت بیاورند. اگر چه خود امام معصوم علیه السلام نیز هرگاه اراده نمایند، در هر کجای این عالم می توانند حاضر گردند. ولی شأن امام علیه السلام افضل و برتر از آن است که خود در این گونه موارد اقدام نماید.

### آگاهی حضرت جواد الأئمه علیه السلام از هدیه دهنده

و در روایت دیگری مرحوم قطب الدین راوندی قدس سره از ابن اُورَمَة روایت نموده است: زنی مقداری از اشیاء زینتی و مقداری درهم و مقداری پارچه به من داد که محضر حضرت جواد الأئمه علیه السلام ببرم. و من خیال کردم که همه آن وسائل از خود او می باشد. از این رو سؤال نکردم که آن ها فقط مال او است، یا شخص دیگری هم با او شریک می باشد. پس آن ها را با چیزهای دیگری که شیعیان به من امانت داده بودند، به مدینه بردم. آن گاه در نامه ای که به امام علیه السلام نوشتم ذکر کردم که از طرف فلانی این مقدار، و از طرف فلان کس این مقدار و و از طرف فلان شخص نیز این مقدار، خدمت شما فرستادم. بعد از مدتی که جواب نامه ام آمد، امام علیه السلام در جواب نامه نوشته بودند:

«قَدْ وَصَلَ مَا بَعَثْتَ مِنْ قِبَلِ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ وَ مِنْ قِبَلِ الْمَرْأَتَيْنِ تَقَبَّلَ اللَّهُ مِنْكَ وَ رَضِيَ عَنْكَ وَ جَعَلَكَ مَعَنَا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.»

(آن چه از جانب فلان و فلان، و از طرف آن دوزن فرستاده بودی به ما رسید. خداوند از تو قبول کند و از تو راضی گردد و تو را در دنیا و آخرت با ما قرار دهد.)

ص: 163

هنگامی که من ذکر آن دوزن را در نامه دیدم، شک نمودم که این نامه، شاید نامه حضرت نباشد و گمان کردم که نامه را خادمین آن حضرت، نوشته اند؛ چرا که یقین داشتم که همه آن اموال متعلق به آن زنی است که آن اموال را به من سپرده بود، و یک زن بیشتر نیست. از این رو وقتی دیدم در نامه دوزن ذکر شده، آورنده نامه را متهم کردم.

ولی بعد از آن که به شهر خودم بازگشتم، آن زن نزد من آمد، و گفت: آیا مال مرا وقتی به مدینه رفتی به حضرت جواد الأئمه علیه السلام رساندی؟ گفتم: بله. گفت: مال فلان زن را چگونه؟ گفتم: مگر غیر از تو، زن دیگری هم چیزی فرستاده بود؟ گفتم: بله، در بین آن اموال فلان چیز متعلق به من بود و فلان چیز متعلق به خواهرام فلان بود. گفتم: بله، آن را هم رساندم. و به این نحو شک من برطرف گردید. (1)

### آگاهی حضرت جواد الأئمه علیه السلام از مکان حیوان گم شده

مرحوم قطب الدین راوندی قدس سره از علی بن جریر روایت نموده است: در محضر حضرت ابو جعفر علیه السلام فرزند حضرت رضا علیه السلام نشسته بودم. و در آن هنگام گوسفندی از یکی از کنیزان حضرت گم شده بود. از این رو تعدادی از همسایه ها را گرفته بودند و آن ها را نزد حضرت می کشیدند و به آن ها می گفتند: شما آن گوسفند را ندیده اید. پس وقتی حضرت جواد الأئمه علیه السلام این منظره را دیدند به آن ها فرمودند:

«وَيَلِكُمْ خَلْوًا عَنْ جِيرَانِنَا فَلَمْ يَسْرِفُوا شَاتِكُمْ، الشَّاةُ فِي دَارِ فُلَانٍ.»

(وای به حال شما، همسایه های ما را رها کنید. آن ها گوسفند شما را ندیده اند گوسفند در خانه فلان کس می باشد.)

پس وقتی به آنجا رفتند، دیدند گوسفند در خانه او است. از این رو صاحب خانه را گرفتند و او را زدند و لباس هایش را پاره نمودند، و در حالی که او قسم می خورد که این گوسفند را ندیده ام او را نزد حضرت جواد الأئمه علیه السلام آوردند. وقتی حضرت آن صحنه را مشاهده کردند، فرمودند: «وَيَحْكُمُ ظَلَمْتُمُ الرَّجُلَ، فَإِنَّ الشَّاةَ دَخَلَتْ دَارَهُ، وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ بِهَا.»

(وای بر شما، به او ظلم کرده اید. گوسفند داخل خانه او شده و او از این مطلب آگاه نبوده است.)

ص: 164

از این رو وجود نازنین حضرت جواد الأئمه علیه السلام در مقابل لباس ها و کتکی که خورده بود، پولی به او بخشید. (1)

## آگاهی حضرت جواد الأئمه علیه السلام از گفتار پدر خود

مرحوم سید هاشم بحرانی قدس سره از مرحوم ثقة الإسلام کلینی قدس سره روایت نموده است: دعبل بن علی خدمت حضرت رضا علیه السلام رسید و حضرت دستور دادند چیزی به او بدهند، دعبل آن را گرفت و حمد خداوند را نکرد. حضرت به او فرمودند:

«لِمَ لَمْ تَحْمَدِ اللَّهَ؟ قَالَ: ثُمَّ دَخَلْتُ بَعْدُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَمَرَ لِي بِشَيْءٍ، فَقُلْتُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ فَقَالَ لِي: تَأَدَّبْتَ.» (2)

(چرا حمد خداوند را نگفتی؟ دعبل می گوید: سپس خدمت حضرت جواد الأئمه علیه السلام رسیدم، و حضرت امر فرمودند چیزی به من بدهند، [وقتی آن را گرفتم] گفتم: الحمد لله، حضرت به من فرمودند: [مثل این که فرمایش پدرم] تو را ادب کرد.)

در این روایت شریف حضرت جواد الأئمه علیه السلام با کلام خود که می فرمایند: «تَأَدَّبْتَ»، دعبل بن علی را از آگاهی خود از غیب، با خبر می نمایند، و به او خبر می دهند با این که ایشان در مجلسی که دعبل با پدرشان داشته است، حاضر نبوده اند. اما با توجه به علم غیبی که دارند، از اتفاقات آن مجلس و گفتگوهائی که صورت گرفته، با خبر می باشند.

و در روایت دیگری، درباره آگاهی حضرت جواد الأئمه علیه السلام از غیب، مرحوم ثقة الإسلام کلینی قدس سره از مُطَرِّفِی نقل کرده است: هنگامی که حضرت امام رضا علیه السلام وفات کردند، من از ایشان چهار هزار درهم طلب داشتم. پس با خودم گفتم: با شهادت حضرت رضا علیه السلام مالی که از ایشان طلب کار بودم، از دستم رفت. ولی بعد از مدّت زمان اندکی حضرت جواد الأئمه علیه السلام به دنبال من فرستادند که به نزد من بیا و به همراهت سنگ و ترازو بیاور. پس من به نزد حضرت رفتم. وقتی محضر ایشان رسیدم به من فرمودند:

ص: 165

1- الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 377.

2- مدینه معجز، ج 7، ص 308.



«مَضَى أَبُو الْحَسَنِ وَ لَكَ عَلَيْهِ أَرْبَعَةُ آلَافٍ دِرْهَمٍ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ. فَرَفَعَ الْمُصَلِّي الَّذِي كَانَ تَحْتَهُ فَإِذَا تَحْتَهُ دَنَانِيرٌ فَدَفَعَهَا إِلَيَّ.» (1)

(حضرت رضا علیه السلام وفات کردند و تو از ایشان چهار هزار درهم طلب داری؟ عرض کردم: آری. پس جا نمازی را که زیر پایشان بود را بلند کردند. و دینارهایی که زیر آن بود را به من دادند.)

### آگاهی حضرت جواد الأئمه علیه السلام از سختی راه

مرحوم علامه مجلسی قدس سره از کتاب «الخرائج و الجرائح» قطب الدین راوندی قدس سره روایت کرده است:

«لَمَّا تَوَجَّهَ فِي اسْتِقْبَالِ الْمَأْمُونِ إِلَى نَاحِيَةِ الشَّامِ أَمَرَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يُعَقَّدَ ذَنْبُ دَائِبَتِهِ وَ ذَلِكَ فِي يَوْمٍ صَائِفٍ شَدِيدِ الْحَرِّ لَا يُوجَدُ الْمَاءُ. فَقَالَ بَعْضُ مَنْ كَانَ مَعَهُ: لَا عَهْدَ لَكَ بِرُكُوبِ الدَّوَابِّ، فَإِنَّ مَوْضِعَ عَقْدِ ذَنْبِ الْبِرْدُونَ غَيْرُ هَذَا. قَالَ: فَمَا مَرَرْنَا إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى صَدَّ لَنَا الطَّرِيقُ بِمَكَانٍ كَذَا وَ وَقَعْنَا فِي وَحْلٍ كَثِيرٍ فَفَسَدَ ثِيَابُنَا وَ مَا مَعَنَا وَ لَمْ يُصِبْهُ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ.» (2)

(وقتی حضرت جواد الأئمه علیه السلام تصمیم گرفتند برای استقبال از مأمون، به طرف منطقه ای از شام بروند، امر فرمودند، دم مرکبشان را ببندند. و این کار را در روز بسیار گرمی که آب پیدا نمی شد، انجام دادند. از این رو یکی از کسانی که با امام بود، گفت: ایشان تخصصی در سوار شدن مرکب ندارند، چرا که بستن دم اسب متعلق به غیر این مورد است. راوی می گوید: هنوز مسافت چندانی نرفته بودیم که راه را در فلان مکان، گم کردیم. و در راهی که گل و لای زیادی بود، واقع شدیم. و لباس ها و وسائلی که با ما بود، آلوده و خراب شد. ولی کمترین چیزی از آن به ایشان نریخت.)

ص: 166

1- . اصول کافی، ج 2، ص 516.

2- . بحار الانوار، ج 50، ص 45.

## سبز شدن درخت به برکت حضرت جواد الائمه علیه السلام

مرحوم ثقة الإسلام کلینی قدس سره از ابو هاشم جعفری روایت نموده است: در مسجد مسیب با حضرت جواد الائمه علیه السلام نمازی که کاملاً در محل قبله مسجد بود، خواندم. ابو هاشم جعفری در ادامه می گوید:

«أَنَّ السُّدْرَةَ الَّتِي فِي الْمَسْجِدِ كَانَتْ يَابِسَةً، لَيْسَ عَلَيْهَا وَرَقٌ، فَدَعَا بِمَاءٍ وَ تَهَيَّأَ تَحْتَ السُّدْرَةِ فَعَاشَتْ السُّدْرَةُ وَأُورِقَتْ وَ حَمَلَتْ مِنْ عَامِهَا.» (1)

(درخت سدري در مسجد قرار داشت که خشک شده بود و برگ بر آن نبود. پس حضرت جواد الائمه علیه السلام آب طلب کردند و زیر درخت سدر وضو گرفتند. پس به ناگاه درخت زنده شد، و برگ داد و در همان سال نیز میوه داد.)

و در روایت دیگری مرحوم ابن شهر آشوب قدس سره نقل کرده است:

«أَنَّ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا صَارَ إِلَى شَارِعِ الْكُوفَةِ نَزَلَ عِنْدَ دَارِ الْمُسَيَّبِ وَ كَانَ فِي صَحْنِهِ نَبْقَةٌ لَمْ تَحْمِلْ فَدَعَا بِكُوزٍ فِيهِ مَاءٌ فَتَوَضَّأَ فِيهِ السُّدْرَةَ وَ قَامَ فَصَدَّ لِي بِالنَّاسِ الْمَغْرِبِ وَ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ وَ سَجَدَ سَجْدَتِي الْكُبْرَى ثُمَّ خَرَجَ فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى النَّبْقَةِ رَأَى النَّاسَ وَ قَدْ حَمَلَتْ حَسَنًا فَتَعَجَّبُوا مِنْ ذَاكَ وَ أَكَلُوا مِنْهَا فَوَجَدُوا نَبْقًا حُلُوا لَا عَجْمَ لَهُ وَ دَعَّوهُ وَ مَضَى إِلَى الْمَدِينَةِ.»

(به درستی که وقتی حضرت جواد الائمه علیه السلام به کوفه رفتند، در خانه مسیب منزل کردند. و در حیات خانه او درخت سدري بود که میوه نمی داد! پس حضرت کوزه آبی طلب کردند و زیر آن درخت وضو گرفتند و برخاستند و نماز مغرب و عشاء را با مردم خواندند و سجده شکر به جای آوردند. سپس از آنجا خارج شدند، ولی همین که به آن درخت رسیدند، مردم دیدند میوه های نیکویی داده است و از این بابت تعجب نمودند. و از آن میوه ها خوردند. و دیدند که میوه هایی شیرین است که هیچ هسته ای ندارد. و با حضرت وداع کردند و حضرت به مدینه رفتند.)

ص: 167

مرحوم شیخ مفید قدس سره می گوید: من از میوه های آن درخت خوردم و هیچ هسته ای نداشتم. (1)

آب وضوی امام \*\*\* زاده شاه مرام

زنده کند در مقام \*\*\* یک شجری بی کلام

از شعش با دوام \*\*\* بین همه خلق و

عام آن شجر نیک فام \*\*\* بعد ثمر وقت شام

نغمه بخواند مدام \*\*\* زین نظر نیک نام

«مؤلف»

### آگاهی حضرت جواد الأئمه علیه السلام از زبان حیوانات

مرحوم محمد بن جریر طبری امامی قدس سره از محمد بن علی بن عمر التنوخی روایت نموده است:

«رَأَيْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَهُوَ يُكَلِّمُ ثَوْرًا فَحَرَكَ الثَّوْرُ رَأْسَهُ، فَقُلْتُ: لَا، وَ لَكِنْ تَأْمُرُ الثَّوْرَ أَنْ يُكَلِّمَكَ. فَقَالَ: وَ (عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ. (2) ثُمَّ قَالَ لِلثَّوْرِ: قُلْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ مَسَّحَ بِكَفِّهِ عَلَى رَأْسِهِ. فَقَالَ الثَّوْرُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ.» (3)

(حضرت جواد الأئمه علیه السلام را دیدم که با گاوی صحبت می کردند و آن گاو سرش را تکان می داد. به ایشان عرض کردم: نه، [بلکه اگر راست می گوئید،] دستور دهید گاو با شما سخن بگوید. امام فرمودند: (دانستن زبان پرندگان [از طرف خداوند] به ما عطا شده است و از هر چیزی به ما داده شده است.) سپس امام علیه السلام به گاو فرمودند بگو: لا اله الا الله، وحده شریک له، و امام علیه السلام با دست خود، سر او را نوازش فرمودند. پس گاو نیز گفت: لا اله الا الله وحده شریک له.)

ص: 168

1- . مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، 390.

2- . سورة النمل: آیه 16.

3- . دلائل الإمامة، ص 211.

و در روایت دیگری صاحب کتاب «الثاقب فی المناقب» از علی بن اسباط روایت نموده است: با حضرت جواد الأئمه علیه السلام در حالی که ایشان بر الاغی سوار بودند از کوفه خارج شدیم. تا این که حضرت به گله گوسفندی رسیدند. پس در آن بین، گوسفندی گله را ترک کرد و در حالی که فریاد می زد، نزد حضرت دوید. امام علیه السلام گوسفند را نگاه داشتند و به من امر فرمودند چوپان را نزد ایشان صدا بزنم. من نیز همین کار را نمودم. پس حضرت جواد الأئمه علیه السلام به او فرمودند:

«أَيُّهَا الرَّاعِي! إِنَّ هَذِهِ الشَّاةُ تَشَدُّ كُوكُوكًا وَ تَزْعُمُ أَنَّ لَهَا رَجُلَيْنِ وَ أَنَّكَ تَحِيفُ عَلَيْهَا بِالْحَلْبِ، فَإِذَا رَجَعْتَ إِلَى صَاحِبِهَا بِالْعَشِيِّ لَمْ يَجِدْ مَعَهَا لَبَنًا، فَإِنْ كَفَفْتَ مِنْ ظُلْمِهَا، وَ إِلَّا دَعَوْتُ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يَبْتَرَّ عُمُرَكَ. فَقَالَ الرَّاعِي: إِنِّي أَشَدُّ هَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَشَدُّ هَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَ أَنَّكَ وَصِيَّتُهُ، أَسْأَلُكَ لِمَا أَخْبَرْتَنِي مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ هَذَا الشَّانُ؟ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَحْنُ خُزَّانُ اللَّهِ عَلَى عِلْمِهِ وَ غَيْبِهِ وَ حِكْمَتِهِ، وَ أَوْصِيَاءُ أَنْبِيَائِهِ، وَ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ.» (1)

(ای چوپان! این گوسفند از تو شکایت نموده و ادعا می نماید که دو مرد [برای دوشیدن] بر او نهاده شده و در دوشیدن شیر بر او ستم می نمائی، و هنگامی که شب نزد صاحبش می رود، دیگر در او شیر نمی یابد. اگر از ستم به او دست کشیدی، [مشکلی برایت بوجود نمی آید]، و الا از خداوند می خواهم عمرت را کوتاه نماید. چوپان عرض کرد: شهادت می دهم خدائی جز خداوند یگانه نیست و محمد، رسول خدا است و تو وصی او هستی. از شما درخواست می کنم به من خبر دهید از کجا این قضیه را متوجه شدید؟ حضرت فرمودند: ما گنجینه علم و غیب و حکمت خداوند و جانشینان پیامبران او و بندگان گرامی او هستیم.)

در مورد دانستن زبان حیوانات، خداوند متعال در قرآن در باره حضرت سلیمان علیه السلام می فرماید:

(وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مِنْتُمْ أَنْتُمْ الطَّيْرَ وَ أَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنْ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ) (2)

(و سلیمان وارث (ملک) داوود شد (و مقام سلطنت و خلافت یافت) و گفت: ای مردم، به ما زبان مرغان را آموختند و از هرگونه نعمتی به ما عطا کردند، این همان بخشش آشکار است.)

از این رو هیچ استبعادی ندارد که وجود نازنین حضرت جواد الأئمه علیه السلام زبان حیوانات را بدانند. چرا که از مسلمات مذهب امامیه آن است که حضرات معصومین علیهم السلام وارث پیامبران

ص: 169

1- . الثاقب فی المناقب، ص 522.

2- . النمل: آیه 16.

می باشند، و همه معجزات آن بزرگواران نزد اهل بیت علیهم السلام است. چنانچه مرحوم ثقة الإسلام کلینی قدس سره از ابو حمزه ثمالی روایت نموده است، که گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

«الْوَحْيُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَنَا وَعَصَا مُوسَى عِنْدَنَا وَنَحْنُ وَرَثَةُ النَّبِيِّينَ.» (1)

(الواح موسی علیه السلام نزد ما است و عصای موسی نزد ما است. و ما وارثان پیامبرانیم.)

و همان گونه که در این نوشتار مکرراً نگاشته شده است، باید گفت اگر از حضرات انبیاء عظام علیهم السلام معجزه ای واقع شده است، به برکت حضرات معصومین علیهم السلام می باشد. مضافاً بر این که اگر در نزد وصی حضرت سلیمان علیه السلام یک حرف از هفتاد و سه حرف اسم اعظم وجود داشت، و به سبب آن قادر بود تخت و بارگاه بلقیس را از کیلومترها مسافت حاضر نماید. در نزد وصی سید المرسلین، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هفتاد و دو حرف وجود دارد. چنانچه مرحوم ثقة الإسلام کلینی قدس سره از جابر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت فرمودند:

«إِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثَةِ وَسَبْعِينَ حَرْفًا، وَإِنَّمَا كَانَ عِنْدَ آصَفَ مِنْهَا حَرْفٌ وَاحِدٌ فَتَكَلَّمَ بِهِ فَخُسِفَ بِالْأَرْضِ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ سَرِيرِ بَلْقِيسَ حَتَّى تَنَاقَلَ السَّرِيرَ بِيَدِهِ ثُمَّ عَادَتِ الْأَرْضُ كَمَا كَانَتْ أَسْرَعَ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ وَنَحْنُ عِنْدَنَا مِنَ الْإِسْمِ الْأَعْظَمِ اثْنَانِ وَسَبْعُونَ حَرْفًا وَاحِدٌ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى اسْتَأْثَرَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.» (2)

(اسم اعظم خداوند متعال هفتاد و سه حرف دارد، و یک حرف از آن هفتاد و سه حرف نزد جناب آصف بن برخیا بود که آن را به زبان آورد و زمین میان او و تخت بلقیس ناپدید گشت تا این که تخت نزدش حاضر شد. سپس زمین سریع تر از چشم برهم زدنی، به حالت اول خود بازگشت. و نزد ما اهل بیت علیهم السلام از آن هفتاد و سه حرف اسم اعظم، هفتاد و دو حرف وجود دارد. و یک حرف دیگر آن نزد خداوند متعال است که در علم غیب مخصوص به او است. و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.)

ص: 170

1- . اصول کافی، ج 1، ص 496.

2- . اصول کافی، ج 1، ص 492.

و در روایت دیگری مرحوم ثقة الإسلام کلینی قدس سره از هارون جهم از مردی از اصحاب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، روایت کرده که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

«إِنَّ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أُعْطِيَ حَرْفَيْنِ كَمَا نَ يَعْمَلُ بِهِمَا وَأُعْطِيَ مُوسَى أَرْبَعَةَ أَحْرَفٍ وَأُعْطِيَ إِبْرَاهِيمَ ثَمَانِيَةَ أَحْرَفٍ وَأُعْطِيَ نُوحٌ خَمْسَةَ عَشَرَ حَرْفًا وَأُعْطِيَ آدَمُ خَمْسَةَ وَعِشْرِينَ حَرْفًا وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَمَعَ ذَلِكَ كُلَّهُ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَإِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ ثَلَاثَةٌ وَسَبْعُونَ حَرْفًا أُعْطِيَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ حَرْفًا وَحُجِبَ عَنْهُ حَرْفٌ وَاحِدٌ.» (1)

(به عیسی ابن مریم علیه السلام دو حرف داده شد که با آن ها عمل می نمود. و به موسی چهار حرف و به ابراهیم هشت حرف و به نوح پانزده حرف و به آدم بیست و پنج حرف عنایت شده است. و خداوند متعال همه آن ها که به پیامبران عنایت شده بود را برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم جمع کرد. و به درستی که اسم اعظم خداوند هفتاد و سه حرف است که هفتاد و دو حرف آن را به محمد صلی الله علیه و آله و سلم داده است و یک حرف از آن پنهان ماند.)

و در کتاب «اثبات الوصیة» از عالم، یعنی حضرت امام کاظم علیه السلام روایت شده که حضرتشان فرمودند:

«الاسم الأعظم على ثلاثة وسبعين حرفاً، أُعْطِيَ جَمِيعُ الْأَنْبِيَاءِ مِنْهُ خَمْسَةَ عَشَرَ حَرْفًا،» (2)

و أُعْطِيَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ حَرْفًا، وَأُعْطِيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا أُعْطِيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.» (3)

ص: 171

1- . اصول کافی، ج 1، ص 494.

2- . به نظر می رسد حضرت آدم علیه السلام تخصیصاً از عموم این روایت استثناء شده باشند، چرا که در روایت قبلی تصریح شده بود که حضرت آدم علیه السلام از بیست و پنج حرف، از حروف اسم اعظم آگاه بوده اند. ولی از این روایات دانسته می شود که هیچ کدام از انبیاء، بیش از پانزده حرف را نمی دانستند. از این رو یا باید گفت: حضرت آدم علیه السلام تخصیصاً از عموم آن روایات بیرون می باشند، و یا در کتابت اشتباهی رخ داده است.

3- . اثبات الوصیة، ص 151.

(اسم اعظم الهی هفتاد و سه حرف است، که به همه پیامبران فقط پانزده حرف عطا شده و به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هفتاد و دو حرف از آن داده شده است و آن چه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عطا شده بود به علی علیه السلام نیز عطا شد.)

به هر تقدیر هرگاه حضرت سلیمان علیه السلام بر تخت خود می نشست، همه پرنده‌گانی که خداوند متعال مسخر او کرده بود، حاضر می شدند، و بر تخت حضرتش سایه می افکندند، پس روزی از میان آن پرنده‌گان، هدهد غایب شد و از جای خای هدهد، آفتاب بر دامن آن حضرت تابید، از این رو حضرت سلیمان علیه السلام به جانب بالا نظر کرد و هدهد را ندید، چنانچه خداوند متعال در قرآن فرموده است:

(وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهَدُودَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ (1))

(و سلیمان (از میان سپاه خود) جویای حال مرغان شد (و هدهد را در جمع مرغان نیافت، پس) گفت: هدهد کجاست که به حضور نمی بینمش؟ بلکه (بی اجازه من) غیبت کرده است؟)

از این رو حضرت سلیمان علیه السلام فرمود:

(لَأُعَذِّبَنَّ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (2))

(«چنانچه بدون عذر غایب شده) همانا او را به عذابی سخت معذب می گردانم یا آن که سرش را از تن جدا می کنم یا که (برای غیبتش) دلیلی روشن (و عذری صحیح) بیاورد.»)

پس وقتی هدهد پیدا شد، حضرت سلیمان علیه السلام از او پرسید: کجا بودی؟

(فَقَالَ أَحْطَتْ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ عَلَىٰ إِيَّايَ وَ جَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ (3))

(گفت: من به چیزی که تو از آن (در جهان) آگاه نشده ای خبر یافتم و از ملک سبأ تو را خبری راست و مهم آوردم همانا (در آن ملک) زنی را یافتم که بر مردم آن کشور پادشاهی داشت و به

ص: 172

1- . نمل: آیه 20.

2- . نمل: آیه 21.

3- . نمل: آیه 22 و 23.

آن زن هرگونه دولت و نعمت (وزینت امور دنیوی) عطا شده بود و (علاوه بر این ها) تخت با عظمتی داشت.»

همان گونه که از ظاهر آیه شریفه دانسته می شود، تخت بلقیس، تختی عظیم و نفیس بوده است. از این رو قبل از این که بلقیس با حضرت سلیمان علیه السلام ملاقات نماید، حضرتش در نظر داشت که تخت او را از شهر سبا در نزد خود حاضر نمایند تا او عنایات ذات مقدس ربوبی جلّ جلاله را به جناب سلیمان علیه السلام ببیند و ایمان بیاورد. به همین خاطر روزی که همگان نزد حضرتش جمع بودند به اطرافیان خود فرمود:

(قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ (1))

«ای بزرگان، کدام یک از شما تخت بلقیس را پیش از آن که تسلیم امر من شوند خواهد آورد؟ (تا چون اعجاز مرا مشاهده کند از روی ایمان تسلیم شود).»

در آن میان که جمع بسیاری در محضر حضرت سلیمان علیه السلام بودند:

(قَالَ عِفْرِيْتُ مِنَ الْجَحْرِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ <sup>ط</sup> وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ (2))

«عفریتی از جن گفت: من پیش از آن که تو از جایگاه خود برخیزی آن تخت را به حضورت می آورم و من بر آوردن تخت او قادر و امین هستم.»

ولی حضرت سلیمان علیه السلام فرمود: از این زودتر می خواهم آن را حاضر نمائید. از این رو

(قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ (3))

«آن کس که به علمی از کتاب الهی دانا بود (آصف بن برخیا) گفت: من پیش از آن که چشم بر هم بزنی، تخت را بدین جا می آورم.»

حال وقتی جناب آصف بن برخیا، وصی حضرت سلیمان علیه السلام که به تعبیر قرآن: «عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ؛ علم به جزء اندکی از کتاب خداوند متعال دارد.»، چنین قدرتی دارد که از کیلومترها

ص: 173

1- . نمل: آیه 38.

2- . نمل: آیه 39.

3- . نمل: آیه 40.



مسافت، در چشم بر هم زدنی قادر است، تخت و بارگاه با عظمت و نفیس بلقیس را حاضر کند. وجود نازنین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چه قدرتی خواهند داشت که از همه کتاب آگاهی دارند؛ و خداوند متعال درباره ایشان می فرماید: (وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ (1)؛ و کسی که نزدش علم همه کتاب است). چنانچه مرحوم ابن شهر آشوب قدس سره در کتاب «مناقب» در تفسیر (مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) در ضمن آیه: (قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ (2)) نقل کرده است:

«هو علی بن ابی طالب علیهما السلام.» (3)

(کسی که نزدش علم همه کتاب است، علی بن ابیطالب علیهما السلام می باشد.)

و در کتاب «بصائر الدرجات» نیز روایت شده است:

«قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ قال: علی علیه السلام عنده علم الكتاب.» (4)

### خواب و دستوری در طب از حضرت جواد الأئمه علیه السلام

صاحب کتاب «اختیار معرفة الرجال» از احمد بن محمد بن کلثوم سرخسی روایت نموده است: یکی از دوستان به نام ابی زینبه از من درباره احکم بن بشار مروزی سؤال نمود، که جریان اثری که روی گلوی او بود را می دانی؟ من مشاهده کرده بودم که روی گردن او اثری مثل یک خط بود، گوئی آن را بریده اند. گفتم: من مکرر از او سؤال کرده ام که ماجرای این چیست؟ ولی پاسخی نداده است. آن مرد گفت: در زمان امامت حضرت جواد الأئمه علیه السلام، ما هفت نفر بودیم که در بغداد، در یک اتاق بودیم. روزی یک نفر ما نزدیک عصر، از نزد ما غائب شد، و در آن شب

ص: 174

1- . رعد: آیه 43.

2- . (قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ؛ بگو: کافی است که خداوند، و کسی که نزدش علم همه کتاب است، میان من و شما گواه باشد.) رعد: آیه 43.

3- . مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 29.

4- . بصائر الدرجات، ج 1، ص 418.

برنگشت. پس همین که نیمه شب شد، نامه ای از طرف حضرت جوادالأئمه علیه السلام آمد که در آن نوشته شده بود:

«أَنَّ صَاحِبَكُمْ الْخُرَّاسَانِيَّ مَذْبُوحٌ مَطْرُوحٌ فِي لَيْدٍ فِي مَزْبَلَةٍ كَذَا وَكَذَا، فَادْهَبُوا فِدَاؤُوهُ بِكَذَا وَكَذَا. فَذَهَبْنَا فَوَجَدْنَاهُ مَذْبُوحاً مَطْرُوحاً كَمَا قَالَ، فَحَمَلْنَاهُ وَدَاوَيْنَاهُ بِمَا أَمَرْنَا بِهِ فَبَرَأَ مِنْ ذَلِكَ. قَالَ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ: كَانَ مِنْ قِصَّتِهِ أَنَّهُ تَمَتَّعَ بِبَغْدَادَ فِي دَارِ قَوْمٍ، فَعَلِمُوا بِهِ وَاتَّخَذُوهُ وَذَبْحُوهُ وَادْرَجُوهُ فِي لَيْدٍ وَطَرَحُوهُ فِي مَزْبَلَةٍ.» (1)

([قسمتی از] گردن دوست خراسانی شما را بریده اند، و او را در پارچه ای که زیر زین اسب قرار می دهند، پیچیده اند. و در فلان زباله دادن رها کرده اند. بروید، او را بیاورید، و داروی او، فلان چیز و فلان چیز می باشد. پس ما به آنجا رفتیم و او را در حالی یافتیم، که [قسمتی از] گردنش را بریده، و رهایش کرده بودند. پس او را [تا اتاق خود] حمل نمودیم، و با همان دارویی که حضرت در خواب فرموده بودند، درمان کردیم، پس خوب شد. احمد بن علی می گوید: ماجرا این بود که او در بغداد، در خانه طایفه ای، صیغه ای گرفته بود. و آن ها باخبر شده بودند، و او را گرفته، و پس از بریدن [قسمتی از] گردنش، در پارچه ای پیچیده، و در آن زباله دان انداخته بودند.)

### استجاب دعای حضرت جواد الأئمه علیه السلام

موارد استجاب دعاهاى حضرت جواد الأئمه علیه السلام بی شمار است ولی از باب نمونه چند مورد آن در این نوشتار آورده می شود. چنانچه از محمد بن سنان نقل شده است: محضر حضرت امام هادی علیه السلام رسیدم. حضرت فرمودند: ای محمد! برای آل فرج اتفاقی افتاده؟ عرض کردم: عمر مرد! حضرت به خاطر این خبر فرمودند: الحمد لله - شمردم بیست و چهار مرتبه تکرار کردند - بعد فرمودند: آیا می دانی ملعون به پدرم حضرت جواد الأئمه علیه السلام چه گفت؟ عرض کردم: نه. حضرت فرمودند:

«او با پدرم درباره چیزی صحبت می کرد که ناگاه به ایشان عرض کرد: گمان می کنم شما مست هستید. پدرم فرمودند: خداوندا! اگر تو می دانی که من امروز

ص: 175

را شب کرده ام در حالی که برای تو روزه بوده ام، به او مزه غارت شدن اموال و خواری اسارت را بچشان! به خدا قسم چیزی نگذشت که مالش غارت شد، و چیزی برای او نماند، و بعد او را اسیر کردند. اکنون نیز مرده است.»(1)

و در روایت دیگری مرحوم علامه مجلسی قدس سره از بکر بن صالح نقل کرده است: دامادم در نامه ای برای حضرت جواد الأئمه علیه السلام نوشت که پدرم ناصبی بسیار خبیث العقیده ای است و از جانب وی با شدائد و زحماتی روبرو شده ام، فدای شما شوم اگر صلاح می دانید برایم دعا کنید، در ضمن نظر شما چیست، فدای شما گردم؟ من کار خود را با او یکسره کنم یا با او مدارا نمایم. حضرت در جواب نامه نگاشتند:

«فَكْتَبَ قَدْ فَهِمْتُ كِتَابَكَ وَمَا ذَكَرْتَ مِنْ أَمْرِ أَبِيكَ وَ لَسْتُ أَدْعُ الدُّعَاءَ لَكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ الْمُدَارَاةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْمُكَاشَفَةِ وَ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرٌ فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ ثَبَّتَكَ اللَّهُ عَلَى وَلايَةٍ مَنْ تَوَلَّيْتَ، نَحْنُ وَ أَنْتُمْ فِي وَدِيعَةِ اللَّهِ الَّتِي لَا يَضِيغُ وَ دَائِعُهُ قَالَ بَكَرٌ: فَعَطَفَ اللَّهُ بِقَلْبِ أَبِيهِ حَتَّى صَارَ لَا يُخَالِفُهُ فِي شَيْءٍ.»(2)

(نامه ات را متوجه شدم و به آن چه درباره پدرت یاد کرده ای، پی بردم. و ان شاء الله درباره تو دست از دعا نمی کشم. بهتر این است که با او مدارا کنی! با هر گرفتاری، فرجی هست. شکبیا باش که عاقبت از آن پرهیزکاران است، خداوند تو را بر ولایت آن کس که ولایتش را پذیرفته ای ثابت بدارد، ما و شما در امانت خداوند هستیم، همان خدائی که امانتش ضایع و تباه نمی گردد. بکر می گوید: پس از آن خداوند دل پدرش را مطابق میل او برگرداند به نحوی که در هیچ چیز با او مخالفت نمی کرد.)

صاحب کتاب «اختیار معرفة الرجال» نیز از شاذویه بن حسن بن داوود قمی روایت نموده است: در حالی که همسرم باردار بود، محضر حضرت جواد الأئمه علیه السلام رسیدم. و عرض کردم: فدای شما شوم! دعا کنید خداوند به من فرزند پسری مرحمت کند. پس حضرت مدتی طولانی سر به زیر انداختند. آن گاه سر مبارک خود را بلند نموده، و سه مرتبه فرمودند: برو!

ص: 176

1- . اصول کافی، ج 2، ص 516؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 397؛ بحار الانوار، ج 50، ص 62.

2- . بحار الانوار، ج 50، ص 55.

خدا به تو فرزند پسری عنایت می کند. راوی می گوید: بعد از آن، وارد مکه شدم و به مسجد الحرام رفتم. پس در آن هنگام محمد بن حسن بن صباح از طرف گروهی از دوستان از قبیل صفوان بن یحیی و محمد بن سنان و ابن ابی عمیر و دیگران پیغامی آورد. از این رو نزد آن ها رفتم. وقتی مرا دیدند از من درباره امام علیه السلام سؤال کردند؛ من نیز آن ها را از آن چه حضرت فرموده بودند با خبر نمودم. آن ها به من گفتند:

«فَهَيْمَتَ عَنْهُ ذَكِيُّ أَوْ زَكِيُّ؟ فَقُلْتُ: ذَكِيُّ قَدْ فَهَيْمَتْهُ. قَالَ ابْنُ سِنَانٍ: أَمَا أَنْتَ سَتُرْزَقُ وَلَدًا ذَكَرًا أَمَا أَنْتَ يَمُوتُ عَلَى الْمَكَانِ أَوْ يَكُونُ مَيِّتًا، فَقَالَ أَصْحَابُنَا لِمُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ: أَسَأْتَ قَدْ عَلِمْنَا الَّذِي عَلِمْتَ، فَأَتَى غُلَامٌ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: أَدْرِكُ فَقَدْ مَاتَ أَهْلُكَ، فَذَهَبْتُ مُسْرِعًا وَوَجَدْتُهَا عَلَى شُرْفِ الْمَوْتِ، ثُمَّ لَمْ تَلْبُثْ أَنْ وُلِدْتَ غُلَامًا ذَكَرًا مَيِّتًا.» (1)

(تو از حضرت ذکی شنیدی یا زکی؟ گفتم: من از حضرت ذکی شنیدم. محمد بن سنان گفت: بدان که به زودی فرزند پسری روزی تو خواهد شد که یا همان جا از دنیا می رود. و یا مرده متولد می گردد. پس اصحاب ما به محمد بن سنان گفتند: تو اشتباه متوجه شده ای، آن چه را که تو می دانی، ما نیز می دانیم. در همین هنگام پسر بچه ای دنبال من آمده و گفت: خانواده ات را دریاب که هلاک شدند. من با عجله به طرف خانه ام رفتم و دیدم همسرم در حال مرگ می باشد! سپس طولی نکشید که فرزند پسر مرده ای از او متولد شد.)

در توضیح این روایت شریف باید گفت، ذکی به معنای ذبح نمودن بر وجه شرعی می باشد. و در این روایت، کنایه از آن است که آن طفل، یا مرده به دنیا خواهد آمد، و یا در آستانه ولادت خواهد مُرد. و زکی در اصل به معنای رشد و نمو پیدا کرده، است. و در این روایت کنایه از آن می باشد که آن طفل، بچه ای کامل است و باقی می ماند و نخواهد مرد.

و در روایت دیگری درباره استجاب دعا و وجود نازنین حضرت جواد الأئمه علیه السلام، صاحب کتاب «اختیار معرفة الرجال» از محمد بن سنان نقل کرده است: از چشم درد به حضرت رضا علیه السلام شکایت کردم. ایشان تکه کاغذی که کوچک تر از کف دست بود، برداشتند و نامه ای

ص: 177

برای حضرت جواد الأئمه عليه السلام نوشتند. و نامه را به خادم دادند و به من امر نمودند، همراه او بروم، و در هنگام رفتن به من فرمودند: این جریان را از همگان پنهان کن.

«فَأْتَيْنَاهُ وَ حَادِمٌ قَدْ حَمَلَهُ، قَالَ: فَفَتَحَ الْخَادِمُ الْكِتَابَ بَيْنَ يَدَيَّ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَجَعَلَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَنْظُرُ فِي الْكِتَابِ وَيَرْفَعُ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، وَيَقُولُ: ذَا جِ، فَفَعَلَ ذَلِكَ مِرَارًا، فَذَهَبَ كُلُّ وَجَعٍ فِي عَيْنِي، وَأَبْصَرْتُ بَصَرًا لَا يُبْصِرُهُ أَحَدٌ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جَعَلَكَ اللَّهُ شَيْخًا عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ، كَمَا جَعَلَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ شَيْخًا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ، قَالَ: ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: يَا شَبِيهَ! صَاحِبِ فُطْرُسَ، قَالَ: فَأَنْصَرَفْتُ.»

(پس محضر حضرت جواد الأئمه عليه السلام رسیدم، خادم ایشان را در آغوش گرفت و نامه را در مقابل حضرت باز کرد. پس حضرت جواد الأئمه عليه السلام به نامه نگاهی کردند و سر مبارک خود را به طرف آسمان بلند کردند و گفتند: ای نجات بخش! پس این کار را چندین مرتبه تکرار نمودند تا این که تمام دردها و ناراحتی های چشم من بر طرف شد. و به گونه ای می دیدم که هیچ کس چونان من نمی دید. پس به حضرت جواد الأئمه عليه السلام عرض کردم: خداوند شما را بزرگ این امت گرداند، چنان که عیسی بن مریم علیه السلام را بزرگ بنی اسرائیل قرار داد! سپس به حضرت عرض کردم: ای شبیه! دوست فطرس! و بازگشتم.)

و از آن جایی که حضرت رضا علیه السلام به من فرموده بودند، این ماجرا را از همگان پنهان کنم. چشمم مدت ها خوب شده بود تا این که ماجرای این معجزه حضرت جواد الأئمه عليه السلام را در مورد چشم خود به دیگران گفتم. از این رو دوباره مبتلا به چشم درد شدم. راوی می گوید: به محمد بن سنان گفتم: منظورت از این که به حضرت جواد الأئمه عليه السلام گفتم: ای شبیه! دوست فطرس، چه بود؟ گفت:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى غَضِبَ عَلَى مَلِكٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ يُدْعَى فُطْرُسَ، فَذَقَّ جَنَاحَهُ وَرَمَى فِي جَزِيرَةٍ مِنْ جَزَائِرِ الْبَحْرِ، فَلَمَّا وُلِدَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ جِبْرِيْلَ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِيُهَيِّئَهُ بَوْلَادَةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَانَ جِبْرِيْلُ صَدِيقًا لِفُطْرُسَ فَمَرَّ بِهِ وَهُوَ فِي الْجَزِيرَةِ مَطْرُوحٌ، فَخَبَّرَهُ بَوْلَادَةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ، فَقَالَ لَهُ: هَلْ

لَكَ أَنْ أَحْمِلَكَ عَلَى جَنَاحٍ مِنْ أَجْنِحَتِي وَأَمْضِيَ بِكَ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَيْسَ مَعَكَ لَكَ؟ قَالَ: فَقَالَ فُطْرُسُ: نَعَمْ. فَحَمَلَهُ عَلَى جَنَاحٍ مِنْ أَجْنِحَتِهِ حَتَّى أَتَى بِهِ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَبَلَّغَهُتْهُنَّ رَبَّهُ تَعَالَى ثُمَّ حَدَّثَهُ بِقِصَّةِ فُطْرُسَ، فَقَالَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِفُطْرُسَ: امْسَحْ جَنَاحَكَ عَلَى مَهْدِ الْحَسَنِ وَتَمَسَّحْ بِهِ، فَفَعَلَ ذَلِكَ فُطْرُسُ، فَجَبَرَ اللَّهُ جَنَاحَهُ وَرَدَّهُ إِلَى مَنْزِلِهِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ. (1)

(خداوند متعال به فرشته ای به نام فطرس غضب کرد، پس پر و بالش ریخت و او را در یکی از جزائر دریا انداخت. پس زمانی که حضرت امام حسین علیه السلام متولد شدند، خداوند عزّ و جلّ جبرئیل را محضر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد تا به سبب ولادت حضرت امام حسین علیه السلام به ایشان تهنیت بگوید. و جبرئیل با فطرس دوست بود، پس در آن زمان از همان جزیره ای عبور کرد که فطرس در آنجا افتاده شده بود و او را از ولادت حضرت امام حسین علیه السلام و آن چه به آن مأمور شده است، باخبر نمود. و به او گفت: آیا مایل هستی من تو را بر یکی از بال های خود سوار کنم و نزد حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ببرم، تا شفاعت تو را نمایم؟ فطرس گفت: بله، از این رو جبرئیل او را بر بال خود قرار داد و محضر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم آورد. و تهنیت پروردگار خود را رساند و بعد ماجرای فطرس را به حضرت عرض کرد. پس حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به فطرس فرمود: پر و بال خود را به گهواره حسین بمال، پس فطرس همین که این کار را انجام داد. خداوند پر و بال او را برگرداند و او را میان ملائکه به مقام اولش باز گردانید.)

از این روایت شریف دانسته می شود که اولاً: حضرت جواد الأئمه علیه السلام در همان زمان طفولیت قادر به مطالعه بوده اند. و این خود نشانی از امامت ایشان می باشد. چرا که علم امام، لدنی و از جانب خداوند متعال است. و آموزش و سن هیچ دخالتی در آن ندارد. از این رو در این روایت شریف نیز، جناب محمد بن سنان، در دعایش برای حضرت، ایشان را چونان حضرت عیسی علیه السلام معرفی می کند.

ثانیاً: جناب محمد بن سنان که سال ها در محضر اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بوده است نیک می داند که حضرات معصومین علیهم السلام از یک نور می باشند. از این رو حضرت جواد الأئمه علیه السلام را در خطابش، چونان حضرت سید الشهداء علیه السلام قرار می دهد. و به ایشان عرض می کند: «يَا شَيْبَةَ! صَاحِبِ فُطْرُسَ.» یعنی ای کسی که شبیه امام حسین علیه السلام، دوست فطرس هستی. البته

ص: 179

ممکن است کسی بگوید مقصود محمد بن سنان، جناب جبرئیل است. و او می خواسته بگوید: ای کسی که شبیه جبرئیل، دوست فطرس هستی. که در این صورت نیز این عبارت مؤیدی خواهد بود بر آن که اهل بیت علیه السلام چونان ملائکه علمشان از جناب خداوند می باشد و همان گونه که ملائکه معصوم هستند، اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام نیز از ملکه عصمت و دیگر صفات پسندیده برخوردار هستند.

و در این نوشتار گفته شده که اگر ملائکه ای چونان جناب جبرئیل علیه السلام در پیشگاه خداوند منزلتی دارند، به برکت اهل بیت علیهم السلام می باشد. چنانچه مرحوم سید احمد مستنبط قدس سره از مرحوم سید هاشم بحرانی قدس سره از کتاب «حیة القلوب» نقل کرده: جبرئیل علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود که حضرت علیّ علیه السلام وارد شدند، جبرئیل به احترام آن حضرت از جای خود برخاست، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آیا برای این جوان برمی خیزی؟ جبرئیل به حضرت عرض کرد:

«نَعَمْ، إِنَّ لَهُ عَلَيَّ حَقَّ التَّعْلِيمِ.»

(بله، زیرا ایشان حقّ استادی و تعلیم بر من دارند.)

حضرت فرمودند: ای جبرئیل! در کجا و چگونه بوده است؟ عرض کرد: خداوند تبارک و تعالی که مرا آفرید از من سؤال کرد: تو کیستی و اسمت چیست؟ من کیستم و نامم چیست؟ من در پاسخ خداوند دچار حیرت و سرگردانی شدم، و در آنجا یعنی عالم انوار همین جوان ظاهر شدند و پاسخ آن سؤال را به من آموختند و به من فرمودند: بگو:

«أَنْتَ الرَّبُّ الْجَلِيلُ وَ اسْمُكَ الْجَلِيلُ وَ أَنَا الْعَبْدُ الدَّلِيلُ وَ اسْمِي جَبْرَائِيلُ.»

(تو پروردگار جلیل (بزرگ مرتبه) هستی و اسم تو جمیل (خوب و نیکو) است، و من بنده خوار و بی مقدار توام و نام من جبرئیل است.) (1)

به خاطر همین بود که برای ایشان برخاستم و ایشان را تعظیم کردم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: عمر تو چه مقدار است؟ عرض کرد: ستاره ای است که هر سی هزار سال يك بار از عرش الهی طلوع می کند، من سی هزار بار طلوع آن را مشاهده کرده ام.

ص: 180

1- . این سؤال و جواب که به نظری می رسد جناب جبرئیل متعرض خلاصه ای از آن شده باشد. نشان دهنده آن است که جبرئیل برای فراگیری توحید که اصل عبودیت می باشد، از محضر حضرت علیّ علیه السلام استفاده کرده است. یعنی اگر جبرئیل خداوند متعال را شناخته و پی به توحید برده است به برکت حضرت علیّ علیه السلام است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اگر آن ستاره را بینی می شناسی؟ عرض کرد: بله، چگونه نشناسم. آن گاه به حضرت علی علیه السلام فرمودند: عمامه را از پیشانی خود بالا بزن. همین که عمامه را کنار زد جبرئیل آن ستاره و آن نور را در پیشانی حضرت علی علیه السلام مشاهده کرد. (1)

از این رو بعضی از معاصرین در توصیف آن حضرت علی علیه السلام نیکو سروده اند، و گفته اند:

أيا علة الإيجاد حاربك الفكر \*\*\* وفي فهم معنى ذاتك التيس الأمر

قد قال قوم فيك والستر دونهم \*\*\* بأنك رب كيف لو كشف الستر

ای علت آفرینش؛ فکر و اندیشه درباره تو به حیرت افتاده است، و در فهمیدن حقیقت ذات تو امر بر مردمان مشتبه شده است.

طایفه ای با این که تو خود را در حجاب نگهداشتی و عظمت خود را ظاهر نکردی درباره ات گفته اند: تو خداوندی، و چه خواهند گفت اگر پرده ها را کنار بزنی؟

و شاعر دیگری گفته است:

در پس پرده نهان بودی و قومی به ضلالت \*\*\* حرمت ذات تو شناخته گفتند خدائی

پس چه گویند گر از طلعت زیبا که تو داری \*\*\* پرده برداری و آن گونه که هستی بنمائی (2)

ثالثاً: به خلاف آن چه که برخی از علماء عامه گمان می کنند، تبرک حرام است. وجود نازنین حضرت خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله و سلم به فطرس امر می کنند خود را به گهواره امام حسین علیه السلام بمال و با آن خود را تبرک کن. و حتی حضرت برای او دعا هم نمی کنند. و خداوند به برکت متبرک شدن او به گهواره امام حسین علیه السلام او را مورد بخشش خود قرار می دهد و او را دوباره به جایگاهش باز می گرداند. و اگر موالیان اهل بیت علیه السلام، مشتاقانه در هنگام زیارت حضرات معصومین علیهم السلام، در صدد در آغوش گرفتن ضریح آن انوار مقدس هستند، در این کار تاسی به جناب فطرس نموده اند

ص: 181

1- . ترجمه القطره، ج 1، ص 258.

2- . ترجمه القطره، ج 1، ص 286.



و به سبب امریکه حضرت خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله و سلم به فطرس نمودند، آن ها نیز به امیدی خود را به ضریح نورانی حضرت می رسانند تا بدان تبرک جسته و غباری از آن را طوطیای چشم خود نمایند. اگر چه در هنگام زیارت ادب اقتضاء می کند که انسان در محضر امام معصوم علیه السلام صدای خود را بلند نکند و با آرامشی دو چندان خاک آن قبور منور را طوطیای چشم خود نماید.

به هر تقدیر، استجاب دعاهاى حضرت جواد الأئمه علیه السلام امر عجیب و مهمی نیست. و باید گفت که در حقیقت اگر دعای کسی در این عالم مستجاب می شود، به برکت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام می باشد. و ذات مقدس ربوبی جلّ جلاله از طریق آن بزرگواران دعای بندگانش را مستجاب می کند. چنانچه مرحوم شیخ صدوق قدس سره از امام محمدباقر علیه السلام نقل کرده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت علیّ علیه السلام فرمودند: آن چه بر شما املا می کنم بنویسید، حضرت گفتند: ای رسول خدا! آیا می ترسید فراموش کنم؟ فرمودند: بر شما از فراموشی نمی ترسم چرا که از خداوند خواسته ام شما را حفظ کرده و از نسیان نگاه دارد، ولی برای شریکانتان بنویسید، حضرت می گویند: گفتیم: ای رسول خدا! شریکان من چه کسانی هستند؟ فرمودند:

«الْأَيُّمَةُ مِنْ وُلْدِكَ بِهِمْ تُسَدِّقِي أُمَّتِي الْغَيْثَ وَبِهِمْ يُسَدِّجَابُ دُعَاؤُهُمْ وَبِهِمْ يَصْرِفُ اللَّهُ عَنْهُمْ الْبَلَاءَ وَبِهِمْ تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ مِنَ السَّمَاءِ - وَ هَذَا أَوْلُهُمْ وَ أَوْمًا بِيَدِهِ إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ أَوْمًا بِيَدِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْأَيُّمَةُ مِنْ وُلْدِهِ.» (1)

(ائمه از فرزندان شما که به واسطه آن ها اتم از باران سیراب می شوند و دعایشان مستجاب می گردد، و به خاطر آن ها خداوند بلا را از اتم بر می گرداند و رحمت از آسمان فرو می بارد. - و با دست به امام حسن علیه السلام اشاره فرمودند و گفتند: ایشان اولین آن ها هستند سپس به امام حسین علیه السلام اشاره فرمودند و گفتند: اتمه از فرزند ایشان هستند.)

## تبدیل ظرف به آب

مرحوم محمد بن جریر طبری امامی قدس سره از عماره بن زید نقل کرده است: حضرت جواد الأئمه علیه السلام را دیدم که مقابلشان یک کاسه چینی بود. به من فرمودند: ای عماره! آیا از دیدن این کاسه تعجب کردی؟

ص: 182

«قُلْتُ: نَعَمْ. فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهَا، فَذَابَتْ حَتَّى صَارَتْ مَاءً، ثُمَّ جَمَعَهُ حَتَّى جَعَلَهُ فِي قَدَحٍ ثُمَّ رَدَّهَا بَعْدَ مَسِّ حَهَا بِيَدِهِ كَمَا كَانَتْ قَصَّةً صِينِيٌّ وَ قَالَ: مِثْلَ هَذَا فَلْيَكُنِ الْقُدْرَةُ.» (1)

(عرض کردم: بله. پس دست خود را روی آن گذاشتند، پس ناگاه ظرف چینی ذوب شد تا جایی که تبدیل به آب گردید، سپس آن را جمع نموده در یک قَدَح ریختند و سپس آن را به حالت اولش برگرداندند، بعد از آن که دوباره بر آن دست کشیدند و همان گونه که اول بود، کاسه چینی شد. و فرمودند: باید قدرت این چنین باشد.)

### تبدیل برگ به نقره

مرحوم محمد بن جریر طبری امامی قدس سره از ابراهیم بن سعید روایت کرده است:

«رَأَيْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَضْرِبُ بِيَدِهِ إِلَى وَرَقِ الزَّيْتُونِ، فَيَصِيرُ فِي كَفِّهِ وَرِقًا، فَأَخَذْتُ مِنْهُ كَثِيرًا وَأَنْفَقْتُهُ فِي الْأَسْوَاقِ فَلَمْ يَتَّعَبِرْ.» (2)

(حضرت جواد الأئمه عليه السلام را دیدم که دست مبارکشان را به برگ های زیتون می زدند و آن ها به نقره تبدیل می شدند، من بسیاری از آن ها را گرفتم و در بازار مصرف کردم و هیچ گونه تغییری نکرد.)

### تبدیل خاک به طلا

مرحوم قطب الدین راوندی قدس سره از اسماعیل بن عباس هاشمی روایت نموده است:

«جِئْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ عِيدِ فَشَكُوْتُ إِلَيْهِ ضَيْقَ الْمَعَاشِ فَرَفَعَ الْمُصَلِّيَ وَأَخَذَ مِنَ التُّرَابِ سَبِيكَةً مِنْ ذَهَبٍ فَأَعْطَانِيهَا فَخَرَجْتُ بِهَا إِلَى السُّوقِ فَكَانَتْ سِتَّةَ عَشَرَ مِثْقَالًا.» (3)

ص: 183

1- . دلایل الإمامة، ص 211 و 212.

2- . دلایل الإمامة، ص 210.

3- . الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 384.

(روز عیدی خدمت حضرت جواد الأئمه علیه السلام رسیدم و از تنگی معاش (و فقر) شکایت کردم. پس حضرت سجاده خود را بلند نمودند و از میان خاک شمش طلایی برداشتند و به من دادند. آن را به بازار بردم، شانزده مثقال طلا بود.)

## عبور از دجله و فرات

مرحوم شیخ حر عاملی قدس سره از محمد بن یحیی نقل کرده است:

«لَقِيتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الرِّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى شَطِّ الدَّجَلَةِ فَالْتَمَيْتُ لَهُ حَتَّى عَبَّرَ، وَرَأَيْتُهُ بِالْأَنْبَارِ عَلَى شَطِّ الْفُرَاتِ فَعَلَّ مِثْلَ ذَلِكَ.» (1)

(حضرت جواد الأئمه علیه السلام را دیدم که در کنار دجله ایستاده اند، ناگاه دو طرف دجله بهم رسید و آن حضرت به راحتی عبور کردند، و ایشان را در شهر انبار کنار فرات دیدم که همان گونه از آن عبور کردند.)

معجزاتی از این قبیل که می بینیم حضرت جواد الأئمه علیه السلام ماهیت چیزی را تغییر می دهند، نشان از ولایت تکوینی حضرات معصومین علیهم السلام دارد. یعنی سرپرستی موجودات عالم و تصرف داشتن در جزء، جزء اجزاء آن ها، به دست آن بزرگواران است. از این رو خداوند متعال در قرآن می فرماید:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (2)

(سرپرست و صاحب اختیار شما تنها خدا و رسولش و مؤمنانی خواهند بود که نماز به پا داشته و به فقرا در حال رکوع زکات می دهند.)

و به اتفاق مفسران، مراد از کسی که در حال رکوع صدقه داده است، حضرت علیّ علیه السلام می باشد. که چونان حضرت خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله و سلم به اذن ذات مقدس ربوبی، بر عالم امکان ولایت دارند. و همان گونه که خداوند متعال توانائی دارد، در همه ذرات، و موجودات عالم تصرف کند،

ص: 184

1- اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج 4، ص 407.

2- مائده: آیه 55.

و یا ذاتو ماهیت آن را عوض نماید، و یا حیات را از موجودی سلب نماید، و یا موجود دیگری را احیاء کند، حضرات معصومین علیهم السلام نیز به امر الهی قادر به انجام همه این امور می باشند.

## آگاهی حضرت جواد الأئمه علیه السلام از طول عمر

مرحوم علامه مجلسی قدس سره از صالح بن عطیه نقل کرده است: برای حجّ اقدام کرده بودم که محضر حضرت جواد الأئمه علیه السلام رفتم و از تنهایی به حضرت شکایت کردم؛ ایشان به من فرمودند:

«أَمَا إِنَّكَ لَا تَخْرُجُ مِنَ الْحَرَمِ حَتَّى تَشْتَرِيَ جَارِيَةً تُرْزِقُ مِنْهَا ابْنًا، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ أَفْتَرَى أَنْ تُشِيرَ عَلَيَّ، فَقَالَ: نَعَمْ، اعْتَرِضْ فَإِذَا رَضِيتَ فَأَعْلِمْنِي، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَقَدْ رَضِيتُ. قَالَ: اذْهَبْ فَكُنْ بِالْقُرْبِ حَتَّى أُوْفِيكَ، فَصَدَرْتُ إِلَى دُكَّانِ النَّخَّاسِ فَمَرَّ بِنَا فَنَظَرْتُ ثُمَّ مَضَى، فَصَدَرْتُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: قَدْ رَأَيْتَهَا إِنْ أَعْجَبَكَ [أَعْجَبَتْكَ] فَاشْتَرِهَا عَلَيَّ أَنَّهَُا قَصِيدَةُ الْعُمَرِ. قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَمَا أَصَنَعُ بِهَا، قَالَ: قَدْ قُلْتُ لَكَ، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ صَدَرْتُ إِلَى صَاحِبِهَا، فَقَالَ: الْجَارِيَةُ مَحْمُومَةٌ وَ لَيْسَ فِيهَا غَرَضٌ، فَعَدْتُ إِلَيْهِ مِنَ الْغَدِ فَسَأَلْتُهُ عَنْهَا، فَقَالَ: دَفَنْتُهَا الْيَوْمَ، فَأَتَيْتُهُ فَأَخْبَرْتُهُ الْخَبَرَ، فَقَالَ: اعْتَرِضْ، فَاغْتَرِضْتُ فَأَعْلَمْتُهُ فَأَمَرَنِي أَنْ أَنْظِرَهُ فَصَدَرْتُ إِلَى دُكَّانِ النَّخَّاسِ فَرَكِبَ فَمَرَّ بِنَا فَصَدَرْتُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: اشْتَرِهَا فَقَدْ رَأَيْتَهَا، فَاشْتَرَيْتَهَا فَحَوَّلْتُهَا وَ صَبَرْتُ عَلَيْهَا حَتَّى طَهَّرْتُ وَ وَقَعْتُ عَلَيْهَا فَحَمَلَتْ وَ وُلِدَتْ لِي مُحَمَّدًا ابْنِي.» (1)

(بدان که تو از مکه خارج نخواهی شده تا آن که کنیزی خریداری می کنی که خداوند از او به تو پسری مرحمت خواهد کرد. عرض کردم: فدای شما شوم! آیا ممکن است مرا در این زمینه راهنمایی فرمائید. فرمودند: تو شخصی را انتخاب نما، وقتی انتخاب کردی مرا آگاه کن. عرض کردم: فدای شما شوم! انتخاب کرده ام. فرمودند: برو و نزدیک او بمان تا من بیایم. پس به دکان

ص: 185

برده فروشی رفتیم، و نزدیک او ماندم تا این که حضرت از کنار ما رد شدند و نگاهی کردند، و رفتند. بعد من محضر ایشان رسیدم؛ پس به من فرمودند: او را دیدم، اگر شیفته اش شده ای او را بخر ولی بدان که عمرش کوتاه است. عرض کردم: فدای شما شوم، با چنین کنیزی چه کار کنم؟ فرمودند: من تو را آگاه نمودم. پس فردای آن روز نزد صاحب آن کنیز رفتیم، گفت: بیمار گشته و تب دارد و اکنون توانی ندارد. پس روز بعد دوباره نزد او رفتیم و سراغ آن کنیز را گرفتیم، گفت: امروز او را دفن کردم! از این رو محضر حضرت جواد الأئمه علیه السلام رفتیم و ماجرا را عرض کردم، فرمودند: دوباره کنیز دیگری انتخاب نما. پس کنیز دیگری انتخاب نمودم و دو مرتبه حضرت را آگاه نمودم. پس حضرت به من امر نمودند آنجا باش تا مرا ببینی؛ پس به دکان برده فروشی رفتیم. حضرت نیز در حالی که سوار مرکب بودند از نزدیک ما عبور کردند. بعد خدمت امام رسیدیم، ایشان فرمودند: او را خریداری نما، او را دیدم. پس آن کنیز را خریدم و به خانه آوردم. صبر نمودم تا از عادت ماهانه خود پاک شد. سپس با او همبستر شدم و بعد باردار شد و فرزندم محمد را به دنیا آورد.

در روایت دیگر مرحوم صفار قدس سره در کتاب «بصائر الدرجات» از محمد بن عیسی از ابراهیم بن محمد نقل کرده است: حضرت جواد الأئمه علیه السلام برای من نامه ای نوشتند و به من امر فرمودند که آن نامه را تا وقتی یحیی بن ابی عمران از دنیا نرفته، باز نکنم. پس چند سال آن نامه دستم ماند تا روزی که یحیی بن ابی عمران از دنیا رفت. پس وقتی نامه را باز کردم، دیدم حضرت در آن نوشته اند:

«قُمْ بِمَا كَانَ يَقُومُ بِهِ أَوْ نَحْوَهُ هَذَا مِنَ الْأَمْرِ. قَالَ: وَ حَدَّثَنِي يَحْيَى وَ إِسْحَاقُ ابْنَا سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ: أَنَّ إِبْرَاهِيمَ أَقْرَأَ هَذَا الْكِتَابَ فِي الْمَقْبَرَةِ يَوْمًا مَاتَ يَحْيَى وَ كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَدْوُلُ: كُنْتُ لَا أَخَافُ الْمَوْتَ مَا كَانَ يَحْيَى بْنُ أَبِي عِمْرَانَ حَيًّا، وَ أَخْبَرَنِي بِذَلِكَ الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ.» (1)

(قیام کن به آن چه او به آن قیام نموده بود، یا مطلبی شبیه این امر (یعنی از این به بعد تو جانشین او هستی). محمد بن عیسی می گوید: یحیی و اسحاق دو فرزند سلیمان بن داوود نقل کردند که

ص: 186

ابراهیم این نامه را روزی که یحیی بن ابی عمران فوت شد، در حضور مردم و در کنار قبر او خواند. و حسن بن عبدالله بن سلیمان به من خبر داد، ابراهیم می گفت: من تا وقتی یحیی بن ابی عمران زنده بود، از مرگ خوفی نداشتم [چرا که حضرت به من فرموده بودند، تا یحیی زنده است نامه را باز نکن].

### زنده شدن حیوان مُرده توسط حضرت جواد الأئمه علیه السلام

مرحوم سید هاشم بحرانی قدس سره از کتاب «الثاقب فی المناقب» از احمد بن محمد حنبلی روایت نموده است: بعد از انجام مراسم حج حضرت جواد الأئمه علیه السلام قصد داشتند به بغداد بروند، اما هنگامی که در منزل زیباله - منزل گاهی نزدیک کوفه - نزول اجلال فرمودند، زن ضعیفی را مشاهده نمودند که بالای بدن گاو مرده ای، بر سر راه نشسته و گریه می نماید. از این رو حضرت از آن زن، از علت گریه کردنش سؤال کردند، زن برخاست، نزد حضرت رفت و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! من زن ضعیفی هستم که قدرت انجام هیچ کاری را ندارم، و این گاو همه سرمایه ای بود که من مالک آن بودم. حضرت فرمودند:

«إِنْ أَحْيَاهَا اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَكَ فَمَا تَفْعَلِينَ؟ قَالَتْ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! لأَجِدَنَّ لِلَّهِ شُكْرًا. فَصَلَّى أَبُو جَعْفَرٍ رُكْعَتَيْنِ وَدَعَا بِدَعَوَاتٍ، ثُمَّ رَكَضَ بِرِجْلِهِ الْبَقْرَةَ، فَقَامَتِ الْبَقْرَةُ، وَصَاحَتِ الْمَرْأَةُ: عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ. فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَقُولِي هَذَا، بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ، أَوْصِيَاءُ الْأَنْبِيَاءِ.»<sup>(1)</sup>

(اگر خداوند تبارک و تعالی آن را برای تو زنده نماید، چه می کنی؟ عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! همیشه شکر خداوند را می نمایم. آن گاه حضرت جواد الأئمه علیه السلام دو رکعت نماز خواندند و با دعاهائی، [برای زنده شدن آن گاو] دعا کردند؛ سپس با پای مبارک خود به آن گاو زدند، پس [به برکت دعای حضرت به یک باره] گاو بلند شد، و آن زن نیز فریاد زد: [این شخص] عیسی بن مریم است. ولی حضرت فرمودند: این حرف را نزن، بلکه، از بندگان گرامی و مقرب خداوند، و اوصیاء پیامبران است.)

ص: 187

1- . مدینه معجز، ج 7، ص 392؛ الثاقب فی المناقب، ص 503.

## ملاقات با حضرت جواد علیه السلام به سفارش حضرت رضا علیه السلام

صاحب کتاب «اختیار معرفة الرجال» از محمد بن ابی نصر و محمد بن سنان نقل کرده است: ما در مکه بودیم و حضرت رضا علیه السلام نیز آنجا تشریف داشتند. پس به حضرت عرض کردیم: خداوند ما را فدای شما گرداند، ما داریم از مکه می رویم و شما این جا می مانید. پس اگر صلاح می دانید برای ما نامه ای به حضرت جواد الأئمه علیه السلام بنویسید تا ما بر ایشان وارد شویم و به ما اجازه ملاقات بدهند. لذا حضرت نامه ای نوشتند و ما بر ایشان وارد شدیم و به موفق، خادم آن حضرت گفتیم: حضرت جواد الأئمه علیه السلام را نزد ما بیاور، تا ایشان را زیارت کنیم.

«فَأَخْرَجَهُ

إِلَيْنَا وَهُوَ فِي صَدْرِ مُوقَّتٍ، فَأَقْبَلَ يَقْرُؤُهُ وَيَطْوِيهِ وَيَنْظُرُ فِيهِ وَيَتَبَسَّمُ حَتَّى آتَى عَلَى آخِرِهِ، وَيَطْوِيهِ مِنْ أَعْلَاهُ وَيَنْشُرُهُ مِنْ أَسْفَلِهِ. قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ: فَلَمَّا فَرَّغَ مِنْ قِرَاءَتِهِ حَرَّكَ رِجْلَهُ وَقَالَ: نَاجٍ، نَاجٍ. فَقَالَ أَحْمَدُ: ثُمَّ قَالَ ابْنُ سِنَانٍ عِنْدَ ذَلِكَ، فُطْرُسِيَّةٌ فُطْرُسِيَّةٌ.»<sup>(1)</sup>

(پس ایشان را در حالی که در آغوش موفق بود، نزد ما آورد. پس حضرت جواد الأئمه علیه السلام شروع به خواندن و پیچاندن نامه کردند، و لبخندی زدند تا به پایان نامه رسیدند. و همان طور آن را از بالا می پیچیدند و از پایین باز می کردند. محمد بن سنان می گوید: وقتی از خواندن نامه فارغ شدند، پای مبارک خود را تکان دادند و فرمودند: نجات یافت! نجات یافت. احمد می گوید: در این هنگام محمد بن سنان گفت: فطرسیه، فطرسیه.)

## حجابتی که نشان از امامت می باشد

مرحوم علامه بزرگوار مجلسی قدس سره از کتاب «مناقب» مرحوم ابن شهر آشوب قدس سره از کتاب «معرفة ترکیب الجسد» حسین بن احمد تیمی نقل کرده است: در زمان خلافت مأمون، حضرت جواد الأئمه علیه السلام یک نفر رگ زن را طلب نمودند و به او فرمودند:

ص: 188

«افْصِدْنِي فِي الْعِرْقِ الرَّاهِرِ، فَقَالَ لَهُ: مَا أَعْرِفُ هَذَا الْعِرْقَ، يَا سَيِّدِي! وَلَا سَمِعْتُ بِهِ، فَأَرَاهُ إِيَّاهُ، فَلَمَّا فَصَدَهُ خَرَجَ مِنْهُ مَاءٌ أَصْفَرُ فَجَرَى حَتَّى امْتَلَأَ الطَّسْتُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَمْسِكْهُ وَامْرَ بِتَفْرِيعِ الطَّسْتِ، ثُمَّ قَالَ: خَلَّ عَنْهُ فَخَرَجَ دُونَ ذَلِكَ، فَقَالَ: سُدَّهُ الْآنَ، فَلَمَّا سَدَّ يَدَهُ أَمَرَ لَهُ بِمِائَةِ دِينَارٍ فَأَخَذَهَا وَجَاءَ إِلَى يُوحَنَّا بْنِ بَخْتِيشُوعَ فَحَكَى لَهُ ذَلِكَ، فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا سَمِعْتُ بِهَذَا الْعِرْقِ مُذْ نَظَرْتُ فِي الطَّبِّ وَ لَكِنْ هَاهُنَا فُلَانٌ الْأَسْقُفُ قَدْ مَضَتْ عَلَيْهِ السَّنُونَ فَاْمُضِ بِنَا إِلَيْهِ فَإِنْ كَانَ عِنْدَهُ عِلْمُهُ وَإِلَّا لَمْ تَقْدِرْ عَلَى مَنْ يَعْلَمُهُ فَمَضَى يَا وَ دَخَلَ عَلَيْهِ وَ قَصَّ الْقِصَّةَ صَ فَاطْرَقَ مَلِيًّا ثُمَّ قَالَ: يُوشِكُ أَنْ يَكُونَ هَذَا الرَّجُلُ نَبِيًّا أَوْ مِنْ ذُرِّيَّةِ نَبِيٍّ.» (1)

(رگ زاهر را بزَن. به حضرت عرض کرد: ای مولای من! چنین رگی را نمی شناسم و نامش را هم نشنیده ام. حضرت آن رگ را به او نشان دادند. همین که رگ را زد، آب زردی خارج شد، به اندازه ای که طشت پر گشت. حضرت فرمودند: جلوی خون را بگیر. و بعد امر نمودند طشت را خالی کند. سپس فرمودند: رگ را باز کن، دو مرتبه خون شروع به خارج شدن کرد ولی این مرتبه کمتر از قبل آمد. بعد فرمودند: آن را ببند. وقتی رگ دست حضرت را بست، امام امر کردند به او صد دینار طلا بدهند. فصد کنند دینارها را گرفت و نزد یوحنا پسر بختیشوع رفت و قضیه را برای او نقل نمود. یوحنا گفت: از زمانی که با علم طب آشنا شده ام، نام چنین رگی را نشنیده ام ولی در اینجا فلان اسقفی است که سالیانی بر او گذشته (و پیر مرد شده) است. بیا با هم نزد او برویم، ممکن است او در این باره مطلبی بداند، و إلا کسی را نمی شناسم که در این مورد آگاهی داشته باشد. پس هر دو رفتند و بر او وارد شدند و قضیه را برای او گفتند. پس مدّت زمانی طولانی در گوشه ای نشست، سپس گفت: این شخص یا پیغمبر و یا فرزند پیغمبر است!)

شبه همین روایت را برای حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نیز نقل کرده اند که هنگامی حضرت را فصد نمودند به همین صورت خون خارج گشت به نحوی که فصد کنند تعجب نمود و

ص: 189



چون نزد استادش رفت او را نزد شخصی فرستاد که وقتی او شنید گفت چنین فردی یا پیامبر است یا وصی پیامبر، و بعد از آن نزد حضرت مشرف شد و ایمان آورد. (1)

### توجه حضرت جواد الأئمه علیه السلام به مادرشان زهرا علیها السلام

مرحوم علامه مجلسی قدس سره از مرحوم محمد بن جریر طبری امامی قدس سره از زکریا بن آدم روایت کرده است: من در محضر حضرت رضا علیه السلام بودم که حضرت جواد الأئمه علیه السلام را آوردند و حال آن که سن حضرت در آن زمان کمتر از چهار سال بود.

«فَضَرَبَ يَدَيْهِ إِلَى الْأَرْضِ وَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَأَطَالَ الْفِكْرَ فَقَالَ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِنَفْسِي فَلِمَ طَالَ فِكْرُكَ، فَقَالَ: فِيمَا صَنَعَ بِأُمِّي فَاطِمَةَ، أَمَا وَاللَّهِ لَأُخْرِجَنَّهَا ثُمَّ لَأُحْرِقَنَّهَا ثُمَّ لَأُذَرِيَنَّهَا ثُمَّ لَأَسْدِفَنَّهَا فِي الْيَمِّ نَسْفًا، فَاسْتَدْنَاهُ وَقَبَلَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا بِي أَنْتَ وَ أُمِّي أَنْتَ لَهَا يَعْنِي الْإِمَامَةَ.» (2)

(پس حضرت دست خود را بر زمین زدند و صورت به آسمان بلند کردند. و مدت زمانی طولانی فکر نمودند. پس حضرت رضا علیه السلام به ایشان فرمودند: جانم به قربانت! برای چه این چنین طولانی به فکر فرو رفته ای؟ عرض کردند: در فکر کار و ظلمی هستم که به مادرم فاطمه علیها السلام روا داشتند. ولی به خدا سوگند آن دورا [از قبر] خارج می کنم و سپس می سوزانم و بعد خاکستر آنان با بادی ریشه بر کن به دریا می ریزم. حضرت رضا علیه السلام ایشان را به خود نزدیک کردند و پیشانی مبارک حضرت را بوسیدند، سپس فرمودند: پدر و مادرم فدایت، تو شایسته امامت هستی.)

از این روایت شریف به نظر می رسد که در رجعت، هر یک از ائمه اطهار علیهم السلام که به امامت می رسند، چونان حضرت ولی عصر علیه السلام، بدن آن دورا از قبر خارج کرده، و به آتش می کشند. و ممکن است حضرت جواد الأئمه علیه السلام به خاطر آن که فرزند بزرگوارشان حضرت مهدی علیه السلام این عمل را انجام می دهند، آتش زدن آن دو نفر را به خود نسبت داده باشند. و یا ممکن است فرمایش حضرت از باب «نَبِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ» (3) بوده باشد. و منظور حضرت این است، که اگر

ص: 190

1- الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 423.

2- بحار الانوار، ج 50، ص 59؛ دلائل الإمامة، ص 212.

3- بحار الانوار، ج 67، ص 209.

قدرت پیدامی نمودم، و به آن ها دسترسی داشتم، هر آینه آن دورا به آتش می کشیدم. ولی به هر تقدیر به نظر می رسد وجه اول نزدیک تر به واقع باشد. چرا که در رجعت هر کدام از ائمه علیهم السلام به قدرت خواهند رسید. و همان گونه که بدن آن دو نفر به اعجاز حضرت ولی عصر علیه السلام تر و تازه می گردد، حضرت جواد علیه السلام نیز قدرت بر انجام این اعجاز را دارند، و می توانند به نحو اعجاز بدن های آن دورا بازگردانند. و همچنین معنا ندارد، که آدمی افعال فرزندش را به خود نسبت دهد. هر چند والدین در ثواب اعمال فرزند خود، نه در اصل عمل، شریک باشند، والله العالم.

### حضرت مهدی علیه السلام در بیان حضرت جواد الأئمه علیه السلام

در کتاب «احتجاج» از امامزاده واجب التعظیم، حضرت عبد العظیم حسنی روایت شده است: به حضرت جواد الأئمه علیه السلام عرض کردم:

مولای من! آرزویم این است که شما آن قائمی از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشید که زمین را پر از قسط و عدل می کند همچنان که آکنده از ظلم و جور شده است! حضرت فرمودند: هر کدام از ما قائم به امر خداوند و هادی به دین او است، اما قائمی که خداوند توسط وی زمین را از لوٹ و وجود اهل کفر و انکار پاک می سازد و آن را پر از عدل و داد می نماید کسی است که ولادتش بر مردم پوشیده، و شخصش از ایشان پنهان، و بردن نام مبارکش حرام است.

و ایشان همنام و هم کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، و ایشان کسی است که زمین برایش پیچیده شود و هر مشکلی برایش هموار گردد، أصحاب ایشان به تعداد اهل بدر، سیصد و سیزده نفر از دورترین نقاط زمین به گرد حضرتش جمع می گردند. و این همان فرمایش خداوند است که می فرماید:

(أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (1)

«هر جا که باشید خدا همه شما را فراهم آورد، که خدا بر هر چیزی تواناست.»

پس هنگامی که این تعداد افراد مخلص گرد آیند خداوند متعال امر خود را ظاهر سازد و چون عقد - که آن ده هزار مرد باشد - برای او کامل شود، به اذن و فرمان خداوند متعال قیام می کند، و آنقدر دشمنان خدا را بکشد تا خداوند خشنود شود. عبد العظیم گفت: به آن حضرت عرض

ص: 191

کردم: سرور من! چگونه می فهمند خداوند متعال خشنود گردیده؟ حضرت فرمودند: خداوند در قلب ایشان رحمت می افکند، و چون وارد شهر مدینه می شوند لات و عزی را در آورده و آن دو را آتش می زند!!(1)

## حرز حضرت جواد الأئمه علیه السلام

حضرت حکیمه خاتون علیها السلام دختر حضرت جواد الأئمه علیه السلام می فرماید: هنگامی که پدرم، محمد بن علی الرضا علیهما السلام از دنیا رفتند، به نزد همسر او ام عیسی دختر مأمون رفته و به او تسلیت گفتم و دیدم که بسیار غمگین است و جزع و فزع می کند و نزدیک است که از شدت گریه و شیون خودش را بکشد. من ترسیدم زهره اش بترکد. پس در همان حال که ما مشغول صحبت کردن بودیم و اخلاق نیک و کرم ایشان را و آن چه را که خداوند از شرف و اخلاص به ایشان داده است و آن چه که از عزت و کرامت به ایشان مرحمت کرده است را توصیف می کردیم.

ام عیسی گفت: آیا می خواهی به شما از چیز بزرگ و عجیبی خبر دهم که ماورای توصیف و اندازه است؟ من پرسیدم که آن چیز چیست؟ او گفت که من نسبت به ابو جعفر بسیار غیرت داشتم و بسیار مراقب ایشان بودم و گاهی در این باره چیزی می شنیدم، لذا من از این موضوع به پدرم شکایت می کردم و پدرم به من می گفت که ای دخترم! تحمل کن که ابو جعفر تکه ای از جان رسول الله است. روزی نشسته بودم که کنیزی به نزد من آمد و به من سلام کرد من گفتم تو کیستی؟ گفت من کنیزی از فرزندان عمار بن یاسر هستم و همسر ابو جعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام، شوهر تو هستم.

در اینجا حس غیرت و حسادت(2) به من دست داد، که قادر به تحمل آن نبودم. از این رو قصد کردم که از آنجا بیرون روم و در شهرها سرگردان شوم و شیطان هم مرا وسوسه می کرد که به آن

ص: 192

1- . الاحتجاج، ج 2، ص 524.

2- . همان گونه که خود ام الفضل نیز گفته است نسبت به حضرت جواد الأئمه علیه السلام حسادت می نموده است. از این رو به جهت توجیه سعایت هائی که نسبت به حضرت جواد الأئمه علیه السلام می نموده است و آزارهائی که به ایشان روا می داشته است. و حضرت حکیمه خاتون علیها السلام از آن ها باخبر بوده اند، بعید نیست که این نسبتش نیز که می گوید حضرت همسر دیگری هم داشته اند، ناروا بوده باشد. چرا که به نظر می رسد اگر حضرت همسر سوئی داشتند، دخترشان حضرت حکیمه خاتون علیها السلام به طریق اولی باید از آن آگاه می بوده اند. هر چند که اگر حضرت همسر دیگری نیز اختیار کرده باشند هیچ منافاتی با عرف آن زمان و شرع مقدس ندارد.

زن آسیبی برسانم. اما خشم خود را فرو بردم و به او نیکی کردم و بر تن او لباسی پوشاندم. ولیوقتی آن زن از نزد من رفت، برخاستم و به نزد پدرم رفتم و این خبر را به او رساندم در حالی که او مست بود و عقل خود را به کلی از دست داده بود.

پدرم نیز گفت: ای غلام! شمشیری می خواهم شمشیر را برای او آوردند و او سوار بر مرکب خود شد و گفت به خدا سوگند که ابو جعفر را خواهم کشت. من وقتی این موضوع را دیدم گفتم: همه از آن خداییم و به سوی او باز می گردیم. من با خودم و همسرم چه کردم؟ و شروع به سیلی زدن به صورت خود کردم. پدرم به نزد ایشان رفت و همچنان داشت با شمشیر ضربه می زد تا این که ایشان را قطعه قطعه کرد و بعد از نزد ایشان رفت و من هم از پشت سر او گریختم. و آن شب را تا صبح نخوابیدم.

وقتی ظهر شد به نزد پدرم رفتم و به او گفتم: آیا می دانی که دیشب چه کردی؟ گفت چه کردم؟ گفتم: ابن الرضا را کشتی. چشمانش برقی زد و بیهوش شد و پس از مدتی هوشیاری او بازگشت و گفت وای بر تو چه می گویی؟ گفتم: بله، به خدا سوگند ای پدر! که به نزد ایشان رفتی و آنقدر ایشان را با شمشیر زدی که ایشان را کشتی. او از این گفته من مضطرب شد و گفت یاسر خادم را به نزد من بیاورید.

یاسر آمد و مأمون به او نگاهی انداخت و گفت: وای بر تو این ها چیست که دختر من می گوید؟ خادم گفت که دختر شما راست می گوید. او با دست خود به سینه و گونه اش زد و گفت: همه ما از آن خداییم و به سوی خدا باز می گردیم. به خدا سوگند که هلاک گشتیم و نابود شدیم و تا روز قیامت رسوا شدیم. وای بر تو ای یاسر! ببین که ماجرا از چه قرار است و خیلی زود خبر آن را برایم بیاور که نزدیک است همین الان جانم از تن به در رود.

یاسر بیرون رفت و من به صورت خود ضربه می زدم و خیلی زود بازگشت و گفت: مژده! ای امیرمومنان! گفتم: بشارت بر تو باد جریان چیست؟ یاسر گفت: به نزد ابو جعفر رفتم در حالی که ایشان نشسته بودند و پیراهنی به تن داشتند و بر روی آن کمربندی بسته شده بود. و ایشان مسواک می زدند و من به ایشان سلام کردم و گفتم: ای فرزند رسول خدا! دوست دارم که این پیراهن را به من ببخشید تا با آن نماز بخوانم و به آن تبرک بجویم. و منظور من از آن کار این بود که بینم آیا اثری از زخم شمشیر بر بدن ایشان هست یا نه؟

به خدا سوگند که بدن ایشان همچون عاج سفیدی بود که کمی زردی به آن رسیده بود و هیچ اثر و ردی بر آن نبود. مأمون بسیار گریه کرد و گفت: پس در این صورت دیگر حرفی برای گفتن

باقی نمی ماند. این عبرتی است برای اولین و آخرین. و بعد گفت: ای یاسر! من همین قدر به یاد می آورم که شمشیر را برداشته و بر ایشان وارد شدم و بعد هم از نزد ایشان بیرون شدم. و چیزی غیر از آن یادم نیست. و این که به مجلس خود بازگشته و از چگونگی رفتنم به سوی او چیزی به یاد ندارم. لعنت بسیار خداوند بر این دختر باد.

پس به نزد آن دختر برو و به او بگو که پدرت گفت: به خدا سوگند که از این روز به بعد اگر بار دیگر به نزد من آیی و از ایشان شکایت کنی و یا بدون اجازه ایشان به جایی بروی، انتقام ایشان را از تو خواهم گرفت. سپس به نزد ابن الرضا برو و سلام مرا به ایشان برسان و بیست هزار دینار برای ایشان ببر و مرکبی را که شب گذشته بر آن سوار بودم به ایشان ببخش. سپس بعد از آن به هاشمی ها دستور دادند که به نزد ایشان بروند و به ایشان سلام گویند.

یاسر گفت: من این دستور را به آن ها دادم و خود نیز به همراه آنان رفتم و به ایشان سلام کردم و سلام بقیه را نیز رساندم و مالی را که به همراه داشتم به ایشان دادم و مرکب را نیز به ایشان بخشیدم. ایشان دقایقی به آن نگاه کردند و لبخند زدند و فرمودند: ای یاسر! پیمان بین ما و بین پدرم و او همین بود. تا وقتی که با شمشیر به من حمله کرد. آیا نمی دانست که من یاورانی دارم و کسانی را دارم که از من در برابر او دفاع کنند؟ گفتم: ای سرور من! ای فرزند رسول خدا! ماجرا را فراموش کنید. به خدا سوگند و به حقّ جدّ شما رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که او از کار خود آگاه نبود و نمی دانست که کجاست. او برای خدا نذر راستینی کرد، و سوگند یاد کرد، که از آن زمان به بعد دیگر هیچ گاه مست نشود، که این یکی از دام های شیطان است.

پس ای فرزند رسول الله! وقتی شما به سوی او رفتید، چیزی را به یاد او نیاورید و او را به خاطر کارهایش سرزنش نکنید. ایشان فرمودند: من خود نیز همین تصمیم را داشتم. سپس دستور دادند که لباس های ایشان را برای ایشان بیاورند. و برخاستند و همه مردم هم با ایشان برخاستند. سپس به نزد مأمون آمدند و مأمون نیز وقتی ایشان را دید، به سوی ایشان رفت و ایشان را به سینه خود چسباند و به ایشان خوش آمد گفت و به هیچ کس اجازه ورود نداد و همچنان با ایشان صحبت می کرد.

وقتی از صحبت فارغ شد، ابو جعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام به او فرمودند: نصیحتی به تو می کنم و تو آن را بپذیر. مأمون گفت: با کمال میل. ای فرزند رسول خدا! آن نصیحت چیست؟ حضرت فرمودند: دوست ندارم که شب به جایی بروی چون از این مردم پیمان شکن احساس خطر می کنم و من دعایی بلدم که به واسطه آن خود را در امان می داری و از شرها و بلاها و مکرها

و آفات و مصایب ایمن می شوی. همان طور که خداوند در شب گذشته مرا نجات داد و اگر با ایندعا به جنگ سپاه روم و ترک و همه اهل زمین بروی به اذن خداوند قاهر باز هم شکست نخواهی خورد.

و اگر دوست داشته باشی آن حرز را برایت می فرستم تا از همه چیزهایی که گفتم در امان بمانی. مأمون گفت: بله، آن ذکر را با خط خودتان بنویسید و برایم بفرستید. ابو جعفر هم قبول کردند. یاسر گفت: وقتی صبح شد ابو جعفر فردی را به نزد من فرستادند و مرا به نزد خود خواندند. وقتی به نزد ایشان رفتم و در مقابل ایشان نشستم، پوست آهوئی از سرزمین تهمه طلب کردند و سپس با خط خود این حرز را بر رویش نوشتند. و فرمودند:

ای یاسر! این ذکر را به نزد امیرمومنان ببر و بگو که این ذکر را برایش بر روی قطعه ای از نقره حکاکی کنند. و اگر خواست آن را به بازویش ببندد، باید آن ذکر را به بازوی راستش ببندد و وضو بسازد و چهار رکعت نماز گزارد و در هر رکعت یک بار سوره حمد و هفت بار آیه الکرسی را بخواند و هفت بار آیه شهد الله و هفت بار سوره شمس و هفت بار و اللیل إذا یغشی و هفت بار قل هو الله أحد را بخواند و وقتی این اذکار به پایان رسید، در هنگام بلایا و سختی ها آن را به بازوی راست خود ببندد تا به حول و قوت خدا از هر آن چه که می ترسد در امان بماند و شایسته است که در آن هنگام قمر در عقرب نباشد و در این هنگام حتی اگر به جنگ سپاه روم هم برود، به اذن خدا و برکت این حرز بر آن ها غلبه خواهد کرد.

روایت شده است که وقتی مأمون ماجرای این حرز و خواصش را از ابو جعفر شنید، به جنگ سپاه روم رفت و خداوند او را بر آن ها پیروز گردانید و غنایم بسیاری را به دست آورد. و مأمون همیشه در هر جنگی این حرز را به همراه داشت، خداوند به فضل خود او را یاری می کرد و به اراده خود او را پیروز می گردانید. همه این ها با حول و قوه خداوند صورت می گیرد. و متن حرز از این قرار است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ، أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ، وَ يُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ، إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَوُّفٌ رَحِيمٌ اللَّهُمَّ أَنْتَ الْوَاحِدُ الْمَلِكُ [الدِّيَانُ] يَوْمَ الدِّينِ تَفَعَّلْ

مَا تَشَاءُ بِلا مُغَالَبَةٍ، وَ تُعْطَى مَنْ تَشَاءُ بِلا مَنٍّ، وَ تَفْعَلُ مَا تَشَاءُ وَ تَحْكُمُ مَا تُرِيدُ، وَ تَدَاوِلُ الْإَيَّامَ بَيْنَ النَّاسِ، وَ تُرَكِّبُهُمْ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ، أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَكْتُوبِ عَلَى سُرَادِقِ الْمَجْدِ، وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَكْتُوبِ عَلَى سُرَادِقِ السَّرَائِرِ، السَّابِقِ الْفَائِقِ الْحَسَنِ الْجَمِيلِ النَّصِيرِ رَبِّ الْمَلَائِكَةِ الثَّمَانِيَةِ، وَ الْعَرْشِ الَّذِي لا- يَتَحَرَّكُ، وَ أَسْأَلُكَ بِالْعَيْنِ الَّتِي لا- تَنَامُ، وَ بِالْحَيَاةِ الَّتِي لا تَمُوتُ، وَ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي لا يُطْفَأُ وَ بِالِاسْمِ الْأَكْبَرِ الْأَكْبَرِ الْأَكْبَرِ، وَ بِالِاسْمِ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ، الَّذِي هُوَ مُحِيطٌ بِمَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، وَ بِالِاسْمِ الَّذِي أَسْرَفَتْ بِهِ الشَّمْسُ، وَ أَضَاءَ بِهِ الْقَمَرُ، وَ سَجَّرَتْ بِهِ الْبُحُورُ، وَ نُصِبَتْ بِهِ الْجِبَالُ، وَ بِالِاسْمِ الَّذِي قَامَ بِهِ الْعَرْشُ وَ الْكُرْسِيُّ، وَ بِاسْمِكَ الْمَكْتُوبِ عَلَى سُرَادِقِ الْعَرْشِ، وَ بِاسْمِكَ الْمَكْتُوبِ عَلَى سُرَادِقِ الْعِظَمَةِ(1)،

وَ بِاسْمِكَ الْمَكْتُوبِ عَلَى سُرَادِقِ الْعِظَمَةِ، وَ بِاسْمِكَ الْمَكْتُوبِ عَلَى سُرَادِقِ الْبِهَاءِ، وَ بِاسْمِكَ الْمَكْتُوبِ عَلَى سُرَادِقِ الْقُدْرَةِ، وَ بِاسْمِكَ الْعَزِيزِ وَ بِاسْمِ مَائِكَ الْمُفَدَّسَاتِ الْمُكْرَمَاتِ الْمُخْرُوجَاتِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ. وَ أَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِكَ خَيْراً مِمَّا أُرْجُو، وَ أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ وَ قُدْرَتِكَ مِنْ شَرِّ مَا أَخَافُ وَ أَحْذَرُ وَ مَا لا أَحْذَرُ، يَا صَاحِبَ مُحَمَّدٍ يَوْمَ حُنَيْنٍ، يَا صَاحِبَ عَلِيٍّ يَوْمَ صِفِّينَ، أَنْتَ يَا رَبَّ مُبِيرِ الْجَبَّارِينَ، وَ قَاصِمِ الْمُتَكَبِّرِينَ، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ طِهٍ وَ يَسٍ وَ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ الْفُرْقَانِ الْحَكِيمِ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَنْ تُشَدَّ بِهِ عَضُدَ صَاحِبِ هَذَا الْعَقْدِ، أَذْرَأُ(2) بِكَ فِي نَحْرِ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ، وَ كُلِّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ، وَ عَدُوٍّ شَدِيدٍ، وَ عَدُوٍّ مُنْكَرِ الْأَخْلَاقِ، وَ اجْعَلْهُ مِمَّنْ أَسْلَمَ إِلَيْكَ نَفْسَهُ، وَ فَوَّضَ إِلَيْكَ أَمْرَهُ وَ أَلْجَأَ إِلَيْكَ ظَهْرَهُ. اللَّهُمَّ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ الَّتِي ذَكَرْتَهَا وَ قَرَأْتَهَا وَ أَنْتَ أَعْرَفُ بِحَقِّهَا مِنِّي، وَ أَسْأَلُكَ يَا ذَا الْمَنِّ الْعَظِيمِ، وَ الْجُودِ الْكَرِيمِ، وَلِيَّ الدَّعَوَاتِ

ص: 196

1- . في المأخذ: الْعِظَمَةِ، ولكن في البحار: الْعِزَّة.

2- . في المأخذ: أَذْرَأُ، ولكن في البحار: أَذْرَأُ.

الْمُسْتَجَابَاتِ، وَ الْكَلِمَاتِ التَّامَّاتِ، وَالْأَسْمَاءِ النَّافِذَاتِ، وَ أَسْأَلُكَ يَا نُورَ النَّهَارِ، وَيَا نُورَ اللَّيْلِ وَيَا نُورَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، وَ نُورَ النَّوْرِ، وَ نُوراً يُضِيءُ بِهِ كُلُّ نُورٍ، يَا عَالِمَ الْخَفِيَّاتِ كُلِّهَا فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ وَ الْجِبَالِ، وَ أَسْأَلُكَ يَا مَنْ لَا يَفْنَى وَ لَا يَبِيدُ وَ لَا يَزُولُ، وَ لَا لَهُ شَيْءٌ مَوْصُوفٌ، وَ لَا إِلَيْهِ حُدٌّ مَسُوبٌ، وَ لَا مَعَهُ إِلَهٌ، وَ لَا إِلَهَ سِوَاهُ، وَ لَا لَهُ فِي مُلْكِهِ شَرِيكٌ، وَ لَا تُضَافُ الْعِزَّةُ إِلَّا إِلَيْهِ، وَ (1)

لَمْ يَزَلْ بِالْعُلُومِ عَالِماً، وَ عَلَى الْعُلُومِ وَاقِفاً، وَ لِلْأُمُورِ نَاطِماً وَ بِالْكَيُوثِيَّةِ عَالِماً، وَ لِلتَّيْبِيرِ مُحْكِماً، وَ بِالْخَلْقِ بَصِيراً، وَ بِالْأُمُورِ خَبيراً، أَنْتَ الَّذِي خَشَعْتَ لَكَ الْأَصْوَاتُ، وَ ضَلَّتْ فِيكَ الْأَحْلَامُ (2)، وَ ضَاقَتْ دُونَكَ الْأَسْبَابُ، وَ مَلَأَ كُلُّ شَيْءٍ نُورَكَ، وَ وَجَلَ كُلُّ شَيْءٍ مِنْكَ، وَ هَرَبَ كُلُّ شَيْءٍ إِلَيْكَ، وَ تَوَكَّلَ كُلُّ شَيْءٍ عَلَيْكَ، وَ أَنْتَ الرَّفِيعُ (3)

فِي جَلَالِكَ، وَ أَنْتَ الْبَهِيُّ فِي جَمَالِكَ، وَ أَنْتَ الْعَظِيمُ فِي قُدْرَتِكَ، وَ أَنْتَ الَّذِي لَا يُدْرِكُكَ شَيْءٌ، وَ أَنْتَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ الْعَظِيمُ، وَ (4)

مُجِيبُ الدَّعَوَاتِ، فَاضِي الْحَاجَاتِ، مُفَرِّجُ الْكُرْبَاتِ، وَلِيُّ النِّعَمَاتِ (5)، يَا مَنْ هُوَ فِي عِلْمِهِ دَانٍ، وَ فِي دُنُوهِ عَالٍ، وَ فِي إِشْرَاقِهِ مُنِيرٌ، وَ فِي سُلْطَانِهِ قَوِيٌّ، وَ فِي مُلْكِهِ عَزِيزٌ، صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ احْرُسْ صَاحِبَ هَذَا الْعَقْدِ وَ هَذَا الْحِرْزِ وَ هَذَا الْكِتَابِ، بِعَيْنِكَ الَّتِي لَا تَنَامُ وَ اكْتَفَى بِرُكْنِكَ الَّذِي لَا يُرَامُ، وَ ازْحَمُهُ بِقُدْرَتِكَ عَلَيْهِ، فَإِنَّهُ مَرْرُوقٌ. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ الَّذِي (6) لَا صَاحِبَةَ لَهُ وَ لَا وَلَدَ، بِسْمِ اللَّهِ قَوِيٌّ الشَّانِ، عَظِيمُ الْبُرْهَانِ، شَدِيدُ السُّلْطَانِ، مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ،

ص: 197

- 1- . هذا الواو موجود في البحار ولم يكن في المأخذ.
- 2- . في المأخذ: الْأَحْلَامُ، ولكن في البحار: الْأَوْهَامُ.
- 3- . في المأخذ: الرَّفِيعُ، في البحار: الرَّبِيعُ.
- 4- . هذا الواو موجود في البحار ولم يكن في المأخذ.
- 5- . في المأخذ: النِّعَمَاتِ، في البحار: النَّقِمَاتِ.
- 6- . ليس في المأخذ: الَّذِي، ولكن موجود في البحار.



وَمَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ، أَشْهَدُ أَنْ نُوحًا رَسُولُ اللَّهِ، وَأَنَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلُ اللَّهِ، وَأَنَّ مُوسَى كَلِيمُ اللَّهِ، وَنَجِيَّهُ، وَأَنَّ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ كَلِمَتُهُ وَرُوحُهُ(1)، وَأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ، وَأَسْأَلُكَ بِحَقِّ السَّاعَةِ الَّتِي يُؤْتَى فِيهَا بِإِبْلِيسَ اللَّعِينِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَيَقُولُ اللَّعِينُ فِي تِلْكَ السَّاعَةِ، وَاللَّهِ مَا أَنَا مُهَيِّجٌ مَرَدَّةً، اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْقَاهِرُ وَهُوَ الْغَالِبُ لَهُ الْقُدْرَةُ السَّابِقَةُ، وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ اللَّهُمَّ وَأَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ كُلِّهَا وَصِفَاتِهَا وَصُورَتِهَا، وَهِيَ سُبْحَانَ اللَّهِ(2)

الَّذِي خَلَقَ الْعَرْشَ وَالْكَرْسِيَّ وَاسْتَوَى عَلَيْهِ، أَسْأَلُكَ أَنْ تَصْرِفَ عَنِّي صَاحِبِ كِتَابِي هَذَا كُلَّ سُوءٍ وَمَحْذُورٍ فَهُوَ عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ أُمَّتِكَ وَأَنْتَ مَوْلَاهُ، فَهِيَ اللَّهُمَّ يَا رَبِّ اذْفَعْ عَنْهُ(3) الْأَسْوَاءَ كُلِّهَا، وَاقْمَعْ عَنْهُ أَبْصَارَ الظَّالِمِينَ، وَالسِّدْنََةَ الْمُعَارِذِينَ، وَالْمُرِيدِينَ لَهُ السُّوءَ وَالضَّرَّ، وَادْفَعْ عَنْهُ كُلَّ مَحْذُورٍ وَمَخُوفٍ، وَأَيُّ عَبْدٍ مِنْ عِبِيدِكَ أَوْ أَمَةٍ مِنْ إِمَائِكَ أَوْ سَلْطَانٍ مَارِدٍ أَوْ شَيْطَانٍ أَوْ شَيْطَانَةٍ أَوْ جِنِّيٍّ أَوْ جِنِّيَّةٍ أَوْ غَوْلٍ أَوْ غَوْلَةٍ، أَرَادَ صَاحِبِ كِتَابِي هَذَا يَظْلِمُ أَوْ ضَرَّ أَوْ مَكَّرَ أَوْ مَكْرُوهُ أَوْ كَيْدٍ أَوْ خَدِيعَةٍ أَوْ نِكَايَةٍ أَوْ سِبْغَةٍ أَوْ فُسَادٍ أَوْ غَرَقٍ أَوْ اصْطِلَامٍ أَوْ عَطَبٍ أَوْ مُعَالَبَةٍ أَوْ غَدْرٍ أَوْ قَهْرٍ أَوْ هَتِكٍ سِتْرٍ أَوْ اِفْتِدَارٍ أَوْ آفَةٍ أَوْ عَاهَةِ أَوْ قَتْلِ أَوْ حَرْقٍ أَوْ اِنْتِقَامٍ أَوْ قَطْعٍ أَوْ سِحْرِ أَوْ مَسْخٍ أَوْ مَرَضٍ أَوْ سَقَمٍ أَوْ بَرَصٍ أَوْ جُدَامٍ أَوْ بُؤْسٍ أَوْ آفَةٍ(4) أَوْ آفَةٍ أَوْ آعَةٍ(5) أَوْ سَغْبٍ أَوْ عَطَشٍ أَوْ وَسْوسَةٍ أَوْ نَقْصٍ فِي دِينٍ أَوْ مَعِيشَةٍ فَكُنْفِيهِ(6) بِمَا سَنَتْ وَكَيْفَ سَنَتْ، وَأَنِّي

ص: 198

- 1- . في البحار: أَنَّ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رُوحُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.
- 2- . ليس في المأخذ: اللَّهُ، ولكن موجود في البحار.
- 3- . ليس في المأخذ: اذْفَعْ عَنْهُ، ولكن موجود في البحار.
- 4- . ليس في البحار: آفَةٍ ولكن موجود في المأخذ.
- 5- . ليس في المأخذ: آعَةٍ ولكن موجود في البحار.
- 6- . فَكُنْفِيهِ ظ.

شِئْتِ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ، وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ،  
وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.»

و در روایت دارد که لوله نقره ای که حرز را در آن می نهد این کلمات را با نقره خالص روی آن نقش کنند:

«يا مَشْهُوراً فِي السَّمَاوَاتِ، يا مَشْهُوراً فِي الْأَرْضِينَ، يا مَشْهُوراً فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، جَهَدْتَ الْجَبَابِرَةَ وَالْمُلُوكَ عَلَى إِطْفَاءِ نُورِكَ، وَإِخْطَامِ  
ذِكْرِكَ فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتَمَّ نُورِكَ وَيَبُوحَ بِذِكْرِكَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.» (1)

مرحوم سید بن طاووس قدس سره در کتاب «مهج الدعوات» حرز دیگری برای حضرت نقل کرده و آن حرز چنین است:

«يا نور، يا برهان، يا مبين، يا منير، يا رب اكفنى الشرور و آفات الدهور، و أسألك النجاة يوم ينفخ فى الصور.» (2)

و مرحوم سید بن طاووس قدس سره در همان کتاب حرزی دیگری را از عبد العظیم بن عبد الله الحسنی نقل کرده اند که حضرت أبو جعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام این حرز را برای پسر بزرگوارشان حضرت أبو الحسن علی بن محمد علیهما السلام که کودکی در گهواره بودند نوشتند و به وسیله این حرز فرزند خود را از بلایا در امان نگاه می داشتند و به یاران خود نیز دستور می دادند که از آن استفاده کنند. متن آن حرز این چنین می باشد:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ اللَّهُمَّ رَبَّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ وَالنَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَقَاهِرَ مَنْ فِي  
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ وَ خَالِقَ كُلِّ شَيْءٍ وَ مَالِكَهُ كُفَّ عَنَّا بَأْسَ أَعْدَائِنَا وَ مَنْ أَرَادَ بِنَا سُوءاً مِنْ الْجِنِّ وَ

ص: 199

1- . مهج الدعوات، ص 37 تا 43؛ بحار الأنوار، ج 91، ص 354 تا 363.

2- . مهج الدعوات، ص 43.

الْإِنْسِ وَأَعْمَ أَبْصَارَهُمْ وَقُلُوبَهُمْ وَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ حِجَابًا وَحَرَسًا وَمَدْفَعًا إِنَّكَ رَبُّنَا لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ لَنَا إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْهِ أَنْتَبْنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاعْفُ رُبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ رَبَّنَا عَافِنَا مِنْ كُلِّ سُوءٍ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا وَمِنْ شَرِّ مَا يَسْكُنُ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ سُوءٍ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرِّ رَبِّ الْعَالَمِينَ (1) وَإِلَهَ الْمُرْسَلِينَ صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَإِلَهَ أَجْمَعِينَ وَأَوْلِيَائِكَ وَخَصَّ مُحَمَّدًا وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ بِأَتَمِّ ذَلِكَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ أَوْمِنُ بِاللَّهِ وَاللَّهُ بِاللَّهِ أَعُوذُ وَاللَّهُ أَعْتَصِمُ وَاللَّهُ أَسْتَجِيرُ وَبِعِزَّةِ اللَّهِ وَمَنْعَتِهِ أَمْتَنُ مِنْ شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ وَرَجَلِهِمْ وَخَيْلِهِمْ وَرُكُضِهِمْ وَعَطْفِهِمْ وَرَجَعْتِهِمْ وَكَيْدِهِمْ وَشَرِّهِمْ وَشَرِّ مَا يَأْتُونَ بِهِ تَحْتَ اللَّيْلِ وَتَحْتَ النَّهَارِ مِنَ الْبُعْدِ وَالْقُرْبِ (2) وَمِنْ شَرِّ الْغَائِبِ وَالْحَاضِرِ وَالشَّاهِدِ وَالزَّائِرِ أَحْيَاءَ وَأَمْوَاتًا أَعْمَى وَبَصِيرًا وَمِنْ شَرِّ الْعَامَّةِ وَالْخَاصَّةِ وَمِنْ شَرِّ نَفْسٍ وَوَسْوَئَتِهَا وَمِنْ شَرِّ الدَّنَاهِشِ وَالْحِسِّ وَاللَّمْسِ وَاللَّبْسِ وَمِنْ عَيْنِ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ وَالْأَسْمِ الَّذِي اهْتَرَّ بِهِ عَرْشُ بَلْقَيْسٍ وَأَعِيدُ دِينِي وَنَفْسِي وَجَمِيعَ مَا تَحُوْطُهُ عِنَايَتِي مِنْ شَرِّ كُلِّ صُورَةٍ (3) خَيَالٍ أَوْ بَيَاضٍ أَوْ سَوَادٍ أَوْ تَمَثَّالٍ أَوْ مُعَاهَدٍ أَوْ غَيْرِ مُعَاهَدٍ مِمَّنْ يَسْكُنُ الْهَوَاءَ وَالسَّحَابَ وَالظُّلْمَاتِ وَالنُّورَ وَالظَّلَّ وَالْحَرُورَ وَالْبَرَّ وَالْبُحُورَ وَالسَّهْلَ وَالْوَعُورَ وَالْخَرَابَ وَالْعُمُرَانَ وَالْأَهْكَامَ وَالْأَجَامَ وَالْغِيَاضَ وَالْكُنَائِسَ وَالنُّوَاوِيسَ وَالْفُلُوتَ وَالْجَبَانَاتِ وَمِنْ شَرِّ الصَّادِرِينَ وَالْوَارِدِينَ مِمَّنْ يَبْدُو بِاللَّيْلِ وَيَنْتَشِرُ (4)

بِالنَّهَارِ وَالْبَعْشَى وَالْإِبْكَارِ وَالْغُدُوِّ وَالْأَصَالِ وَالْمُرِيبِينَ وَالْأَسَامِرَةَ وَالْأَفَاثِرَةَ [الْأَفَاثِرَةَ] وَالْفَرَاعِنَةَ وَالْأَبَالِسَةَ وَمِنْ جُنُودِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَ

ص: 200

1- . في البحار: وَمِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرِّ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

2- . في البحار: الْقُرْبِ وَالْبُعْدِ.

3- . في البحار: أَوْ.

4- . في البحار: يَنْتَشِرُ.

عَشَائِرِهِمْ وَقَبَائِلِهِمْ وَمِنْ هَمْزِهِمْ وَلَمْزِهِمْ وَنَفْثِهِمْ وَقَاعِهِمْ وَأَخْذِهِمْ وَسِدِّحِهِمْ وَضَرْبِهِمْ وَعَيْبِهِمْ (1) وَلَمَجِّهِمْ وَاحْتِيَالِهِمْ وَاحْتِلَافِهِمْ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرٍّ مِنَ السَّحَرَةِ وَالْغِيلَانِ وَأُمِّ الصَّبِيَّانِ وَمَا وَلَدُوا وَمَا وَرَدُوا وَمِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرٍّ دَاخِلٍ وَخَارِجٍ وَعَارِضٍ وَمُتَعَرِّضٍ وَسَاكِنٍ وَمُتَحَرِّكٍ وَضَرْبَانَ عِزْقٍ وَصَدَاعٍ وَشَقِيقَةٍ وَأُمَّ مَلْدَمٍ وَالْحُمَّى وَالْمُثَلَّثَةَ وَالرَّبْعَ وَالْغَبَّ وَالنَّافِضَةَ وَالصَّالِبَةَ وَالذَّاخِلَةَ وَالْخَارِجَةَ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتَيْهَا إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ. (2)

### خلفای معاصر حضرت جواد الأئمه عليه السلام

حضرت جواد الأئمه عليه السلام در دوران امامت خود با دو خلیفه عباسی یعنی مأمون، از سال صد و نود و سه تا سال دویست و هجده، و معتصم از سال دویست و هجده، تا پایان عمر پر برکت خود، معاصر بودند. و هر دو نفر حضرت را به اجبار از مدینه به بغداد احضار کردند. و طبق شیوه ای که مأمون در مورد حضرت رضا علیه السلام نیز به کار برده بود، ترجیح می داد امام در پایتخت و تحت نظر او باشند. (3)

### آگاهی حضرت جواد الأئمه عليه السلام از نزدیک شدن شهادتشان

مرحوم ثقة الإسلام کلینی قدس سره از خیرانی از پدرش روایت کرده که گفته است: او بر در خانه حضرت جواد الأئمه عليه السلام ملازم خدمتی بود که برای آن گماشته شده بود. و احمد بن محمد عیسی سحرهای هر شب می آمد تا از بیماری حضرت خبر بگیرد. و فرستاده ای میان حضرت و پدرم بود که هرگاه می آمد، احمد بر می خاست و او با پدرم خلوت می کرد. یک شب من بیرون رفتم و احمد

ص: 201

1- . فی البحار: عَيْبِهِمْ.

2- . مهج الدعوات، ص 45؛ بحار الانوار؛ ج 91، ص 362.

3- . سیره پیشوایان، ص 560.

از مجلس برخاست و پدرم با آن فرستاده خلوت کرد. احمد گشتی زد و ایستاد. به نحوی که سخن شان را می شنید. آن گاه آن فرستاده به پدرم گفت:

«إِنَّ مَوْلَاكَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ: إِنِّي مَاضٍ وَالْأَمْرُ صَائِرٌ إِلَى ابْنِي عَلِيٍّ، وَلَهُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ بَعْدَ أَبِي.»

(سرورت به تو سلام رسانده، و می فرماید: من درمی گذرم [به زودی به شهادت می رسم] و آن امر [امامت] به پسر علی منتقل می شود. آن چه پس از پدرم به جهت من بر عهده شما بود پس از من به جهت فرزندم علی بر عهده شما است.)

سپس فرستاده حضرت رفت و احمد به جایش بازگشته و به پدرم گفت: چه چیزی به تو گفت؟ گفت: خیر و خوبی. او گفت: من شنیدم او چه گفت پس چرا آن را پنهان می کنی؟ و آن چه را شنیده بود بازگفت. پدرم به او گفت: آن چه را کردی خدا بر تو حرام کرده بود؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: (وَلَا تَجَسَّسُوا<sup>(1)</sup>)؛ و تفتیش نکنید.) ولی اینک این گواه بودن را نگاه دار شاید روزی به آن نیازمند شویم. و مبادا که پیش از وقت آشکارش کنی.

وقتی صبح پدرم برخاست مکتوب آن سخنان را بر روی ده ورقه نوشت، و آن ها را مهر کرد و به ده تن از بزرگان قوم داد، و گفت: اگر پیش از آن که این را از شما بخواهم حادثه ای روی داد و من مُردم آن را گشوده، با آن چه در آن است [مردم را] آگاه کنید. از این رو هنگامی که حضرت جواد الأئمه علیه السلام درگذشتند، پدرم می گفت او هنوز از منزلش بیرون نرفته بود که به اندازه چهارصد نفر به بیعت کردن با او یقین کرده، رهبران قوم نزد محمد فرج اجتماع کرده، درباره این موضوع سخن می گفتند. آن گاه محمد فرج به پدرم نوشت تا او را از اجتماع ایشان در نزد خود آگاه کند و این که اگر بیم از انتشار خبر نبود، با ایشان به سوی او آمده، از او می خواست که به خانه اش بیاید.

پس پدرم سوار شده، به سوی او رفت و مردمان را دید که نزد او گرد آمده اند. آنان به پدرم گفتند: درباره این موضوع چه می گویی؟ و پدرم به کسانی که آن ورقه ها نزدشان بود گفت: آن ورقه ها را بیاورید. آن گاه که آوردند، به ایشان گفت: این است آن چه به آن امر شده ام. برخی از

ص: 202

آنان گفتند: دوست داشتیم در این باره همراه تو شاهد دیگری بود. او به ایشان گفت: همانا خداوند متعال آن را به شما داده است. این ابو جعفر اشعری است که برای من به شنیدن این سخنان شهادت می دهد. و از او خواست که به آن شهادت دهد.

ولی احمد انکار کرد که چیزی از این موضوع شنیده باشد. از این رو پدرم او را به مباحله دعوت کرد. وقتی او را به مباحله دعوت کرد، پدرم را تصدیق نمود و گفت: من آن را شنیدم. ولی کار نیکی بود که دوست داشتم برای مردی از عرب باشد و نه عجم. پس آن مردم پراکنده نشدند جز این که همگی به حق باورمند گشتند [و قائل به امامت حضرت امام هادی علیه السلام شدند]. (1)

### شهادت حضرت جواد الأئمه علیه السلام

مرحوم ثقة الإسلام کلینی قدس سره درباره تاریخ شهادت حضرت جواد الأئمه علیه السلام نقل نموده است: در سال دویست و بیست در پایان ماه ذی القعدة، بیست و پنج سال و دو ماه و هجده روز داشتند که وفات نمودند، و در قبرستان قریش در بغداد، کنار مرقد جدّ خود حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام دفن شدند. (2)

و صاحب کتاب «کشف الغمة» نگاشته است:

«قبض ببغداد فی آخر ذی الحجة سنة عشرين ومئتين، و هو یومئذ ابن خمس و عشرين سنة» (3)

(حضرت جواد الأئمه علیه السلام در ماه ذی الحجة سال دویست و بیست در بغداد قبض روح شدند. در حالی که در آن زمان جوانی بیست و پنج ساله بودند.)

مرحوم ابن شهر آشوب قدس سره نیز نگاشته است:

«قبض ببغداد مسموما فی آخر ذی القعدة. وقیل: یوم السبت لست خلون من ذی الحجة سنة عشرين و مائتين، و دفن فی مقابر قریش الی جنب موسی بن

ص: 203

1- . اصول کافی، ج 2، ص 89.

2- . اصول کافی، ج 2، ص 505.

3- . کشف الغمة، ج 3، ص 485.

جعفر علیهما السلام و عمره خمس و عشرين سنة، قالوا: ثلاثة اشهر و اثنان و عشرون يوما. و مدة ولايته سبع عشر سنة. و يقال: اقام مع ابيه سبع سنين و اربعة اشهر و يومين و بعده ثمانية عشر سنة الا عشرين يوما. (1)

(در آخر ماه ذی القعدة با سم به شهادت رسیدند. و گفته اند: روز شنبه ششم ذیحجه سال دویست و بیست به شهادت رسیدند و در مقبره قریش در کنار حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام دفن شدند. در حالی که عمرشان بیست و پنج سال بود. و جمعی گفته اند: عمر حضرت بیست و پنج سال و سه ماه و بیست روز بوده است. و مدت امامت ایشان نیز هفده سال بوده است.)  
و شیخ مفید قدس سره در این باره نگاشته است:

«فَبُضَّ بِبَغْدَادَ فِي ذِي الْقَعْدَةِ سَنَةَ عِشْرِينَ وَمِائَتَيْنِ وَلَهُ خَمْسٌ وَعِشْرُونَ سَنَةً وَكَانَتْ مُدَّةَ خِلَافَتِهِ لِأَبِيهِ وَإِمَامَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَ عَشْرَةَ سَنَةً» (2)

(در ماه ذی القعدة سال دویست و بیست در بغداد از دنیا رفتند، ایشان وقت وفات بیست و پنج سال داشتند و مدت امامت و جانشینی ایشان از پدر بزرگوارشان چهارده سال بوده است.)

مرحوم شیخ مفید قدس سره در جای دیگر از کتاب «ارشاد» نقل کرده است:

«وَقُبِضَ بِبَغْدَادَ. وَكَانَ سَبَبُ وُرُودِهِ إِلَيْهَا إِشْرَاحَ الْمُعْتَصِمِ لَهُ مِنَ الْمَدِينَةِ، فَوَرَدَ بَغْدَادَ لِلَّيْلَتَيْنِ بَقِيَّتَا مِنَ الْمُحَرَّمِ سَنَةَ عِشْرِينَ وَمِائَتَيْنِ، وَتُوُفِّيَ بِهَا فِي ذِي الْقَعْدَةِ مِنْ هَذِهِ السَّنَةِ» (3)

(حضرت جواد الأئمه عليه السلام در بغداد از دنیا رفتند. و سبب ورود حضرت به این شهر آن بود که معتصم ایشان را از مدینه به بغداد احضار نمود؛ و حضرت دو روز به آخر محرم مانده در سال دویست و بیست وارد بغداد شدند و در ذی القعدة همان سال از دنیا رفتند.)

حضرت جواد الأئمه عليه السلام در زمان خلافت معتصم عباسی به شهادت رسیدند. ولی مسعودی در «مروج الذهب» شهادت ایشان را در زمان خلافت واثق دانسته است. از این

ص: 204

1- مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 379.

2- الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج 2، ص 237.

3- الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج 2، ص 295.

رو مرحوم علامه مجلسی قدس سره در این باره نگاشته است: قول به شهادت حضرت جواد الأئمه علیه السلام در زمان خلافت واثق بر خلاف تاریخ های مشهور می باشد! زیرا تاریخ نگاران معتقدند واثق در ماه ربیع الاول سال دویست و بیست و هفت به خلافت رسید و هیچ کس نمی گوید حضرت جواد الأئمه علیه السلام تا این تاریخ زنده بوده است. در نهایت مرحوم علامه مجلسی قدس سره در ردّ این قول نگاشته است:

«لعل صلاة الواثق في زمن أبيه عليه صلى الله عليه صار سبباً لهذا الاشتباه.» (1)

(گمان می کنم واثق در زمان خلافت پدرش معتصم بر بدن شریف حضرت جواد الأئمه علیه السلام نماز خوانده و همین موجب این اشتباه شده که برخی گمان کنند در زمان خلافت واثق از دنیا رفته اند.)

مرحوم علامه مجلسی قدس سره از ثقة الإسلام کلینی قدس سره از هارون بن فضل نقل کرده است:

«رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي الْيَوْمِ الَّذِي تُوفِّي فِيهِ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) (2) مَضَى أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقِيلَ لَهُ: وَكَيْفَ عَرَفْتَهُ، قَالَ: لِإِنَّهُ تَدَاخَلَنِي ذِلَّةٌ لِلَّهِ لَمْ أَكُنْ أَعْرِفُهَا.» (3)

(در همان روزی که حضرت جواد الأئمه علیه السلام از دنیا رفته بودند، حضرت امام هادی علیه السلام را ملاقات نمودم. حضرت فرمود: (ما از خداوند هستیم و به سوی او بازمی گردیم)، حضرت ابو جعفر علیه السلام از دنیا رفتند. به حضرت گفته شد: چگونه متوجه شدید؟ فرمودند: به درستی که نوعی خواری برای خداوند در خودم احساس کردم که این حالت نبود.)

مسعودی در کتاب «اثبات الوصية» نقل کرده است: هنگامی که حضرت جواد الأئمه علیه السلام متولد شدند حضرت امام رضا علیه السلام به اصحاب خود فرمودند: برای من فرزندی متولد شده است که چونان موسی بن عمران، دریاها را می شکافد و مانند عیسی بن مریم مادرش مقدّس و پاک و پاکیزه او را به دنیا آورده است. سپس حضرت فرمودند:

ص: 205

1- . بحار الانوار، ج 50، ص 13.

2- . بقره: آیه 156.

3- . بحار الانوار، ج 50، ص 14.



«بأبي و أمي شهيد يبكي عليه أهل السماء يقتل غيظاً و يغضب الله - جل و عز- على قاتله فلا يلبث إلا يسيراً حتى يعجل الله به الى عذابه الأليم و عقابه الشديد.»(1)

(پدرم و مادرم فدای آن شهیدی (جواد الأئمه عليه السلام) که اهل آسمان ها بر او گریه خواهند کرد. از روی خشم کشته می گردد و خداوند متعال بر قاتل او غضب می کند؛ پس قاتل او مگر اندکی نمی ماند تا این که خدا او را به زودی گرفتار عذابی دردناک و کیفری شدید می کند.)

### نحوه شهادت حضرت جواد الأئمه عليه السلام

به طور کلی درباره نحوه شهادت حضرت جواد الأئمه عليه السلام چند قول وجود دارد:

قول اول: در مورد علت شهادت حضرت، برخی از مورخین این چنین عنوان می کنند که ابن ابی داود(2)، قاضی بغداد به خاطر حسادتی که در دلش به وجود آمده بود، نزد معتصم عباسی از حضرت جواد الأئمه عليه السلام سعایت و بدگویی کرد. چرا که معتصم در مجلس با شکوهی که خود ترتیب داده بود، نظر صحیح امام، در مورد حکم قطع دست سارق را، بر رأی همگان من جمله ابن ابی داود مقدم نموده بود. و این امر موجب شرمندگی او در حضور جمع کثیری از فقهاء و درباریان شده بود. و حسادت نسبت به حضرت را در دل او روز افزون نموده تا جایی که معتصم در اثر سعایت ها و بدگویی های او، نقشه قتل و شهادت حضرت جواد الأئمه عليه السلام را در سر پروراند و با مکر و حيله تصمیم به قتل حضرت گرفت.(3)

لذا از آن جایی که می دانست جعفر، فرزند مأمون، و برادر أم الفضل، با امام دشمنی دارد و در صدد قتل امام است، با او خلوت کرد و با تحریک او، تصمیم جعفر در کشتن حضرت جواد الأئمه عليه السلام را دو چندان تقویت کرد. سپس آن دو ملعون تصمیم گرفتند این کار را از طریق أم الفضل، همسر امام و دختر مأمون انجام دهند. بعد جعفر به نزد خواهر خود که از پدر و مادر

ص: 206

1- . اثبات الوصية، ص 217.

2- . فی بعض النسخ: أبي داود.

3- . بحار الانوار، ج 50، ص 6 و 7.

یکی بودندرفت و از او خواست حضرت را مسموم نماید و او نیز پذیرفت، و امام را با انگور رازقی مسموم نمود. (1)

قول دوم: مرحوم ابن شهر آشوب قدس سره نیز نگاشته است: وقتی با معتصم بیعت شد، از حال حضرت جواد الائمه علیه السلام تفقد و جستجو نمود. و بعد نامه ای به عبدالملک زیات حاکم مدینه نوشت که امام محمد تقی علیه السلام و أم الفضل را روانه بغداد نما. عبدالملک زیات نیز، علی بن یقطين را نزد حضرت فرستاد و ایشان آماده شدند و به طرف بغداد رفتند. معتصم مقدم ایشان را در حین ورود گرامی داشت و احترام نمود و به وسیله شناس تحفه های بسیاری برای حضرت و أم الفضل فرستاد.

«ثُمَّ أَنْفَذَ إِلَيْهِ شَرَابَ حُمَاضِ الْأُتْرُجِ تَحْتَ خَتَمِهِ عَلَى يَدَيْ أَسْنَأَسَ وَقَالَ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ذَاقَهُ قَبْلَ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي دُوَادٍ وَ سَعِيدِ بْنِ الْخَصِيبِ وَ جَمَاعَةٍ مِنَ الْمَعْرُوفِينَ وَيَأْمُرُكَ أَنْ تَشْرَبَ مِنْهَا بِمَاءِ الثَّلْجِ وَ صَنَعَ فِي الْحَالِ، فَقَالَ: اشْرَبِيهَا بِاللَّيْلِ، قَالَ: إِنَّهَا تَنْفَعُ بَارِدًا وَقَدْ ذَابَ الثَّلْجُ، وَ أَصَرَ عَلَى ذَلِكَ، فَشَرِبَهَا عَالِمًا بِفِعْلِهِمْ.» (2)

(سپس مقداری شربت نارنج (3) که به خاطر اطمینان کردن حضرت، آن را با مهر خود، مهر و موم نموده بود، به وسیله شناس برای امام فرستاده و گفته بود: بگو: امیرالمؤمنین از این شربت گوارا قبل از احمد بن ابی داود قاضی و سعید بن خصیب و گروهی از معروفین خورده است و به شما امر کرده آن را با یخ میل کنید! این شربت هم اکنون آماده شده است. حضرت فرمودند: آن را در شب میل می کنم، او گفت: این شربت وقتی سرد و خنک باشد مفید است، و تا آن زمان یخ آب می شود، و برای آن که در همان وقت شربت را حضرت میل کنند، اصرار نمود. پس حضرت جواد الائمه علیه السلام بالاچار با این که عالم به کار آن ها بودند، آن را نوشیدند.)

قول سوم: سه روز بعد از آن که معتصم قول حضرت را درباره حد سارق قبول کرد. ابن ابی داود به دیدن او رفت و سعایت و بدگویی حضرت جواد الائمه علیه السلام را نمود. معتصم، برادر

ص: 207

1- اثبات الوصية، ص 227.

2- مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 384.

3- برخی گفته اند اُتْرُج به معنی بالنگ است.

مأمون عباسی نیز در روز چهارم از یکی از کاتب های خواست که حضرت را به خانه خود دعوت نماید ولی حضرت قبول نکردند و به او فرمودند شما نیک می دانید که من در مجالس شما حاضر نمی شوم. اما آن ملعون اصرار کرد و گفت: من علاقه دارم شما با قدم خود خانه من را متبرک کنید و یکی از وزراء خلیفه نیز آرزوی ملاقات با شما را دارد و آن قدر اصرار نمود تا در نهایت حضرت راضی شدند. وقتی حضرت سر سفره نشستند:

«فَلَمَّا أَطْعِمَ مِنْهَا أَحْسَ السَّمِ فَدَعَا بِدَابْتِهِ فَسَأَلَهُ رَبَّ الْمَنْزِلِ أَنْ يَقِيمَ، قَالَ: خُرُوجِي مِنْ دَارِكِ خَيْرَ لَكَ، فَلَمْ يَزَلْ يَوْمَهُ ذَلِكَ وَ لَيْلَةَ فِي خَلْفِهِ حَتَّى قَبِضَ.» (1)

(همین که لقمه ای از غذا را تناول فرمودند، اثر سم را احساس کردند. از این رو امر نمودند تا مرکبشان را حاضر نمایند. ولی صاحب خانه از حضرت خواست که بمانند. اما حضرت به او فرمودند خارج شدن من از خانه تو برای نیکوتر است، پس حضرت در تمام آن روز و شب بعدش به همان حالت بودند تا آن که به شهادت رسیدند.)

قول چهارم: اُمّ الفضل ملعونه در هنگام مقاربت، دستمال زهر آلودی به آن حضرت داد، و وقتی اثر زهر در بدن شریف حضرت ظاهر شد، حضرت به او فرمودند: خداوند تو را به دردی مبتلا کند که دوا نداشته باشد. (2) که اگر چه به نظر می آید اُمّ الفضل حضرت را مسموم نموده باشد، ولی نحوه آن طبق قول آخر دور از واقعیت به نظر می رسد. چرا که قبلاً در همین نوشتار گذشت که اساساً معلوم نیست بین حضرت و اُمّ الفضل مقاربتی حاصل شده باشد. به هر تقدیر بعید نیست که حضرت را چند مرتبه مسموم کرده باشند. چنانچه محقق توانا، مرحوم سید جعفر مرتضی عاملی قدس سره نگاشته است:

«شاید معتصم در يك روز سه بار برای مسموم کردن حضرت اقدام نموده باشد. تا مطمئن شود به هدف خود می رسد.» (3)

از این رو به نظر می رسد به محض ورود حضرت جواد الأئمه علیه السلام به بغداد معتصم حضرت را مسموم نموده باشد. و بعد از یکی از نویسندگان خود خواسته باشد، با زهر دیگری امام را دو مرتبه

ص: 208

1- . تفسیر عیاشی، ج 1، ص 320.

2- . مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 391؛ جلاء العیون، ص 967.

3- . الحیة السیاسیة للامام الجواد، ج 7، ص 157.

مسموم کند. و در نهایت اُمّ الفضل با انگور رازقی مسموم، حضرت را در خانه خود مظلومانه به شهادت رسانده باشد.

به هر حال به هر نحوی که اُمّ الفضل حضرت را مسموم نموده باشد، از آن جایی که حضرت به او نفرین نمودند. در پنهان ترین عضو بدنش زخمی حاصل شد که هر بار آن را مداوا می کرد، پس از بهبود موقت، مجدداً بیماری عود می کرد. از این رو او هر چه داشت برای درمان این زخم مصرف کرد. بطوری که مدتی بیش نگذشته بود، که در نهایت تهیدستی به کمک و بخشش مردم نیازمند شد. و مرتباً نزد پزشکان مختلف می رفت و از هیچ درمانی نتیجه نمی گرفت تا آن که زمان هلاکتش فرا رسید.

البته انتقام و عذاب الهی از جعفر، پسر مأمون، و برادر اُمّ الفضل لعنة الله عليهم اجمعین نیز به تأخیر نیفتاد. و روزی که شراب فراوان خورده بود، و عقلش به کلی زائل و مختل شده بود، و در حالی که دیوانه وار راه می رفت، در چاهی افتاد و جنازه اش را از چاه بیرون آوردند و صد البته عذاب آخرت آنان بسیار شدیدتر و خوار و رسوا کننده تر است. (1)

گوشه آن حجره در بسته غوغا شد به پا \*\*\* گوئیا صدیقه اطهر شده اندر عزا

زهر بنموده اثر در قامت ابن الرضا \*\*\* با چه حالی نالد آن در دانه بدر الدجی

در میان خاک حجره همچو شاه نینوا \*\*\* دائماً پیچد به خود آن مظهر ذات خدا

با چه سوزی بس بنالد از عطش آن مقتدا \*\*\* بار دیگر تازه گشته داغ و سوز کربلا

بهر مادر در کنار حجره و ماتم سرا \*\*\* از پس آن سالیان جمله پُر از هر جفا

در میان شور و رقص و نغمه اهل دغا \*\*\* ناله مولای ما بشنیده مادر آن صبا

با غمی بگرفته مادر حضرتش را غم فزا \*\*\* در بغل با اشک و آه و غصه ای بی انتها

از سویدای دلش مادر به همراه رضا \*\*\* متصل خواند جوادش را به اشک با صلا

سید سجّاد دارد سالیانی این دعا \*\*\* بهر آن ابن الرضا دیگر رسان مولای ما

ص: 209

## فضیلت زیارت حضرت جواد الأئمه علیه السلام

کسی که به زیارت حضرت جواد الأئمه علیه السلام برود مانند آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را زیارت کرده باشد. چنانچه مرحوم ابن شهر آشوب قدس سره نقل نموده است به امام به حق ناطق، حضرت جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام عرض کردند:

«مَا لِمَنْ زَارَ أَحَدًا مِنْكُمْ؟ قَالَ: كَمَنْ زَارَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.» (1)

(پاداش کسی که یکی از شما را زیارت کند چیست؟ حضرت فرمودند: همانند کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را زیارت کرده باشد.)

و در روایت دیگری مرحوم ابن قولویه در کتاب «کامل الزیارات» از زید الشحام نقل کرده است: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم:

«مَا لِمَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قَالَ: كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ. قَالَ: قُلْتُ: مَا لِمَنْ زَارَ أَحَدًا مِنْكُمْ [أَحَدَكُمْ]؟ قَالَ: كَمَنْ زَارَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.» (2)

(پاداش زیارت امام حسین علیه السلام چیست؟ حضرت فرمودند: همانند کسی است که خدا را در عرشش زیارت کرده باشد؛ عرض کردم: پاداش کسی که یکی از شما را زیارت کند چیست؟ فرمودند: همانند کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را زیارت کرده باشد.)

در روایت دیگری مرحوم شیخ مفید قدس سره در «کتاب المزار» از داوود صیرفی نقل کرده است:

«قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْعَسَقَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي زُرْتُ أَبَاكَ وَجَعَلْتُ أَجْرَ ذَلِكَ لَكَ، فَقَالَ لِي: لَكَ مِنَ اللَّهِ أَجْرٌ وَثَوَابٌ عَلَيَّ ذَلِكَ وَمَحْمَدَةٌ مِنِّي.» (3)

(به امام هادی علیه السلام عرض کردم: من پدر شما را زیارت نمودم و ثواب آن را به شما هدیه کردم؛ امام علیه السلام به من فرمودند: برای تو اجر و پاداش بسیاری است و ما هم سپاس گزار خواهیم بود.)

ص: 210

1- مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 401.

2- کامل الزیارات، ص 147.

3- کتاب المزار، ص 208.

مرحوم ابن قولویه قدس سره از ثقة الإسلام کلینی قدس سره و همچنین مرحوم شیخ صدوق (1) هر دو از ابراهیم بن عقبه روایت کرده است:

«كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ لَهُ عَنْ زِيَارَةِ قَبْرِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَنْ زِيَارَةِ قَبْرِ أَبِي الْحَسَنِ وَأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ . فَكَتَبْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمُقَدَّمُ وَ هَذَا أَجْمَعُ وَأَعْظَمُ أَجْرًا.» (2)

(من به حضرت امام هادی علیه السلام نامه نوشتم و از حضرت درباره زیارت حضرت سید الشهداء ابو عبد الله الحسین علیه السلام و زیارت حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر و حضرت جواد الأئمه علیهم السلام سؤال کردم که کدامیک ثوابش زیادتر است؟ حضرت در پاسخ نامه ام نوشته بودند: زیارت ابی عبد الله علیه السلام مقدم است، و این زیارت - یعنی زیارت حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر و زیارت حضرت ابی جعفر محمد بن علی علیهم السلام - جامع تر و اجرش بیشتر خواهد بود.)

### کلمات قصار حضرت جواد الأئمه علیه السلام

«رَجُلٌ أَوْصِيَنِي، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ تَقَبَّلُ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: تَوَسَّدِ الصَّبْرَ وَاعْتَنِقِ الْفَقْرَ وَارْضُ الشَّهْوَاتِ وَ خَالَفِ الْهَوَى وَاعْلَمْ أَنَّكَ لَنْ تَخْلُو مِنْ عَيْنِ اللَّهِ فَانظُرْ كَيْفَ تَكُونُ.»

(مردی به امام عرضه داشت: مرا سفارش کنید. امام علیه السلام فرمودند: می پذیری؟ عرض کرد: بله. فرمودند: بر صبر تکیه کن، فقر را در آغوش گیر، از شهوت دوری کن و مخالف هوای نفس عمل کن. بدان که همیشه در محضر خدایی پس دقت کن چگونه ای.)

«قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ بِبَعْضِ الْأَنْبِيَاءِ أَمَا زُهْدُكَ فِي الدُّنْيَا فَعُتِبَ عَلَيْكَ الرَّاحَةُ، وَ أَمَا انْقِطَاعُكَ إِلَيَّ، فَيُعَزُّكَ بِي. وَ لَكِنْ هَلْ عَادَيْتَ لِي عَدُوًّا وَوَالَيْتَ لِي وَلِيًّا.»

ص: 211

1- . مرحوم شیخ صدوق این روایت را در باب زیارت حضرت رضا علیه السلام نقل کرده است. از این رو مترجم کتاب «عیون اخبار الرضا علیه السلام» متذکر این اشتباه شده است و نگاشته است: ظاهراً لفظ «ابی الحسن» بر مصنف مشتبه شده است، و زیارت کاظمین علیهما السلام مراد باشد یعنی: امام کاظم موسی بن جعفر و حضرت جواد علیهما السلام، همچنان که ابن قولویه و کلینی - رحمهما الله - در باب «فضل زیارت کاظمین» آورده اند.

2- . کامل الزیارات، ص 301؛ عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 644.

(خداوند به یکی از پیامبرانش وحی کرد: بی اعتنایی تو به دنیا موجب سریع تر شدن راحتی توست. (بریدن از همه و) رو آوردن به من موجب بزرگی تو شده است. اما آیا دشمنان من را دشمن و دوستانم را دوست خود گرفته ای؟!)

«رَوَى أَنَّهُ حُمِلَ لَهُ حِمْلٌ بَرٌّ لَهُ قِيمَةٌ كَثِيرَةٌ، فَسُئِلَ فِي الطَّرِيقِ، فَكُتِبَ إِلَيْهِ الَّذِي حَمَلَهُ يُعَرِّفُهُ الْخَبْرَ، فَوَقَعَ بِخَطِّهِ إِنَّ أَنْفُسَنَا وَأَمْوَالَنَا مِنْ مَوَاهِبِ اللَّهِ الْهَيْبَةِ وَعَوَارِيهِ الْمَسَدَةِ يُدْعَى بِمَا مَتَّعَ مِنْهَا فِي سُرُورٍ وَغَبْطَةٍ وَيَأْخُذُ مَا أَخَذَ مِنْهَا فِي أَجْرٍ وَحِسْبَةٍ. فَمَنْ غَلَبَ جَزَعُهُ عَلَى صَبْرِهِ حَبِطَ أَجْرُهُ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ.»

(نقل شده: پارچه های گران قیمت امام جواد علیه السلام را در راه دزدیدند. مسئول بار در نامه ای حضرت را از موضوع آگاه نمود. امام با خط مبارک خویش نوشتند: جان ما و اموال ما بخشیده و گوارای خداوند باد. همه، امانت های الهی است که در شادی ها از آن بهره می بریم. و اگر دزدیده شود خداوند اجر آن را به ما می دهد. هر که بی تائیش بر صبرش بیشتر باشد اجرش نابود می شود و ما از آن به خدا پناه می بریم.)

«قال عليه السلام: مَنْ شَهِدَ أَمْرًا فَكَرِهَهُ كَانُ كَمَنْ غَابَ عَنْهُ وَ مَنْ غَابَ عَنْ أَمْرٍ فَضِيَهُ كَانُ كَمَنْ شَهِدَهُ.»

(هر که در کاری حضور داشته باشد اما نسبت به آن کار کراهت داشته باشد مثل کسی است که در آن نبوده و هر که در کاری غایب باشد ولی از آن کار راضی باشد، مانند کسی است که در آن حضور داشته است.)

«قال عليه السلام: مَنْ أَصَغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ، فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ، وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يَنْطِقُ عَنْ لِسَانِ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبَدَ إِبْلِيسَ.»

(هر که به صدای گوینده ای گوش دهد به حقیقت او را عبادت کرده. اگر گوینده درباره خدا بگوید، او خدا را عبادت کرده و اگر گوینده از زبان ابلیس سخن بگوید او عبادت ابلیس کرده است.)

«قال داؤدُ بْنُ الْقَاسِمِ سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّمَدِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الَّذِي لَا سُرَّةَ لَهُ. قُلْتُ: فَإِنَّهُمْ يَقُولُونَ: إِنَّهُ الَّذِي لَا جَوْفَ لَهُ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كُلُّ ذِي جَوْفٍ لَهُ سُرَّةٌ.»

(داوود بن قاسم می گوید: از امام علیه السلام درباره معنای «صمد» پرسیدم: فرمودند: صمد به چیزی می گویند که ناف نداشته باشد. عرض کردم: برخی می گویند صمد یعنی چیزی که درونش خالی باشد؟ فرمودند: هر چیزی که درونش خالی باشد دارای ناف است (و این غلط است).

«فقال له أبو هاشم الجعفری فی یوم تزوج أم الفضل إینه المأمون: یا مولای! لقد عظمت علينا بركة هذا اليوم. فقال عليه السلام: یا ابا هاشم! عظمت بركات الله علينا فيه؟ قلت: نعم یا مولای! فما أقول فی اليوم؟ فقال: قل: فيه خيراً فإنه یصیبک. قلت: یا مولای! أفعل هذا ولا أخالفه. قال عليه السلام: إذا ترضد ولا تری إلا خيراً.»

(ابو هاشم جعفری در روز ازدواج امام جواد علیه السلام با دختر مأمون، به حضرت عرض کرد: ای مولای من! برکت در چنین روزی بر ما عظیم است، امام علیه السلام فرمودند: ای ابا هاشم! برکت خدا بر ما به خاطر چنین روزی بزرگ است؟ عرض کردم: بله مولایم. پس (به جای این سخن) چه بگویم؟ فرمودند: سخن نیک بگو تا خیرش به تو رسد. عرض کردم: مولای من. همین کار را می کنم و برخلاف آن انجام نمی دهم. امام فرمودند: در این صورت است که هدایت می شوی و جز خیر نصیبت نمی شود.)

«كتب إلى بعض أولیائه: أما هذه الدنيا فإننا فيها مُغْتَرَفُونَ و لكن من كان هواه هوى صاحبه و دان بدینه فهو معه حيث كان. و الآخرة هی دارُ القرار.»

(امام به یکی از دوستانشان نوشتند: این دنیا هست که ما در آن بهره مندیم. اما هر که خواسته او، خواسته دوستش باشد و پیرو او باشد. همیشه با اوست. و آخرت همان خانه سکونت است.)

«قال عليه السلام: تأخیر التوبة إغتراراً و طول التسویف حیرة و الإعتلال على الله هلكة و الإصرار على الذنب أمن لمکر الله (فلا یأمن مکر الله إلا القوم الخاسرون (1)).»

(به عقب انداختن توبه، فریفتگی است و امروز و فردا کردن موجب سرگردانی است. بهانه آوردن به خدا موجب نابودی می شود و پافشاری بر گناه (و در عین حال در) امان بودن (نشانه) مکر خداست. (در حالی که جز زیان کاران، خود را از مکر و مجازات) خدا ایمن نمی دانند.)

ص: 213



«رَوِيَ أَنَّ جَمَّالًا حَمَلَهُ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى الْكُوفَةِ فَكَلَّمَهُ فِي صِلَتِهِ وَقَدْ كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَصَلَّهُ بِأَرْبَعِمِائَةِ دِينَارٍ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سُبْحَانَ اللَّهِ! أَمَا عَلِمْتَ أَنَّهُ لَا يَنْقَطِعُ الْمَزِيدُ مِنَ اللَّهِ حَتَّى يَنْقَطِعَ الشُّكْرُ مِنَ الْعِبَادِ؟»

(نقل شده شترفروشی امام را از مدینه به کوفه آورده، امام به او چهارصد دینار دادند، با این حال برای بیشتر شدن صله با امام صحبت می کرد. امام فرمودند: سبحان الله! مگر نمی دانی زیادی نعمت از جانب خدا قطع نمی شود مگر این که شکر بندگان قطع شود؟)

«قال عليه السلام: كانت مَبَايَعَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ النِّسَاءِ أَنْ يَغْمِسَ يَدَهُ فِي إِنْاءٍ فِيهِ مَاءٌ ثُمَّ يُخْرِجُهَا وَتَغْمِسُ النِّسَاءُ بِأَيْدِيهِنَّ فِي ذَلِكَ الْإِنْاءِ بِالْأَقْرَارِ وَالْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَالتَّصَدِيقِ بِرَسُولِهِ عَلَى مَا أَخَذَ عَلَيْهِنَّ.»

(بیعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با زنان این گونه بود که پیامبر دست خود را در ظرفی از آب می کرد و زنان نیز دست خود را در آب فرو می کردند در حالی که اقرار می کردند به ایمان به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را تصدیق می کردند به آن چیزهایی که او بر زنان اخذ کرده بود.)

«قال عليه السلام: إِظْهَارُ الشَّيْءِ قَبْلَ أَنْ يُسْتَحْكَمَ مُفْسِدَةٌ لَهُ.»

(نمایان کردن چیزی قبل از آن که قطعی و ثابت گردد باعث نابودی آن کار می شود.)

«قال عليه السلام: الْمُؤْمِنُ يَحْتَاجُ إِلَى تَوْفِيقٍ مِنَ اللَّهِ وَوَعِظٍ مِنْ نَفْسِهِ وَقَبُولٍ مِمَّنْ يَنْصَحُهُ.»

(مؤمن به توفیق از جانب خدا، واعظ درونی و قبول سخنی که خیر خواه است، نیاز دارد.) (1)

ص: 214

اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، حر عاملي، محمد، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت، 1425ق.

اثبات الوصية، مسعودي، علي بن حسين، انصاريان، قم، 1417ق.

الإحتجاج، طبرسي، احمد، مترجم: جعفري، بهزاد، دار الكتب الإسلامية، تهران، 1381ش.

احقاق الحق، شوشتری، نورالله، مكتبة آية الله مرعشي، قم، 1404ق.

اختيار معرفة الرجال المعروف برجال الكشي، كشي، محمد، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم، 1382ش.

الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، مفيد، محمد بن محمد، المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، قم، 1413ق.

اصول كافي، محمد بن يعقوب، مترجم: حسن زاده، صادق، قائم آل محمد، تهران، 1385ش.

إعلام الوري، طبرسي، فضل، دار الكتب الإسلامية، تهران.

الإمام الجواد عليه السلام من المهد إلى اللحد، قزويني، محمد كاظم، لسان الصدق، قم، 1426ق.

امام علي بن موسى الرضا عليهما السلام منادى توحيد و امامت، معيني، جواد، و ترابي، احمد، آستان قدس رضوي، مشهد، 1381ش.

انوار النعمانية، موسوي جزائري، سيد نعمت الله، دار القاري، بيروت، 1429ق.

بحوث متفرقة هامة، پيماني، عبدالرسول، آيينه هستي، اصفهان، 1400ش.

البرهان في تفسير القرآن، بحراني، سيد هاشم، دار التفسير، قم، 1417ق.

بصائر الدرجات، صفار، محمّد، المكتبة الحيدرية، قم، 1381ش. تاج العروس، مرتضى، زبيري، محمّد بن محمّد، دار الهداية، بيروت، 1385ق.

تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، عليّ بن حسن، دار الفكر، بيروت، 1415ق.

تحف العقول، ابن شعبه، حسن، ميرزائي، عليّ اكبر، صالحان، قم، 1389ش.

تحفة الأزهار و زلال الأنهار، ضامن بن شدم، كتابخانه تخصصي تاريخ اسلام و ايران، تهران، 1420ق.

تذكرة الخواص، ابن جوزي، يوسف بن قراوغلي، الشريف الرضي، قم، 1418ق.

تذكرة الخواص، ابن جوزي، يوسف بن قراوغلي، المجمع العالمي لاهل البيت عليهم السلام، قم، 1426ق.

ترجمه القطره، مستنبت، سيّد احمد، مترجم: رحيميان، محمّد حسين و ظريف، محمّد، حاذق، قم، 1384ش.

تفسير العياشي، عياشي، محمّد، مكتبة العلمية الإسلامية، تهران، 1381-1380ق.

تفسير قمى، عليّ بن ابراهيم، قمى، دار الكتاب، قم، 1404ق.

تهذيب الأنساب و نهاية الأعقاب، شيخ الشرف عبيدلي، محمّد، كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى رحمه الله، قم، 1413ق.

الثاقب فى المناقب، ابن حمزه، محمّد بن عليّ، انصاريان، قم، 1412ق.

الثبت المصان المشرف بذكر سلالة سيد ولد عدنان، أعرجى، عبدالله، كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى رحمه الله، گنجينه جهانى مخطوطات اسلامى، قم، 1437ق.

جامع الآثار فى مولد النبى المختار صلى الله عليه و آله و سلم، قيسى دمشقى، محمّد، دار الكتب العلمية، بيروت، 2010-2009م.

الجامع لعلوم الإمام احمد، رباط، خالد، دار الفلاح، للبحث العلمى و تحقيق التراث، فيوم، مصر، 1430ق.

جلاء العيون، مجلسى، محمّدباقر، سرور، قم، 1380ش.

حديقة الشيعة، مقدس اردبيلى، احمد، انصاريان، 1425ق.

الحياة السياسية للإمام الجواد عليه السلام، عاملى، سيّد جعفر مرتضى، جامعة المدرسين حوزة علمية، قم، 1365ش.

حياة القلوب، مجلسى، محمّدباقر، سرور، قم، 1384ش. الخرائج و الجرائح، قطب الدين، راوندى، سعيد، مؤسسة الإمام المهدي، قم، 1409ق.

دلائل الإمامة، طبرى آملى، محمّد بن جرير، منشورات المطبعة الحيدرية، نجف، 1383ق.

رسالة فى تواريخ النبىّ و الآل عليهم السلام، شوشترى، محمّد تقى، جامعة المدرسين فى الحوزة العلمية، قم، 1423ق.

روضه الواعظين، فتال نيشابورى، محمّد، الشريف الرضى، قم، 1375ش.

رياحين الشريعة، محلاتى، ذبيح الله، دار الكتب الاسلاميه، تهران، 1369ش.

رياض الابرار، موسى جزائرى، سيّد نعمت الله، مؤسسة التاريخ العربى، بيروت، 1427ق.

رياض العلماء و حياض الفضلاء، افندى، عبدالله، كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى، قم، 1401، 1403، 1415ق.

سراج الأنساب، كياء گيلانى، احمد، كتابخانه آية الله مرعشى، قم، 1409ق.

سعد السعود، ابن طاووس، علىّ بن موسى، دار الذخائر، قم.

سنن ترمذى، ترمذى، محمّد بن عيسى، دار الفكر، بيروت، 1421ق.

السيرة النبوية، ابن هشام، عبدالملك، دار المعرفة، بيروت.

سيره پيشوايان، پيشوائى، مهدي، مؤسسة امام صادق عليه السلام، قم، 1397ش.

شرح نهج البلاغة، ابن ابى الحديد، عبدالحميد، مكتبة آية الله مرعشى، قم، 1404ق.

صحیح البخارى، بخارى، محمّد، جمهورية مصر العربية. وزارة الاوقاف. المجلس الاعلى للشئون الاسلاميه. لجنة إحياء كتب السنة، قاهره، 1414 - 1410ق.

صحیح مسلم، مسلم بن حجاج، دار الحديث، قاهره، 1412ق.

عدة الداعى و نجاح الساعى، ابن فهد، احمد، دار الكتب الإسلامى، بيروت، 1407ق.

العدد القوية لدفع المخاوف اليومية، حلى، رضى الدين علىّ، كتابخانه آيت الله مرعشى، قم، 1408ق.

عمدة الطالب فى انساب آل ابى طالب، ابن عنبه، احمد علىّ، كتابخانه آية الله مرعشى، قم، 1384ش.

عيون اخبار الرضا عليه السلام ، ابن بابويه، محمد بن عليّ، ترجمه: مستفيد، حميدرضا و غفاري، عليّ اكبر، نشر صدوق، تهران، 1373ش. عيون المعجزات، حسين بن عبد الوهاب، آل عبا، قم.

كامل الزيارات، ابن قولويه، جعفر، المطبعة المباركة المرتضوية، نجف، 1356ق.

كتاب الغيبة، ابي جعفر محمد بن حسن طوسي، مؤسسة المعارف الإسلامية، قم، 1411ق.

كتاب المزار، مفيد، محمد، المؤتمر العالمي لالفه الشيخ المفيد، قم، 1413ق.

كشف الغمة، إربلي، عليّ بن عيسى، مركز الطباعة و النشر العالمي لاهل البيت عليهم السلام ، قم، 1433ق.

كمال الدين و تمام النعمة، ابن بابويه، محمد بن عليّ، مترجم: پهلوان، منصور، مؤسسة علمي فرهنگي دار الحديث، قم، 1382ش.

لسان العرب، ابن منظور، محمد بن مكرم، دار صادر، بيروت.

لغت نامه، دهخدا، عليّ اكبر، دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ، تهران، 1390ش.

مآثر الكبراء في تاريخ سامراء، محلاتي، ذبيح الله، المكتبة الحيدرية، قم، 1426ق.

المجدي في انساب الطالبين، عمري، عليّ بن محمد، كتابخانه آية الله مرعشي، قم، 1422ق.

المحتضر، حلي، حسن بن حسين، المكتبة الحيدرية، قم.

مدينة معاجز، بحراني، سيدهاشم، مؤسسه المعارف الاسلاميه، قم، 1415ق.

مرآة الجنان، يافعي، عبدالله، دار الكتب العلمية، بيروت، 1417ق.

مروج الذهب، مسعودي، عليّ بن حسين، مؤسسة دار الهجرة، قم، 1409ق.

المستدرک على الصحيحين، حاكم نيشابوري، محمد، دارالتاصيل، بيروت، 1435ق.

مسند إسحاق بن راهويه، ابن راهويه، اسحاق، مكتبة الإيمان، مدينه، عربستان، 1412ق.

مشارك انوار اليقين، حافظ برسي، رجب، ذوى القربى، قم، 1427ق.

مشارك انوار اليقين، حافظ برسي، رجب، مكتبة الحيدرية، قم، 1416ق.

مصايح الانوار، حائري، ايوب، نشر زائر، قم، 1391ش.

معالم الأنساب الطالبين في شرح سر الأنساب العلوية لأبي نصر البخاري، كليدار، عبدالجواد، مكتبة آية الله مرعشي، قم، 1422ق.



المعقبون من آل ابي طالب، رجائي، سيّد مهدي، مؤسسّ عاشورا، قم، 1421ق.

المناقب، ابن شهر آشوب، محمّد، علامه، قم. منتقلة الطالبيّة، ابن طباطبا علوي اصفهاني، ابراهيم، المكتبة الحيدرية، قم، 1377ش.

منتهى الآمال، قمى، عبّاس، انتشارات هجرت، قم، 1368ش.

مهج الدعوات، ابن طاووس، عليّ بن موسى، دار انوار الهدى، قم، 1426ق.

مولاي معرفت، فخار، باقر، عطر عترت، قم، 1396ش.

ناسخ التواريخ، سپهر، عبّاسقلي، اسلاميه، تهران، 1388-1398ق.

نفيس مكارم الأخلاق، طبرسي، حسن، مترجم: رحيميان، محمّد حسين، مؤمنين، قم، 1387ش.

نگاهى گذرا بر زندگاني امام جواد عليه السلام، مكرم، عبد الرزاق، آستان قدس رضوي، بنياد پژوهش هاي اسلامي، مشهد، 1382ش.

نور الأبصار، شبلنجي، مؤمن، الشريف الرضي، قم.

الهداية الكبرى، خصيبي، حسين بن حمدان، مؤسسة البلاغ، بيروت، 1419ق.

وسائل الوصول إلى شمائل الرسول صلى الله عليه وآله وسلم نبهاني، يوسف بن اسماعيل، دار المنهاج، بيروت، 1425ق.

وقايع السنين والاعوام، حسيني خاتون آبادي، عبدالحسين، كتابفروشي اسلامية، تهران، 1352ش.

يحيى بن معين و كتابه التاريخ، ابن معين، يحيى، المملكة العربية السعودية. جامعة الملك عبدالعزيز. مركز البحث العلمي و احياء التراث

الاسلامي - مكة المكرمة - عربستان، 1399ق.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

